

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد ۱

چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی درباره
نقش الگوهای عروسی - کارتونی
در تحولات روانی، فرهنگی و اجتماعی آنان

/ دکتر مرتضی منطقی /

/ استاد دانشگاه خوارزمی /



مؤسسه انتشارات بعثت

تهران - بهار ۱۴۰۰

سرشناسه	: منطقی، مرتضی، ۱۳۳۶-
عنوان و نام پدیدآور	: چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی درباره نقش الگوهای عروسی- کارتونی در تحولات روانی، فرهنگی، اجتماعی آنان / مرتضی منطقی.
مشخصات نشر	: تهران: بعثت، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ج۲.
شابک	: دوره: ۷-۱۱۱-۴۳۷-۶۰۰-۹۷۸؛ ج۱: ۰-۱۱۰-۴۳۷-۶۰۰-۹۷۸؛ ج۲: ۱-۱۱۳-۴۳۷-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: کودکان -- مصاحبه‌ها
موضوع	: Children -- Interviews
موضوع	: کودکان -- روان‌شناسی
موضوع	: Child psychology
رده بندی کنگره	: BF۶۳۷
رده بندی دیویی	: ۱۵۸/۳۹۰۸۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۵۰۸۳۰۰
وضعیت رکورد	: فیبا



مؤسسه انتشارات بعثت

بنیان‌گذار مرحوم استاد فخرالدین حجازی
 تأسیس: ۱۳۴۷ / پروانه نشر: ۶۵۴ / شماره ثبت شرکت‌ها: ۳۳۷۱
 عضو رسمی اتحادیه ناشران و کتاب‌فروشان تهران و انجمن فرهنگی ناشران کتب دانشگاهی

**چند مصاحبه با کودکان پیش‌دبستانی
 درباره نقش الگوهای عروسی- کارتونی در تحولات
 روانی، فرهنگی و اجتماعی آنان
 جلد ۱
 / دکتر مرتضی منطقی /
 / استاد دانشگاه خوارزمی /**

چاپ: اول / سال انتشار: بهار ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ / تعداد صفحه: ۱۸۸

شابک جلد اول: ۰-۱۱۰-۴۳۷-۶۰۰-۹۷۸ ISBN:978-600-437-110-0

شابک دوره: ۷-۱۱۱-۴۳۷-۶۰۰-۹۷۸ ISBN:978-600-437-111-7

نشانی: تهران - خ انقلاب، خ ۱۶ آذر، نبش کوچه بهنام، شماره ۳۶، ساختمان بعثت
 کدپستی: ۵۴۴۹۳-۱۴۱۷۹ / دفتر: ۶۶۹۶۶۸۶ / پخش: ۶۶۴۱۸۸۹۸
 کتابفروشی شعبه ۱: ۶۶۴۱۹۸۹۹ / کتابفروشی شعبه ۲: ۶۶۴۹۲۰۷۱

www.besatpub.ir / besat.lib@gmail.com

© این اثر مشمول قانون حمایت مولفان و منصفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ و قانون ترجمه، تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی و پخش و مصوب ۱۳۵۲ است. کلیه حقوق چاپ، نشر و پخش و تکثیر به هر صورت (چاپ، تکثیر، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) محفوظ و مخصوص ناشر است و هرگونه کپی‌برداری و نقل مطالب از تمام یا قسمتی از این اثر بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

سخن ناشر

الگوها از اهمیت وافری برخوردارند و این اهمیت از دیدگاه‌های دینی گرفته تا دیدگاه‌های علمی به شکل گسترده‌ای قابل ملاحظه است.

قرآن که مشحون الگوهای مختلف است، از اسوه حسنه سخن می‌گوید که این مسأله به معنی وجود اسوه‌های غیر حسنه هم هست.

مطالعات علمی انجام شده نیز بیانگر آنند که نوزاد ۱۵ ماهه آدمی نیز تحت تأثیر الگو قرار گرفته، از وی اثر می‌پذیرد.

بررسی اسوه‌ها و الگوهای مطرح در ایران حکایت از آن دارد که اگر چه در گذشته الگوهایی که واجد سجایای اخلاقی بوده، همه وقت خدا را پیش چشم داشته، تن به بدی‌ها نمی‌داده‌اند و آزادگی، عدالت‌خواهی و حق‌جویی را پیشه خویش می‌کردند، در دستور کار فرزندان این مرز و بوم بوده است، اما در فضای جهانی شده، الگوهای بومی به میزان زیادی رنگ باخته، با کاربری ۹۵٪ فرزندان این مرز و بوم از تولیدهای آن سوی آب، در عمل جامعه شاهد جا به جایی الگوها و اسوه‌های حسنه پیشین با الگوهای غیر حسنه‌ای هست که با جذابیت‌های فرانسوی (در کارتونها و بازی‌های دیجیتال) یا حاشیه‌پردازی‌ها و جذابیت‌های نفسانی خویش (در الگوهای مطرح در فیلم‌ها و سریال‌ها) تحول‌های ارزشی قابل تأملی در فرزندان این مرز و بوم پدید آورده و می‌آورند.

کتاب چند مصاحبه با کودکان پیش‌دبستانی درباره نقش الگوهای عروسی - کارتونی در تحولات روانی، فرهنگی و اجتماعی آنان در دو جلد تنظیم شده است که نتیجه‌ی پژوهش‌های دکتر مرتضی منطقی و دانشجویان ایشان است. مؤلف در این اثر کوشیده است با تبیین مصاحبه‌های مختلف به آشکارسازی ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های الگوپذیری کودکان بپردازد و ضمن تأکید بر اهمیت نقش الگوها در شکل‌گیری شخصیت کودکان، نکات ارزشمندی را به معلمین، والدین و اولیای آموزشی گوشزد نماید.

مؤسسه انتشارات بعثت با هدف کمک به رشد و توسعه فرهنگی کشور، تلاش می‌کند با چاپ و نشر کتاب‌های با کیفیت، پاسخگوی نیازهای فرهنگی باشد و مشتاقانه از دریافت نظرات و پیشنهادات خوانندگان گرانقدر استقبال می‌کند.

فهرست

۷.....	مقدمه
۱۵.....	الگوها در نگاهی دوباره
۲۹.....	گزارش مصاحبه میدانی با کودکان پیش دبستانی
۳۰.....	۱- مصاحبه با رکسانای ۵ ساله
۴۱.....	۲- مصاحبه با عرفانه و یاسمین ۶ ساله
۵۳.....	۳- مصاحبه با مانی ۴ ساله
۵۷.....	۴- مصاحبه با کارن ۵ ساله
۶۴.....	۵- مصاحبه با مهدی ۶ ساله
۶۹.....	۶- مصاحبه با آرزیتای ۶ ساله
۹۵.....	۷- مصاحبه با آرشام ۶ ساله
۱۰۸.....	۸- مصاحبه با آرمین ۶ ساله
۱۲۲.....	۹- مصاحبه با نویان ۶ ساله
۱۳۵.....	۱۰- مصاحبه با دردانه ۵ ساله
۱۴۳.....	۱۱- مصاحبه با کیمیای ۶/۵ ساله
۱۶۰.....	۱۲- مصاحبه با سارای ۶ ساله
۱۶۷.....	۱۳- مصاحبه با هستی ۶ ساله
۱۷۱.....	۱۴- مصاحبه با مهدیس ۶ ساله
۱۸۱.....	۱۵- مصاحبه با رونیکای ۵ ساله

مقدمه

بررسی تاریخچه ارایه فناوری‌های ارتباطی پیشرفته به جامعه دلالت بر آن دارد که با ارایه هر فناوری ارتباطی جدیدی به جامعه موحی از بیم‌ها و امیدها در پی آن پدید آمده است و در حالی که برخی از مسوولان از تهدید بودن آن یاد کرده‌اند، افراد دیگری از فرصت‌های فناوری مورد نظر سخن گفته‌اند. گفتمان ایده‌های مخالف و موافق فناوری‌ها در غرب، سرانجام به این راهبرد انجامیده است که با افزایش و ارتقای بهره‌وری شهروندان از فرصت‌های فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، خود به خود عرصه کاربری نامناسب از این فناوری‌ها محدود شده، در مجموع شهروندان قادر به استفاده مثبت از این فناوری‌ها گردند. در راستای اندیشه اخیر، حتی کشورهایی که به فیلترینگ اعتقادی ندارند، در صدد «بسترسازی فرهنگی» برای کاربری مثبت و بهینه از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته برآمده‌اند و در این راستا به انجام مواردی مانند: تولید ادبیات فاخر برای فضای مجازی، پاسخ مناسب به برخی از خلاءهای اجتماعی موجود (نظیر تهیه انیمشین‌های جنسی برای کاربران متقاضی این دست از اطلاعات)، ارتقای سواد رسانه‌ای کاربران (تا جایی که در برخی از کشورهای غربی، بحث اخیر به صورت یکی از مباحث درسی نظام آموزش عمومی درآمد است)، انجام اطلاع‌رسانی‌های لازم به اولیا و کاربران، تهیه ابزارهای کنترل‌کننده (تبلت، تلفن همراه، اینترنت و ماهواره) برای اولیا، اعمال نظارت (در اتاق‌های گپ اینترنتی و مانند آن)، تدوین قوانین منع آسیب و ایذای کاربران فضای مجازی، تدوین قوانین خاص برای حمایت از کودکان، نوجوانان و جوانان کاربر فضای مجازی، ایجاد خطوط مستقیم برای تماس اضطراری با مسوولان برای ایجاد محیطی امن‌تر (در اتاق‌های گپ اینترنتی و مانند آن)، درجه‌بندی محتوای رسانه‌ای، تشویق سازمان‌های مدنی برای حضور، اعمال نظارت، مداخله و اثرگذاری فعال در فضای مجازی؛ ایجاد صندوق حمایت از مراکز پژوهش در حوزه رسانه‌های نوین جهت ارایه خدمات و به اشتراک نهادن دانش، منابع و امکانات مورد نیاز پژوهش‌گران؛ ایجاد کتابخانه، موزه و محصولات علمی جهت کاربران فضای مجازی و به کارگیری مؤسسات خصوصی برای ارایه محصولات جهان مجازی با استانداردهای دولتی به جامعه، دست زده‌اند.

علاوه بر بسترسازی‌های فرهنگی اخیر، «مدیریت فضای مجازی» و «تدوین قوانین لازم جهت کاربری مناسب از فضای مجازی»، مد نظر مسوولان جوامع مختلف قرار گرفته، کوشیده‌اند با اعمال مدیریت مناسب از سویی و تدوین قوانین لازم از سوی دیگر، محیط فضای مجازی را حتی الامکان پاک نگاه دارند. به عنوان مثال، کره جنوبی با الزامی کردن درج کد ملی افراد برای کاربری از فضای مجازی،

با ایجاد امکان رصد رفتار کاربر در فضای مجازی، در عمل جلوی بسیاری از جرایم فضای مجازی را (که محصل ناشناس ماندن افراد در این فضا هست) گرفته است.

در سنگاپور افرادی که مایل به کاربری از فضای مجازی هستند، باید با گذراندن دوره خاص این مسأله، گواهی لازم در جهت صلاحیت کاربری از فضای مجازی را اخذ کنند.

در فرانسه و مالزی سقف کاربری روزانه افراد از فضای مجازی ۳۰ دقیقه است و همین طور در امریکا نه تنها کودکان پیش دبستانی و دبستانی مجاز به کاربری از اینترنت نیستند، بلکه خرید گوشی هوشمند توسط اولیا برای فرزندان اخیر جرم محسوب شده، حتی ممکن است به سلب حق حضانت اولیا در مورد فرزندشان برسد.

در بررسی تطبیقی که دشتی و یاتیم (۲۰۱۸)^۱، در سطح کودکان ۳-۵ ساله امریکایی و کویتی داشتند، نتیجه گرفتند که دسترسی کودکان خردسال کویتی به تلفن همراه و کاربری از آن، به شکل معناداری بیش تر از کودکان امریکایی است.

اما برخلاف تجربه بشری پیش گفته که اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان در برخورد با فرصت‌ها و تهدیدهای فضای مجازی با بسترسازی فرهنگی، تدوین قوانین لازم، مدیریت فضای مجازی و تولید محتوا، در صدد کاهش تهدیدهای فضای مجازی و افزایش فرصت‌های آن برآمده‌اند، اولیای فرهنگی ایران در مواجهه با فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، به صرف آن که امکان کاربری نامناسب از این فناوری‌ها وجود دارد، به طور عمده با دیده نفی و انکار با این فناوری‌ها برخورد کرده‌اند و روند ممنوعیت کاربری از ویدیو در اوایل انقلاب، به روند ممنوعیت کاربری از ماهواره و برخی از شبکه‌های اجتماعی تلفن همراه انجامیده است، حال آن که برخلاف تصور اولیای فرهنگی کشور، فناوری‌ها انتخاب نبوده، تحمیل هستند و در شرایط اخیر باید برای کاهش آسیب فناوری‌ها و افزایش فرصت‌های آن‌ها، با استفاده از تجربه بشری، دست به بسترسازی فرهنگی برای کاربر کاربران از آن زد.

رویکرد اخیر خود به خود امکان بسترسازی فرهنگی جهت فضای مجازی را به میزان زیادی محدود کرده است. مضاف بر این، خلاء قانون‌های لازم برای کاربری مناسب از فضای مجازی و برخورد با کاربری‌های نامناسب از این فضا، امر مهم دیگری است که در جامعه به وضوح ملاحظه می‌گردد و با وجود برخی از اقدام‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی در دهه هشتاد و تشکیل شورای عالی فضای مجازی در سال ۱۳۹۰ و گذشت بیش از ۸ ساله از عمر این شورا، محصل چندانی در جهت تولید ادبیات فاخر، مدیریت فضای مجازی و تدوین قوانین لازم جهت کاربری بهینه از این فضا، به جامعه ارایه

1. Dashti, Fatimah A.; Yateem, Azizah K. (2018). Use of Mobile Devices: A Case Study with Children from Kuwait and the United States. *International Journal of Early Childhood*, v50 n1 p121-134 Apr 2018

نگریده است و شورای مزبور در همایش‌های سالانه خود^۱، با طرح موضوع دست‌نیافتنی «دستیابی به اینترنت پاک»، هنوز از مرحله شعار دادن به عمل نرسیده است.

علاوه بر آنچه از آن یاد شد، گره خوردن برخی از خلاءهای اجتماعی با فضای مجازی در ایران از سویی و عدم توجه به برخی از فرآیندهای اجتماعی موجود در جامعه، نظیر شکل‌گیری نوعی از مقاومت منفی در برابر مسوولان و اولیای فرهنگی از سوی مردم، کار را به آنجا کشانده است که سردرگمی مواجهه مسوولان با فضای مجازی در کشور نزدیک به ربع قرن (از آغاز بحث ماهواره در سال ۱۳۷۳ در مجلس تا حال حاضر) برسد.

انعکاس مستقیم سردرگمی اولیای فرهنگی نظام در مواجهه با فضای مجازی را می‌توان مستقیماً در نظام آموزش پیش دبستان و آموزش عمومی کشور و خانواده‌ها، ملاحظه کرد. به این معنا که به سبب علایق گسترده کودکان، نوجوانان و جوانان به پدیده نو، جذاب و متنوع فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، آنان به شدت متوجه فضای مجازی گردیده‌اند، اما اولیای آموزش پیش دبستان و آموزش و پرورش عمومی کشور با مخالفت با کاربری از فناوری‌های ارتباطی جدید در محیط پیش دبستان و دبستان و دبیرستان، در عمل در برابر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته موضع گرفته، همین تخالف‌ورزی، امکان بسترسازی فرهنگی جهت کاربری از فناوری‌های ارتباطی جدید در آموزش پیش دبستان و آموزش عمومی را به میزان بسیار زیادی از مسوولان ذیربط سلب کرده، به جای فرصت‌سازی در این جهت، کار را به فرصت‌سوزی رسانده است.

سردرگمی که از آن در ارتباط با مسوولان فرهنگی و آموزشی کودکان، نوجوانان و جوانان از آن یاد شد، به سهم خود در خانواده‌ها نیز مؤثر واقع آمده، به سردرگمی نسبی آنان انجامیده است. به این معنا که در مرتبه نخست اهمیت، به دلیل مشغله زیاد اولیا و در مرتبه بعد، به سبب آشنایی‌اندک آنان با فضای مجازی و سرانجام به سبب عدم بسترسازی فرهنگی لازم در سطح جامعه درباره فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، اولیای کودکان، نوجوانان و جوانان تصویر مناسب و درستی از فضای مجازی و فراز و فرودهای آن ندارند، از این رو اولیا نه تنها در غالب موارد چندین گام عقب‌تر از فرزندان خود در زمینه فضای مجازی قرار دارند، بلکه در مواجهه با فضای اخیر دچار تشقت هستند تا جایی که بررسی مواضع اولیا در کاربری فرزندان از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته دلالت بر آن دارد که خط‌مشی اولیا در این جهت، گاه تا ۱۸۰ درجه با یکدیگر تفاوت دارد.

نگارنده به همراه دانشجویانش، برای ارایه ترسیمی واقع‌نگر از پیامدهای مثبت و منفی کاربری از فناوری‌های ارتباطی جدید و تبعات ستیز اولیای فرهنگی و آموزشی با فناوری‌های اخیر و فضای مجازی در جامعه، در کنار تهیه چندین مجلد کتاب در زمینه بازی‌های ویدیویی - رایانه‌ای، چت‌روم‌ها، تلفن

۱. همایش‌های اخیر به شکل سالانه در سال‌روز تأسیس شورای عالی فضای مجازی، در هفدهم اسفند ماه هر سال برگزار می‌گردد.

همراه و شبکه‌های اجتماعی تلفن همراه، در گام بعدی تلاش خویش برای به دست دادن حساسیت‌های فضای مجازی با تهیه برخی از مجموعه‌های محرمانه برای مسوولان آموزش و پرورش عمومی کشور، نظیر «۱۰۰ مصاحبه با دانش‌آموزان دبستانی^۱»، «۱۰۰ مصاحبه با دانش‌آموزان متوسطه اول^۲»، «۱۰۰ مصاحبه با دانش‌آموزان متوسطه دوم^۳» و «۱۰۰ مصاحبه با کودکان پیش دبستان^۴»، درباره چگونگی کاربری آنان از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، کوشید تا توجه مسوولان اخیر را به مقوله فضای مجازی جلب کند، اما پس از مسکوت ماندن و بایگانی شدن آثار اخیر - که طی سال‌های ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۶ تهیه و به مسوولان ذیربط ارایه گردیده بودند- نگارنده بر آن شد تا مجدداً با مخاطب قرار دادن اولیای کودکان، نوجوانان و جوانان و اطلاع‌رسانی نسبی به آنان، حساسیت‌های فضای مجازی را برای آنان ترسیم کرده، آنان را تشویق به مداخله فعال در امر کاربری فرزندان از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته و فضای مجازی سازد تا در این رهگذر با مداخله مؤثر اولیا در امر کاربری کودکان، نوجوانان و جوانان از فناوری‌های ارتباطی جدید، در عمل تهدیدهای فضای مجازی کاستی گرفته، فرصت‌های آن بیش از پیش در دسترس فرزندان آنان قرار گیرد.

روند تهیه اثر حاضر به این ترتیب بود که نگارنده پس از ارایه برخی از اطلاعات اولیه در مورد فضای مجازی به دانشجویان دوره‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی خویش، و تشریح روش داده بنیاد از پژوهش کیفی - که مبتنی بر انجام مصاحبه‌های عمیق است- از دانشجویان خود می‌خواست تا ضمن مراجعه به مهد کودک‌ها و پیش دبستان‌ها (و در صورت ممانعت اولیای مهد کودک‌ها و پیش دبستان‌ها - که زیاد هم رخ می‌داد-، با مراجعه به پارک‌ها و مراکز عمومی مشابه آن، برای دستیابی به جمعیت مورد نظر برای مصاحبه)، پس از کسب اجازه از اولیای کودکان، مصاحبه عمیقی را با دختران و پسران خردسال پیش دبستانی (۳-۶ ساله) کاربر فناوری‌های ارتباطی جدید انجام دهند.

لازم به ذکر است که مصاحبه‌های ارایه شده در این اثر، متعلق به کودکان پیش دبستانی دختر و پسر در شهرهای مختلف ایران بوده، کودکان مصاحبه شده نیز به شکل تصادفی (تنها با این شرط که کاربر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته باشند)، از نمونه‌های در دسترس انتخاب گردیده‌اند.

-
۱. منطقی، مرتضی (۱۳۹۴). ۱۰۰ مصاحبه درباره چگونگی کاربری دانش‌آموزان دبستانی از فناوری‌های ارتباطی جدید (تلفن همراه، تبلت، رایانه). (گزارش پژوهش). معاونت امور پرورشی آموزش و پرورش.
 ۲. منطقی، مرتضی (۱۳۹۵، الف). ۱۰۰ مصاحبه درباره چگونگی کاربری دانش‌آموزان متوسطه اول از فناوری‌های ارتباطی جدید (تلفن همراه، تبلت، رایانه). (گزارش پژوهش). معاونت امور پرورشی آموزش و پرورش.
 ۳. منطقی، مرتضی (۱۳۹۵، ب). ۱۰۰ مصاحبه درباره چگونگی کاربری دانش‌آموزان متوسطه دوم از فناوری‌های ارتباطی جدید (تلفن همراه، تبلت، رایانه). (گزارش پژوهش). معاونت امور پرورشی آموزش و پرورش.
 ۴. منطقی، مرتضی (۱۳۹۶). ۱۰۰ مصاحبه درباره چگونگی کاربری کودکان پیش دبستان از فناوری‌های ارتباطی جدید (تلفن همراه، تبلت، رایانه). (گزارش پژوهش). معاونت امور پرورشی آموزش و پرورش. ج ۱ و ج ۲.

سازمان‌بندی اولیه پژوهش حاضر شامل بررسی اثرات زیستی، روان‌شناختی، خانوادگی، تربیتی-اخلاقی، آموزشی، اجتماعی، فرهنگی، اعتقادی، اقتصادی، سیاسی و زیباشناختی کاربری کودکان پیش‌دبستانی از فناوری‌های ارتباطی جدید بود.

آثار اخیر در ۱۱ عنوان مورد نظر تدوین و به دلیل دو جلدی شدن غالب آن‌ها، در مجموع در ۲۱ مجلد کاربری کودکان پیش‌دبستانی از فناوری‌های جدید ارتباطی (تبلت، ایکس‌باکس، تلفن همراه، ماهواره و رایانه) در ابعاد «زیستی»، «روان‌شناختی»، «خانوادگی»، «تربیتی-اخلاقی»، «آموزشی»، «اجتماعی»، «فرهنگی»، «اعتقادی»، «اقتصادی»، «سیاسی»، «زیباشناختی» به دست نشر سپرده شده‌اند.

مضاف بر عنوان‌های اخیر، چهار عنوان «چند مصاحبه با کودکان پیش‌دبستانی کاربر فناوری‌های ارتباطی جدید»، «چند مصاحبه با کودکان پیش‌دبستانی درباره نقش الگوهای عروسی-کارتونی در تحولات روانی، فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی آنان»، «بررسی القائات الگوهای عروسی-کارتونی غربی بر روی کودکان پیش‌دبستانی» و «روان‌شناسی نسل دهه ۹۰ (بررسی تحولات روانی، فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی کودکان پیش‌دبستانی)» نیز برای تکمیل مباحث فوق مورد توجه قرار گرفتند که این موارد در ۸ مجلد ارایه گردیده‌اند تا در مجموع شناخت جامع‌تری از فراز و فرودهای کاربری از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته توسط کودکان پیش‌دبستانی و به تبع آن، تحولات گسترده بین‌نسلی در آنان را در جامعه معاصر به دست داده باشند.

کتاب حاضر که با عنوان «چند مصاحبه با کودکان پیش‌دبستانی درباره نقش الگوهای عروسی-کارتونی در تحولات روانی، فرهنگی، اجتماعی و عقیدتی آنان»، تهیه گردیده است، با ارایه مصاحبه انجام شده (۱۵ مصاحبه جلد اول و ۱۰ مصاحبه جلد دوم) با کودکان ۳/۵ - ۶ ساله، در صدد ارایه تصویری نسبی از چگونگی کاربری کودکان پیش‌دبستانی ایرانی از فناوری‌های ارتباطی جدید برآمده است. عناوین این مصاحبه‌ها (که از متن مصاحبه کودکان مصاحبه شده - و بعضاً مادران آن‌ها- انتخاب شده‌اند)، به قرار زیر است:

«من یه بار تو آتیش گیر کرده بودم، بعد زنگ زدم، به مرد عنکبوتی گفتم، من تو آتیش گیر کردم، اونم چون خیلی مهربون بود، اومد منو نجات داد» (مصاحبه با رکسانای ۵ ساله)،
 «من عرفانه نیستم، عرفانم!» (مصاحبه با عرفانه و یاسمین ۶ ساله)،
 «حضرت ابراهیم و خانومش خیلی نقاشیاشون زشت بود، اصلاً شکل آدم نبودن، لباساشونم زشت و سیاه بود» (مصاحبه با مانی ۴ ساله)،
 «شبکه پویا همه‌اش چرت‌وپرت نشون می‌ده، همه‌اش شکلاهی مسخره درست می‌کنه، انگار آدم آهنیه» (مصاحبه با کارن ۵ ساله)،
 «- مگه تو نگفتی خارج بده و دشمن ماست؟
 آره دشمن ما هست، ولی کارتون‌های قشنگ می‌ذاره» (مصاحبه با مهدی ۶ ساله)،

«من بزرگ بشم، فقط می‌خوام برم امریکا!» (مصاحبه با آذیتای ۶ ساله - مادرش-)

«- آرشام به نظرت کدوم کشورها خوب هستن؟»

آمریکا» (مصاحبه با آرشام ۶ ساله)،

«- ... چرا می‌گی وقتی بزرگ شدی، می‌خواهی بری آمریکا زندگی کنی، چرا تویی خود ایران نمی‌مونی؟»

آخه بن‌تن، اسپایدرمن و همه قهرمانا تو آمریکان» (مصاحبه با آرمین، ۶ ساله)،

«ابرشرها ... وسیله بیش‌تر دارن، قوی‌ترن، تفنگ دارن، اسپایدرمن تارش تموم می‌شه یا حمله نمی‌کنه

یا تار نمی‌اندازه، ولی جوکر هی شلیک می‌کنه، هیشکی هم نمی‌تونه شکستش بده» (مصاحبه با نویان،

۶ ساله)،

«من دوس دارم یه پرنسس باشم» (مصاحبه با دردانه ۵ ساله)،

«... من می‌خوام مثل باری انگشتر الماس داشته باشم... من می‌خوام برم ساحل آفتاب بگیرم... مثلاً

من می‌خوام ماشین طلا داشته باشم» (مصاحبه با کیمیای ۶/۵ ساله)،

«من دوست دارم همیشه مثل السا آنا لباس بپوشم، اما مامانم همیشه می‌گه، دست و پاهات رو نباید

کسی ببینه، حتی بابات و داداشت» (مصاحبه با سارای ۶ ساله)

«- حالا اگر خدا بهت بگه مثل السا آرایش نکن، باز هم آرایش می‌کنی؟»

اگه بزرگ باشم، آره... ولی بعدش نماز می‌خونم که خدا ببخشه» (مصاحبه با هستی ۶ ساله)،

«من باب اسفنجی ایرانی رو می‌بینم!» (مصاحبه با مهدیس ۶ ساله)،

«باب اسفنجی تو شهر بیکنی باتم زندگی می‌کنه» (مصاحبه با رونیکا، ۵ ساله - مادرش-)

«- بعد دی‌ان‌ای موجود فضایی به چه دردی می‌خوره؟»

اگه دی‌ان‌ایش رو جذب کنم، می‌تونم بعداً بهش تبدیل بشم» (مصاحبه با رادین ۶ ساله - مادرش-)

«بزرگ که شدم، لنز می‌ذارم، موهامو رنگ می‌کنم، مٹ سیندرلا می‌شم، تازه با یه پسر از دواج

می‌کنم که منو بیره تو قصر!» (مصاحبه با افسانه ۶ ساله)،

«دخترها به دوستاشون پُز می‌دن می‌گن، پسری رو که می‌رن می‌بینن، ماشینش خوشگله!» (مصاحبه

با ارسلان ۶ ساله)،

«دوست دارم بزرگ که شدم، مثل مک کوئین بشم. همش گاز بدم و تند برم» (مصاحبه با هورداد ۶

ساله)،

«یه بار داشتیم به هم می‌گفتیم، بزرگ که شدیم، بریم دزد دریایی بشیم» (مصاحبه با فرزاد و پارسای

۶ ساله، در مورد دوستشان هومن - ۶ ساله-)

«- تو اگه یه روز بخوای بابا بشی، چه کار می‌کنی؟»

می‌رم مثل من نفرت‌انگیز از پرورشگاه بچه میارم... ولی من تنها زندگی می‌کنم» (مصاحبه با فرزاد

۶/۵ ساله)،

«- دوست داری مامانی برات خوراکی بخوره یا وسیله‌های سیندرلا رو بخوره؟»

کادو بخره، لباس، رُج لب (رُز لب)» (مصاحبه با دنیای ۳/۵ ساله)،
«من هر موقع چشم‌مو آبی کنم، موهامو بزرگ کنم، کم غذا بخورم، بلد بشم قشنگ برقصم، خوشگل می‌شم!» (مصاحبه با کیمیای ۵/۵ ساله)،
«دوست داشتنی مرد عنکبوتی بودی؟»
آره، یه آدمی هست، بهش تار می‌زدم، دیگه نتونه کسی رو بزنه» (مصاحبه با فرشید ۶ ساله - و مادرش -)،
«کشورهای خوب آمریکا و انگلیس هستن، چون آدمایی مثل هالک رو می‌سازن!» (مصاحبه با محمد ۶ ساله).

جلد اول این مجموعه شامل مقدمه، بحثی درباره اهمیت الگوها و ۱۵ مصاحبه از مجموع ۲۵ مصاحبه انجام شده با کودکان پیش دبستانی است. جلد دوم کتاب شامل ۱۰ مصاحبه باقی‌مانده شده با کودکان پیش دبستانی و بحث و بررسی مصاحبه‌های انجام شده است.

مجموعه حاضر پس از آرایه مصاحبه‌های انجام شده با کودکان پیش دبستانی کاربر فناوری‌های ارتباطی جدید، با یک جمع‌بندی اجمالی در ضرورت توجه به مسأله فناوری‌های ارتباطی پیشرفته و ایفای نقش جدی نهادهای فرهنگی - اجتماعی و نظام آموزشی در این جهت به انجام رسیده است.

در خاتمه باید از دانشجویان محترم کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری که در امر پژوهش میدانی گسترده تحقیق به نگارنده یاری رسانده و وی را رهین منت خویش کردند، سپاس‌گزاری داشته باشم.

عزیزان همکار در تهیه مصاحبه‌های انجام شده عبارتند از:

الهه آزادمنجیری، بهاره ایجانی، کیمیا بهارلو، نیلوفر پوراابراهیم، محمد ترابالی، مسعود تقدسی، مریم جمالی، زهرا سعیدی، پارسا سیدزاده، شبنم شاد، فاطمه صدرزاده، فاطمه صیدآبادی، مریم طائب، علیرضا فلاح تفتی، فاطمه گرگانی، مریم مشهدی، سارا ملاابراهیمی و مریم نظری.

زحمت تایپ کتاب نیز بر عهده خانم اکرم مظاهری بود که از ایشان نیز تشکر و قدردانی می‌گردد.

اجرشان مأجور باد.

الگوها در نگاهی دوباره

«به عیان مشاهده می‌افتد که کودکان و جوانان به پرورش و مجالست کسانی که به خُلُقِ موسومند، آن خُلُق را از افراد فرا می‌گیرند» (خواجه نصیرالدین طوسی^۱).

الگوها از اهمیت وافری در شکل دادن به شخصیت انسانی انسان‌ها و جوامع برخوردارند. الگوها بسان فانوس‌های دریایی که راه را بر کشتی‌ها نشان می‌دهند، راه را بر کشتی وجودی انسان‌ها و جوامع می‌نمایانند.

اما با وجود اهمیت زیاد الگو، باید بیان داشت که الگوهای خوب، انسان‌ها را به راه‌های متعالی و ارزشمند سوق داده و هدایت می‌کنند، در حالی که الگوهای نامناسب و بد، در عمل آدمی را به وادی سقوط و اضمحلال نزدیک می‌سازند و علت آن که قرآن در جریان طرح اسوه‌ها، صفت حسنه را در کنار اسوه می‌آورد، همین معنا است.

نکته ظریفی که در این میان مطرح است، الگوهایی هستند که به ظاهر دارای ویژگی‌های قابل توجه و حتی شگفت‌انگیزی هستند، اما در عمل این الگوها پیروان خویش را به عرصه‌ای تهدیدآمیز و پرخطر وارد می‌سازند.



طبرسی در تفسیر مجمع البیان (؟، ترجمه محمد رازی، ۱۳۶۵)^۲، در توضیح آیه ۲۳ از سوره نوح که ناظر بر مسأله الگوها است، به اشاره همین معنا پرداخته است. به این معنا که طبرسی خاطر نشان می‌سازد، برخی از الگوها ممکن است دارای ویژگی‌های قابل توجهی باشند، اما در عمل انسان‌ها را به راه‌های نامناسبی سوق می‌دهند که اسباب سقوط و اضمحلال آنان را فراهم می‌آورد.

۱. خواجه نصیرالدین طوسی (؟). اخلاق ناصری. به تصحیح مجتبی مینوی. ۱۳۶۵. تهران: خوارزمی.

۲. طبرسی، ابوعلی افضل ابن الحسن (؟). مجمع البیان. ترجمه حاج شیخ محمد رازی. ۱۳۶۵. ج ۲۵. تهران: فراهانی.

اگر به اسوه‌سازی‌های قلمرو حماسه و عرفان نظری توجه شود، ملاحظه می‌گردد، با وجود برخی از نقاط ضعف نسبی که اسوه‌های حماسی و عرفانی دارند، این اسوه‌ها همواره دارای سجایای اخلاقی بوده، همه وقت خدای را پیش چشم دارند، تن به بدی‌ها نمی‌دهند و آزادگی، عدالت‌خواهی و حق‌جویی را پیشه خویش می‌کنند و با مهرورزی و نوعدوستی به دیگران نگاه می‌کنند. با دقت در حماسه‌های اساطیری و پهلوانی ایران مشخص می‌شود جنگ و انتقام‌جویی که محور اصلی اغلب رویدادها است، برای ارضای حس خودخواهی و برتری‌جویی قهرمانان انجام نمی‌گیرد، بلکه بیش‌تر به منظور ایفای وظیفه‌ای مقدس و همراه با اهدافی متعالی به وقوع می‌پیوندد و این تذکار حکیمانه که هر کس ستم روا دارد و بدی کند، دیر یا زود خود یا فرزندانش، سزای عملش را خواهد دید، نصب العین همیشگی پهلوانان است... به طور کلی، جنگ‌های دوره اساطیری و قهرمانی آثار حماسی زبان فارسی، پیکار حق علیه باطل و مقابله داد با بی‌داد و فضیلت در برابر رذیلت است و پهلوانان برای دفاع از دادگری و شرف انسانی یا در راه سرکوبی خودکامگان زردار و زورمدار می‌جنگند.

امتداد همین خط ارزشی را می‌توان در گذشته تاریخی خویش و در فرهنگ پهلوانی این مرز و بوم دید. به این معنا که اگر پهلوانان یونانی، با یک ضربت شمشیر، مردی قوی پنجه را به خاک انداخته، درختی را از خاک بیرون می‌کشید و برای رفع گرسنگی، نره گاوی را می‌خورد، و اگر پهلوان مغولی با ضربت مشت، دیواری را خراب کرده و گردن حریفش را با تکانی می‌شکست، پهلوان ایرانی کسی بود که زمین می‌خورد تا دل پیرزنی شکسته نشود.

اشخاصی چون پهلوان درویش محمد، پهلوان محمد مالانی، پهلوان حسین گلزار، پهلوان عبدالرزاق بیهقی (سردمدار نهضت سرداران در زمان حمله مغول در سبزواری)، پهلوان یزدی بزرگ، پهلوان اکبر خراسانی، پهلوان فیله همدانی و پهلوان محمد خوارزمی (معروف به پوریای ولی) و بسیاری از پهلوانان دیگر، کسانی بودند که گود زورخانه، برای آنان علاوه بر محل ورزش، محل فراگرفتن خصایل و ملکات اخلاقی و عبادت بود. به همین سبب این پهلوانان در عین پیشی گرفتن در قدرت بدنی از دیگران، در قدرت‌های معنوی نیز از آنان پیشی گرفته، به درجات عرفانی بالایی دست می‌یافتند. در اوصاف این پهلوانان خاطر نشان شده است، با آن که آنان در قوت و زور بازو سرآمد دوران خویش بودند، اما زندگی ساده‌ای داشتند و از دسترنج خویش زندگی می‌گذراندند. یکی از آن‌ها آسیابان بود و با قدرت بازو سنگ آسیاب را می‌چرخاند، یکی کشاورز، دیگری آهنگر و مانند آن بودند و در کنار ورزش، کار و کسب حلال، جزء جدایی‌ناپذیر زندگی آنان به شمار می‌آمد (رزمجو، ۱۳۷۵)¹.

در نظریه‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی مسأله الگوبرداری کودکان، ذیل نظریات مختلفی نظیر دیگرپیروی اخلاقی پیازه، یادگیری مشاهده‌ای بندورا و یا الگویابی کودکان در نظریات مختلف جامعه‌شناسی مورد توجه روان‌شناسان و جامعه‌شناسان قرار گرفته است (اگر چه روان‌شناسان مقوله

۱. رزمجو، حسین (۱۳۷۵). انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی. ج ۲. تهران: امیرکبیر.

الگوبرداری را محدودتر از جامعه‌شناسان دیده‌اند و جامعه‌شناسان مسأله الگوگیری را فراتر از الگوبرداری اخلاقی دیده و آن را در همه ابعاد اخلاقی تا فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی و سیاسی گسترده دیده‌اند). مسأله الگو و تقلید یا همانندسازی با وی، از مقوله‌های مهم روان‌شناسی معاصر دیده شده، مکاتب روان‌شناسی زیادی درباره آن نظریه‌پردازی کرده‌اند (هرگنهان و السون، ۱۳۷۴)^۱.

سایت سلامتی نیز با اشاره به مقاله منتشره لئوناردو^۲ که در ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۷ در نشریه ساینس منتشر شده است، ذیل عنوان الگوبرداری کودکان، از اثرپذیری کودکان ۱۵ ماهه از الگوهای فرارویشان یاد می‌کند.

این سایت در مصاحبه‌ای که با لئوناردو دارد، به گزارش نتایج پژوهشی وی پرداخته، ذیل عنوان الگوبرداری کودکان می‌نویسد:

«تجربه آزمایشگاهی جدیدی نشان می‌دهد همه رفتارها در انسان‌ها ذاتی نیستند. در عوض، شخصیت انسان از سن بسیار پایین شروع به شکل‌گیری می‌کند.

به گفته جولیا لئوناردو، کودکان ۱۵ ماهه از تماشای رفتارهای والدین خود الگو می‌گیرند و بعد از دیدن تلاش فردی بزرگ‌سال برای موفقیت در کاری، سخت‌تر تلاش می‌کنند تا آن کار را یاد بگیرند. به تعبیر دیگر، هنگامی که بزرگ‌سالان کار مشخصی را انجام می‌دهند، بچه‌ها از کار آنان الگوبرداری می‌کنند. لئوناردو، دانشجوی دکترای علوم شناختی و مغز گفت، در آزمایشگاه خود وقتی کودکان نوپا به جای این که بزرگ‌سالی را ببینند که به راحتی موفق به انجام کار می‌شود، شاهد تلاش و کوشش فرد بزرگ‌سالی برای انجام کاری متفاوت بودند، دو برابر بیش‌تر تلاش کردند تا اسباب بازی جدیدی را به کار ببندازند.

به گفته لئوناردو این مطالعه نشان می‌دهد، اشکالی ندارد که کودک شما رفتارهایتان را مشاهده کند. کودکان با دقت رفتار شما را می‌بینند و در واقع آنچه شما انجام می‌دهید را یاد می‌گیرند.

در این آزمایش، محققان کودکان ۱۵ ماهه را در یکی از دو وضعیت زیر قرار دادند. گروهی از کودکان نوپا قبل از انجام یک کار، فردی را در حال خارج کردن یک قورباغه پلاستیکی از یک ظرف یا بیرون آوردن کلیدها از قلاب به مدت ۳۰ ثانیه تماشا کردند. گروه دیگری فرد بالغی را تماشا کردند که به راحتی سه بار در همان نیم دقیقه همان کار را به راحتی انجام داد. پس از آن یک اسباب بازی به کودکان نوپا که به نظر می‌رسید موسیقی پخش می‌کند، داده شد. یک دکمه بزرگ در بالای صفحه بود که به نظر می‌رسید می‌توان از آن برای پخش موسیقی استفاده کرد، اما در واقع هیچ کاری انجام نمی‌داد. لئوناردو گفت، ما مشاهده کردیم که چه طور کودکان قبل از این که بخواهند ناامید شوند، چند بار آن

۱. هرگنهان، بی. آر. و السون، میتو، اچ. (۴). مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری. ترجمه علی‌اکبر سیف. ج ۱. ۱۳۹۶.

2. Leonardo, J. (2017). When Adults Show Determination, Babies Copy. Massachusetts Institute of Technology, department of brain and cognitive sciences, Cambridge. Science, Sept. 22, 2017.

دکمه را فشار دادند. به تعبیر دیگر، کودکانی که شاهد رفتار فرد بزرگ‌سالی بودند که واقعاً تلاش کرده و سپس موفق شده بودند، دو برابر بیش‌تر از کودکانی که شاهد بزرگ‌سالی بودند که به راحتی به هدف خود رسید، دکمه را فشار دادند.

لوکاس باتلر^۱، استادیار دانشکده آموزش دانشگاه مریلند در همین رابطه گفت: در دهه گذشته تغییری در طرز فکر محققان در مورد توانایی‌های یک کودک برای موفقیت در آینده به وجود آمده است. به گفته باتلر استعدادها و توانایی‌ها ارزشمند هستند، اما مربیان و محققان هم اکنون به اهمیت باورها و طرز فکری که به ایجاد انگیزه در کودکان کمک می‌کنند نیز توجه می‌کنند. به عبارت دیگر، فقط این مسأله مهم نیست که شما چقدر با هوش یا ماهر هستید، چگونگی روبرو شدن با چالش‌ها و مشکلات و شکست‌ها نیز برای آدمی مهم است. این مطالعه جدید به ما می‌گوید، تلاش در جهت کار جدی ممکن است از سن خیلی کم شروع شود.

باتلر گفت، هنگامی که والدین مشغول کار هستند، ممکن است بهتر باشد به جای این که بچه‌ها را مقابل تلویزیون و یا تبلت قرار دهند، اجازه دهند بچه‌ها آن‌ها را حین نظافت منزل یا پختن غذا تماشا کنند. کودکان به طور ذاتی به ویژه در دوران ۱۵ ماهگی به آنچه والدینشان انجام می‌دهند، علاقه‌مند هستند. اجازه دهید آن‌ها ببینند که شما کارهایی مانند فعالیت‌های روزمره خانگی و مانند آن‌ها را انجام می‌دهید، زیرا آن‌ها ممکن است در این میان چیزی در مورد سخت کار کردن را یاد بگیرند».

بررسی میدانی الگوپردازی‌های انجام شده برای کودکان ایرانی حکایت از آن دارد که با وجود سوابق درخشان در طرح الگوهای مختلف در طول تاریخ فرهنگی ایران، در حال حاضر در کنار بی‌توجهی زیادی که در زمینه پردازش الگوها بری کودکان، نوجوانان و جوانان وجود دارد، بی‌توجهی به پردازش هنری، علمی و روان‌شناختی الگوها از سویی و عدم سرمایه‌گذاری جدی در این زمینه، در مجموع سبب شده‌اند که الگوهای ایرانی در مقایسه با الگوهای پردازش شده نهادهای تبلیغاتی سرمایه‌داری، به شکلی بسیار کم فروغی ظاهر گردند.

منطقی (۱۳۷۲)^۲ گزارش می‌دهد، وی در بررسی که در سطح مدارس ابتدایی، راهنمایی و دبیرستانی در سال ۱۳۷۰ داشته است، پس از آن که از دانش‌آموزان خواست، سه شخصیت ایده‌آل خود را (که در واقع پاسخ ارایه شده، فرافکنی من ایده‌آل پاسخ‌دهندگان به شمار می‌آید) معرفی کنند، در درجه نخست اهمیت، طرح الگوهای مطرح شده در کتاب‌های درسی دانش‌آموزان در مجموعه الگوهای مطرح شده از سوی دانش‌آموزان پاسخ دهنده، بسیار بارز بود که این مسأله از سویی بیانگر نیاز کودکان، نوجوانان و جوانان به الگو بوده و از سوی دیگر نمایشگر ضعف نهادهای فرهنگی جامعه به شمار می‌رود که در این جهت غفلت ورزیده‌اند.

1. Butler, L.

۲. منطقی، مرتضی (۱۳۷۲). روان‌شناسی تربیتی. ج ۲. تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت معلم.

در درجه بعدی اهمیت، با بررسی الگوهای منتخب دانش‌آموزان دبستانی، راهنمایی و دبیرستانی مشخص می‌شود که در مجموعه الگوهای انتخابی «دانش‌آموزان دبستانی»، الگوهای ایرانی بیش‌تر از الگوهای خارجی هستند، اما در مجموعه الگوهای انتخابی «دانش‌آموزان راهنمایی» این میزان به حد برابر رسیده و در سطح «دانش‌آموزان دبیرستانی»، الگوهای خارجی از الگوهای داخلی پیشی می‌گیرند که این نتایج از سویی دلالت بر کم‌کاری نهادهای فرهنگی داخل در جهت پردازش الگوهای بومی و ارزشی برای دانش‌آموزان داشته و از سوی دیگر نمایانگر تلاش وافر نهادهای تبلیغاتی غرب است.

منطقی (منتشر نشده)، گزارش می‌دهد، در پژوهشی که وی و تنی چند از دانشجویانش در سال ۱۳۹۶ انجام دادند و طی آن الگوهای مورد علاقه ۱۰۰۰ دختر و ۱۰۰۰ پسر ۹-۸ ساله را مورد بررسی قرار دادند، قریب ۹۵٪ این الگوها، الگوهای خارجی هستند که از طریق بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های ماهواره‌ای به آنان ارایه شده است.

به گزارش معاون تولید محتوای شورای عالی فضای مجازی^۱، میزان بازی‌های دیجیتالی داخلی مورد استفاده کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی، در برابر بازی‌های تولید شده خارجی، بسیار ناچیز هستند. خاصه آن که بازی‌های خارجی با طرح الگوهایی در اوج جذابیت ممکن، در عمل با ایجاد وابستگی در کودکان و نوجوانان کاربر الگوهای اخیر، در حد گسترده‌ای دست به ارایه القائات اقتصادی، سیاسی، عقیدتی، فرهنگی و اجتماعی به کاربران بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های غربی می‌زند.



منطقی (در دست نشر) در مقدمه کتاب «بررسی القائات الگوهای عروسکی - کارتون‌های غربی بر روی کودکان پیش دبستانی»، ضمن طرح اهمیت الگوها، از گستره و عمق چگونگی طرح الگوها در رسانه‌های تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری، به شرح زیر یاد کرده است:

«کتاب حاضر برای روشنگری درباره اثرات گسترده شدیدی که کاربری کودکان ایرانی از الگوهای عرضه شده در جهان سرمایه‌داری دارد، تهیه و ارایه گردیده است.

در فصل نخست کتاب حاضر، پردازش الگوها در جریان بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها مورد توجه قرار گرفته و خاطر نشان گردیده است که با وجود نهادهای مستقلی که در صدد ارایه الگوهای

۱. طبق گزارش آقای خوراکیان (معاون محتوای شورای عالی فضای مجازی) در همایش فضای مجازی دانشگاه فرهنگیان که در شهریور ۱۳۹۷ برگزار شد، ۵٪ از کاربری کاربران ایرانی، بازی‌های داخلی بوده، بقیه کاربری آنان از تولیدهای کمپانی‌های غربی است.

مناسب و تعالی بخش برای کودکان و نوجوانان، هستند، اما نهادهای تبلیغاتی زیر پوشش جهان سرمایه‌داری به شکلی گسترده، ضمن بهره‌گیری از دانش روان‌شناسی موجود، با سرمایه‌گذاری‌های شگفت‌آور به طرح الگوهای دخترانه و پسرانه مختلف، همت گمارده است.

در این قسمت نخست چگونگی زیربنا قرار گرفتن روان‌شناسی کودکان در پردازش هر چه جذاب‌تر الگوها مورد توجه قرار گرفته است. عنوان‌های مورد بحث در این زمینه به شرح زیرند:

توجه به سن تفکر عینی کودک،

توجه به سن دیگروپروی اخلاقی کودک،

توجه به سن خودمیان‌بینی کودک،

توجه به ظرفیت‌های شناختی کودک،

نوع دوستی فطری کودکان،

عدم فهم دقیق مفهوم مرگ،

و روان‌شناسی متفاوت دو جنس (مبنای ستیزه‌جویی و برتری‌طلبی در جنس مذکر و مبنای زیبایی دوستی، تنوع‌طلبی و پیوندگرایی در جنس مؤنث).

پس از طرح چگونگی زیربنا قرار گرفتن روان‌شناسی کودکان در پردازش هر چه جذاب‌تر الگوهای غربی، چگونگی روند طرح الگوهای غربی در کارتونها، انیمیشن‌ها و فیلم‌های غربی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این قسمت خاطرنشان گردیده است که در طرح الگوهایی که توسط نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری ارائه می‌گردند، نکات زیر مورد توجه دستگاه‌های تبلیغاتی مزبور قرار گرفته‌اند:

سرمایه‌گذاری گسترده در طرح الگوها، طرح الگوهای مختلف (با تأکید بر ابعاد عینی آنان)، استفاده بهینه از دستاوردهای علمی، بهره‌گیری از ظرایف روان‌شناسانه، استفاده از ظرایف هنری در طرح الگوها، ارائه جذاب و پرهیجان الگوها، سوءاستفاده از روحیه خیرخواه و نوع‌دوست کودکان، معرفی ضمنی آدم‌های بد، هم‌سویی الگوهای مطرح شده برای کودکان کاربر (ستایش ابزار و قدرت)، تلاش کودکان جهت تشبیه‌جویی به الگوهای مطرح شده (با کاربری از وسایل متناسب به الگوها)، تکرار الگوها در اشکالی زیبا، جذاب و تحیرانگیز، استفاده از ترفندهای روانی برای جذابیت بخشیدن به الگوها، بنیان نهادن فرهنگ بصری در کودکان (کاهش کتابخوانی و قصه‌گویی اولیا و اولیای آموزش پیش دبستان برای کودکان)، شکل‌گیری فشار هنجاری گروه از سوی همسالان برای پذیرش الگوها، شکل‌گیری فشار هنجاری گروه همسالان جهت کاربری از وسایل متناسب به الگوها، القای برخوردهای هیجان‌مدار، مصرفی و شهوی از سوی الگوها، تعمیق وابستگی کودکان به الگوها (سوق یافتن تشبیه‌جویی‌های ظاهری به الگو به تشبیه‌جویی‌های درونی عمیق‌تر)، ارائه سبک زندگی به کودکان کاربر توسط الگوها،

شکل‌گیری تدریجی نظام ارزشی منطبق با الگوها در کودکان کاربر، حساسیت‌زدایی تدریجی از پسران در برخورد با محتواهای پرخشونت و شهوی (موجودهای فرازمینی، هیولاها، زامبی‌ها، حیوان‌ها، انسان‌ها و به نمایش نهادن فراپرخاشگری در انسان‌ها)، حساسیت‌زدایی تدریجی از دختران در برخورد با محتواهای مصرفی و شهوی، فشار گروه همسالان در جهت کاربری از بازی‌های ترسناک‌تر و شهوی‌تر، کنار نهادن تدریجی نوعدوستی فطری کودکان (و اعمال خشونت در زندگی روزمره کودکان)، افزایش گرایش‌های معطوف به خود کودک (هم‌زمان با کاهش گرایش‌های معطوف به دیگران)، جابه‌جایی الگوهای مطرح شده (با حفظ خط مشی‌های پیشین) با یکدیگر (ستایش ابزار و قدرت)، شکل‌گیری نوعی از ابتذال ارزشی (با پر رنگ شدن فرهنگ بصری، حل هیجان‌مدار مسایل، زندگی در دنیای تخیلات و ایدئولوژی شدن مصرف) در کاربران، پذیرش تعمیم الگوها به امریکا، تدقیق آدم‌های (کشورهای) بد معرفی شده در جریان بازی‌ها، کارتون‌ها و پویانمایی‌ها، سرخوردگی روانی، سرخوردگی اقتصادی - اجتماعی کودکان اقشار اقتصادی متوسط و ضعیف جامعه، نفی خویش پس از اثبات الگوها، تحول ارزشی کاربران در سن تفکر انتزاعی و تبدیل شدن کاربر به یک انسان رباتی (که مطلوب طبع جهان سرمایه‌داری است)».



اهمیت وافر الگوها سبب شده است که رسانه‌های مختلف (خاصه رسانه‌های خارجی که علمی‌تر کار می‌کنند)، به شدت متوجه الگوها شده، بکوشند تا با پردازش الگوهای موردنظر، اوج القائات ممکن را برای مخاطبان‌شان فراهم آورده، به این طریق به اهداف مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و عقیدتی خویش جامه عمل بپوشانند.

دستگاه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری در جریان طرح الگوهای مطلوب طبع خویش با اتکا به دستاوردهای علمی به طرح مؤثرترین الگوهای ممکن برای کودکان (و نوجوانان و جوانان) دست می‌زنند. به عنوان مثال، از آنجا که پسران روحیه‌ای مبارزه‌جو و اقتدارگرا دارند، الگوهای تهیه شده برای پسران، افرادی هستند که اوجی از قدرت، توان بدنی و ستیزه‌جویی را در خود به معرض دید می‌نهند. الگوهای دخترانه هم با توجه به زیبایی دوستی دختران، پردازش شده‌اند، به این معنا که چهره‌های زیبایی مانند باربی، سیندرلا، السا و مانند آن‌ها برای کودکان مخاطب بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های ارابه می‌گردند و با جذب کودکان به خود، القائات ارزشی خود بدان‌ها را شروع می‌کنند.



در الگوهای پسرانه، افرادی مانند مرد عنکبوتی، بن تن، بت من و نظایر آن‌ها مطرح شده‌اند. این افراد یا واجد قدرتی بی‌پایان هستند (نظیر مرد عنکبوتی) و یا در عین داشتن قدرتی شگفت‌انگیز، از زیبایی زیادی برخوردارند (مانند بن تن) و یا به دلیل کارهای خنده‌داری که انجام می‌دهند (مانند باب اسفنجی)، مورد توجه هر دو جنس قرار می‌گیرند.

سازندگان بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های غربی، در طرح الگوهای پسرانه، غالباً با توجه به روحیه لطیف و عاطفی کودکان، الگوهای خود را در آغاز به نوعی مدافع انسان‌های آسیب خورده و مظلوم پردازش می‌کنند (مثلاً مرد عنکبوتی دنبال احقاق حقوق مردمی است که بدان‌ها ظلمی رفته است)، کودکان به دلیل فطرت پاکشان، بلافاصله جذب الگویی می‌شوند که در عین نوع دوستی، واجد قدرتی بی‌پایان است، اما به تدریج سازندگان بازی‌های غربی، کودکان خردسال را به این سمت و سو هدایت می‌کنند که ضمن ستایش الگوهای مطرح شده آنان، از دشمنان آن‌ها متنفر شوند. اما در نهایت مشخص می‌شود که الگوهای پردازش شده سازندگان بازی‌ها، کارتونها و پویانمایی‌های غربی، سمبل امریکا هستند و دشمنان آن‌ها، کسانی هستند که در برابر امریکا و تعدی‌های آن قد علم کرده و مخالفت با آن را پیشه خود کرده‌اند.



کودکان در آغاز دلبستگی به الگوهای عروسکی - کارتونی مطرح شده، در آغاز به شدت مایل هستند که به هیبت آن‌ها درآیند، بنابراین خرید البسه و یا وسایل بن تنی، بت منی یا اسپایدرمنی را پیشه خود می‌کنند، اما در ادامه، کودکان با دریافت شواهدی مانند این که لباس مرد عنکبوتی اساساً تداعی گر پرچم امریکا است یا بن تن، مرد عنکبوتی، بت من و نظایر آن‌ها، در محیطی به سر می‌برند که حاوی آسمان خراش‌های متعدد، ماشین‌های مدل بالا و مانند آن‌ها است، با تعمیم دادن‌هایی که در همه انسان‌ها وجود دارد، عشق و علاقه خود به الگوهایی نظیر سوپرمن، سوپر بوی، بت من و نظایر آن‌ها را به کشور

سازنده آن‌ها تعمیم می‌دهند و بعد از آن که در نقش مدافع بن‌تن، مرد عنکبوتی و مانند آن درآمدند، به تدریج مدافع موطن آنان می‌شوند.

بالتبع در گام‌های آخر این فرایند، کودکان نسبت به آدم بدها و کشور آن‌ها، بدبین شده، نسبت به آن‌ها اظهار کراهت می‌کنند تا سرانجام به این بصیرت دست یابند که کشور خودشان، موطن همان آدم بدها هست و آنان برای نجات خویش اساساً باید مهاجرت کرده، به امریکا پناه ببرند.

لونی و مراثی (۱۳۹۴)^۱، در مقاله «تحلیل عملیات روانی نظام سلطه مبتنی بر القاء در صنعت پویانمایی (مورد مطالعه: سریال اژدهاسواران)»، می‌نویسند:

«استعمار جهت سلطه‌جویی بر ملت‌ها به تغییر رویه و راهبرد نظام سلطه از جنگ سخت به جنگ نرم و راهکارهای جدید که از طریق صنعت پویانمایی و فیلم دنبال می‌شود، روی آورده است. اما نظام سلطه از تغییر راهبرد خود از جنگ سخت به جنگ نرم در پویانمایی اژدهاسواران چه سودی می‌برد؟

نتایج تحقیق حاضر نشان می‌دهد که نظام سلطه با یک طرح و فلسفه از قبل طراحی شده، در قالب پویانمایی مذکور و سریال‌های مشابه که به کودکان عرضه می‌دارد، به دنبال به تسخیر درآوردن قلب‌ها و ذهن‌های کودکان است تا از این طریق به سلطه‌جویی خود بر ملت‌ها ادامه دهد.

غرب از ابزار سینما و پویانمایی برای تغییر باورهای نسل کودک و نوجوان دیگر کشورها برای نیل به خواسته‌های خود؛ یعنی سیطره همه جانبه استفاده کرده و کاری می‌کند که مردم و نوجوانان، خود با پای خویش جذب فرهنگ غربی شوند. صنعت سینما و پویانمایی با توجه به این که از همه عوامل تصویری و بصری استفاده می‌کند، بیش‌ترین تأثیر را در القای این معانی دنبال می‌کند.

یافته‌های پژوهش، حاضر حاکی از آن است که سلطه‌جویان برای نیل به اهداف خود و به جهت آن که اندیشه خود را جهانی کنند، به دنبال تسخیر قلب‌ها و ذهن‌های ملت‌های دیگر هستند. آنان از طریق ابزار رسانه و صنعت سینما و پویانمایی و امروزه از طریق بازی‌های کامپیوتری، شخصیت انسان کامل را مطابق با فرهنگ غربی تعریف کرده و آن را می‌پروراندند. آنان سعی می‌کنند این آموزش را در سطح جهان به یک فرهنگ عمومی تبدیل کنند و به بقیه ملت‌ها ثابت کنند که امریکا نابود شدنی نیست و قدرت برتر باقی خواهد ماند. در حقیقت، آنان از طریق ابزار هنر و صنعت پویانمایی به دنبال تداوم سلطه و سیطره جهانی خود هستند و از آنجا که مخاطبان این سریال‌ها و پویانمایی‌ها قشر زیادی از کودکان و نوجوانان هستند، نمایش این سریال‌ها مستقیماً در ذهن و فکر آنان تأثیر می‌گذارد.

باید اذعان کرد، نظام سلطه از تغییر راهبرد خود از جنگ سخت به جنگ نرم، در این پویانمایی و فیلم‌های مشابه به دنبال القای مفاهیمی چون جهانی شدن، نابود نشدن کشور امریکا و ماندگاری آن،

۱. لونی، مهدی و مراثی، محسن (۱۳۹۴). تحلیل عملیات روانی نظام سلطه مبتنی بر القاء در صنعت پویانمایی (مورد مطالعه: سریال اژدها سواران). دو فصلنامه علمی- پژوهشی پاسداری فرهنگی انقلاب اسلامی، دانشکده علوم انسانی اسلامی و قدرت نرم دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین(ع)، سال پنجم، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴.

تغییر باورهای ملی و مذهبی کودکان و نوجوانان که در نهایت منجر به تسخیر قلب و ذهن ملت‌ها می‌گردد و نشان دادن کشور آمریکا به عنوان ابرشهر و کشور آرزوها و آمال است.»

یکی از اعضای گروه پژوهش در گزارش پژوهشی خویش به شکل مشابهی خاطرنشان می‌سازد: «اثرات سیاسی الگوهای مورد کاربری کودکان بیش‌تر معطوف بر عقیده کودک بر برتری کشورهای خارجی نسبت به ایران است. به این معنا که کودکان خیال می‌کنند کشورهای خارجی دارای جلوه‌های بصری جذاب‌تر و دارای امکانات بهتری هستند و این مسأله باعث می‌شود که کودک آنجا را قبله آمال خود بداند.

ماهان مرد عنکبوتی را متعلق به آلمان و آلمان را قوی‌تر از ایران می‌دانست. فاطمه اسب تک‌شاخ را متعلق به پرتغال می‌دانست و فکر می‌کرد جنگل با درخت‌های رنگی در پرتغال هست و در ایران نیست. امیرمهدی لاک‌پشت‌های نینجا را منجی خودش می‌دانست و می‌گفت، اگر لاک‌پشت‌های نینجا به دوستش حمله کنند، از لاک‌پشت‌های نینجا طرفداری می‌کند. او همچنین لاک‌پشت‌های نینجا را به دلیل شکل آن‌ها، آمریکایی می‌دانست.

آرمیس، السا و سیندرلا را به دلیل لباس‌های زیبایشان متعلق به آمریکا می‌دانست و دوست داشت که در آمریکا زندگی کند.

بهد می‌گفت، اگر سوپرمن و بت‌من و مرد عنکبوتی به ایران حمله کنند، ما قادر به شکست آن‌ها نیستیم و همچنین آن‌ها را متعلق به آمریکا می‌دانست. او تمام آمریکایی‌ها را به غیر از دزد‌هایشان، مانند الگوهایش قوی می‌دانست.

آمیته‌دا، تایتان‌ها را به علت پیشرفته بودن ابزارهایشان آمریکایی می‌دانست و بیان می‌داشت، دوست دارد در آمریکا زندگی کند. او همچنین جنگل‌های باربی را جادویی و متعلق به آمریکا می‌دانست.



دستگاه تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، الگوهای خاص پسرانه را با توجه به علائق پسران به مواردی نظیر قدرت، سرعت، هیجان و مانند آن‌ها و الگوهای خاص مورد علاقه دختران را با عنایت به علائق آنان، مانند جذابیت فیزیکی، آرایش، پوشش و نظایر آن‌ها ارایه می‌کند.

سازندگان بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های غربی با قدری تفاوت با پردازش الگوهای پسرانه، به طرح الگوهای دخترانه می‌پردازند. به این معنا که سازندگان اخیر برخلاف روحیه اقتدارگرای پسران، با سوءاستفاده از روحیه زیبایی دوست دختران، الگوهایی در اوج زیبایی (و حتی زیبایی غیرعادی) برای دختران طرح می‌کنند که بلافاصله کودکان خردسال پیش دبستانی را جذب خویش می‌کنند. الگوهای

اخیر علاوه بر زیبایی خیره کننده‌شان، با مبادرت ورزیدن به کارهای پرورشی، تغذیه‌ای و مراقبتی (که از ویژگی‌های فطری دختران به شمار می‌آیند)، بر جذابیت خود برای دختران خردسال بیش از پیش می‌افزایند، تا جایی که گاهی دختران مصاحبه شده، بیان می‌دارند شب‌ها خواب الگوهای مورد علاقه خویش را می‌بینند و بعضاً بیان می‌دارند که مایل هستند به کشور باربی، برتز، السا، سیندرلا و دیگر الگوهای دخترانه بروند تا الگوی مورد علاقه خویش را دیدار کنند.

لازم به یادآوری است دختران خردسال کاربر بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌ها با دیدن معیارهای زیبایی در الگوهای دخترانه پردازش شده، خود به خود معیارهای زیبایی غرب، یعنی موهای طلایی، پوست سفید و لب‌هایی که با روژ لب قرمز شده‌اند را به همراه پوششی نیمه برهنه، به عنوان معیار زیبایی اخذ می‌کنند.



برخی از مصاحبه‌های انجام شده با کودکان مهد کودک و مادران آن‌ها، بیانگر عمق تأثیرگذاری الگوهای خارجی بر روح و روان این کودکان است. به عنوان مثال، مادر سلنا از اثرپذیری عمیق دختر ۳ ساله‌اش از بازی‌ها و کارتون‌هایی که کاربر آن‌ها بود، یاد کرده، بیان می‌دارد، دخترش «ادای رقصی را که در کارتون‌هایش می‌بیند، درآورده یا می‌رود پیراهن می‌پوشد، مثلاً باله می‌رقصه».

مهربان ۴ ساله نیز در مصاحبه خود بیان می‌دارد، او با دیدن رنگ موی الیف، می‌خواهد موهایش را به رنگ او درآورد.

رادین ۴ ساله در جریان مصاحبه‌اش، پس از بیان این که به انجام بازی سونیک می‌پردازد، با متوقف کردن مصاحبه، مانند او می‌دود تا نشان دهد، می‌تواند همچون سونیک رفتار کند.

امیرمهدی ۴ ساله هم در نامه‌ای که بیان داشته و پژوهش‌گر به کتابت آن پرداخته است، خطاب به مرد عنکبوتی بیان می‌دارد:

«مرد عنکبوتی عزیزم، سلام!

من الان به خاله گفتم که شب‌ها خواب تو رو می‌بینم. من خیلی دوست دارم با تو دوست بشم و تو هم با من دوست بشی. تو خیلی آدم خوبی هستی، من می‌خوام وقتی بزرگ شدم یک مرد عنکبوتی بشم!».

ایلیای ۵/۵ ساله هم بیان می‌دارد، مانند پاندای کونگ فوکار، حرکات رزمی او را انجام می‌دهد. کپارش و بهروز ۶ ساله هم با معلق زدن یا بالا رفتن از سرسره، حرکاتی مشابه بتمن و مرد عنکبوتی را در مجموعه رفتاری خود به نمایش می‌گذارند.

مجموعه جذابیت‌هایی که به اجمال از آن‌ها یاد شد، کودکان کاربر بازی‌های دیجیتال، کارتونها و پویانمایی‌ها را بر آن می‌دارد که بدون آن که حتی نام یک کشور خارجی را بشناسند، علاقه‌مند باشند که در خارج زندگی کنند. امیر ۶ ساله، در مصاحبه‌اش در پاسخ به این سوال که آیا دوست دارد که خارج برود یا خیر، با استناد به قشنگی‌های ترسیم شده از خارج در کارتونها، پویانمایی‌ها و بازی‌ها، به سوال مطرح شده پاسخ مثبت می‌دهد.

پونه ۶ ساله نیز با وجود آن که نام کشور سازنده الگوهای مورد علاقه‌اش را نمی‌داند، اما باز هم اظهار می‌دارد که مایل بود در خارج به دنیا می‌آمد.

امیرحسین ۶ ساله هم در مصاحبه خود، در پرسش از کشور بن‌تن، با آن که نمی‌داند بن‌تن متعلق به چه کشوری است، اما از کشور وی با عنوان کلی نجاتگر یاد می‌کند.

آرشام ۶ ساله، در مصاحبه‌ای که داشت، امریکا را که الگوی تخیلی مرد عنکبوتی در آن شکل گرفته است، کشور خوب می‌نامد، اما کشور خودش ایران را که الگویی مانند بن‌تن را نپرداخته است، بد می‌داند، چون به زعم او این کشور قهرمان (!) ندارد.

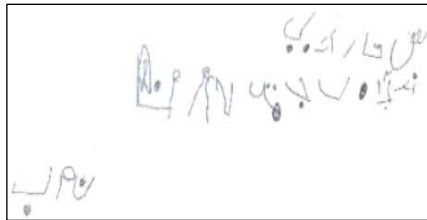
محمد ۶ ساله هم کشور سازنده کارتون و الگوی مورد علاقه خودش (هالک) را خوب معرفی می‌کند. پارسای ۶ ساله هم مأوای مرد عنکبوتی را امریکا معرفی می‌کند.



با مشخص شدن سرزمین الگوهای مختلف برخی از کودکان کاربر بازی‌ها، کارتونها و پویانمایی‌ها ابراز علاقه می‌کنند که به کشور بن‌تن، مرد عنکبوتی، بتمن و مانند آن‌ها بروند تا الگوهای مورد علاقه خودشان را در آنجا ببینند.

حامد و یاسر ۶ ساله، در مصاحبه‌های خود به افراد بد و ضرورت جنگیدن با آن‌ها اشاره دارند. حامد در بیانات خویش اظهار می‌دارد، کسانی که با الگوی مورد علاقه او (بن‌تن) می‌جنگند، «آدم بدها» هستند و یاسر نیز اظهار می‌دارد که «آدم بدها دنبال خراب کردن دنیای ما هستند».

نامه زیر نیز متعلق به یاسین ۶ ساله است که خطاب به بن تن به نگارش درآورده است. یاسین در شرح آن چه که به اصطلاح نوشته است، می‌گفت او برای بن تن نوشته است که من تو را خیلی دوست دارم، چون تو خیلی قوی هستی و همه را می‌کشی.



محمد ۶ ساله هم قبل از آن که به مدرسه وارد شده، تحت تأثیر آموزش‌های مدرسه بر نهج و منوالی که سردمداران جامعه تجویز می‌کنند قرار گیرد، امریکا را در قطب خیرخواهان بشری و داعش و اعراب را در قطب مقابل آن‌ها می‌داند.

هستی ۶ ساله، در مصاحبه‌ای که با یکی از اعضای گروه پژوهش داشته است، در مصاحبه خودش ضمن تأکید بر علاقه به رفتن به خارج، خاطرنشان می‌سازد، شدت علاقه وی به الگوی مورد علاقه‌اش چنان زیاد است که او ترجیح می‌دهد، در صورت تقاضای السا برای ماندن نزد او، از ماندن نزد مادرش هم چشم‌پوشد.



آزیتای ۶ ساله هم در مصاحبه خودش بیان می‌دارد، با وجود آن که مادرش با خواندن داستان‌های شاهنامه برای او مایل است، او با الگوهایی نظیر گردآفرید آشنا شود، اما وی با دیدن کارتون سیندرلا، فریفته او شده است و در صدد است برای دیدن او به امریکا برود و در امریکا ازدواج کند.

مصاحبه فرزام ۶/۵ ساله، حاوی این نکته مهم هست که الگوی امریکایی اسپایدرمن، در عین به نمایش نهادن قدرت و صلابت خود (و در واقع امریکا)، در صدد به راه آوردن افراد منحرف نیز هست. به تعبیر دیگر، کودکان پیش دبستانی کاربر الگوهای امریکایی، در عمل قانع می‌شوند، الگوهایی که سمبلی از موطن خودشان هستند، چنان در مسیر خیرخواهی بشر قرار دارند که حتی برای دشمنان و افراد منحرف جامعه بشری نیز دل می‌سوزانند و به همین سبب شایسته قرار گرفتن در مسند هدایت و راهنمایی جامعه جهانی هستند.

تصاویر زیر که بازی برخی از کودکان کشورهای تحت سلطه داعش (و دیگر کشورها) هستند، نشانگر عمق تأثیرپذیری کودکان از الگوهای مطرح شده در اطراف و اکنافشان است:



و پویانمایی‌های غرب در جهت نفی و انکار سایر ملیت‌ها است. تحت تأثیر همین معنا برخی از کودکان مصاحبه شده، تلویحاً ملیت خود را مترادف، ضعیف، متعصب، عقب‌مانده، زشت و صلح‌ستیزی می‌دانند. کودکان دیگری در مصاحبه‌های خود بیان می‌داشتند، با وجود آن که آنان ماهواره ندارند، اما حاضر به دیدن شبکه پویا نیستند و با تهیه لوح‌های فشرده کارتونی السا و آنا و نظایر آن، به دیدن الگوهای مورد علاقه‌شان می‌پردازند که شبکه پویا از نشان دادن آن استنکاف می‌ورزد.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی به نظر می‌رسد، الگوهای طراحی شده برای دختران و پسران خردسال نه تنها به دلیل ظواهر اولیه‌شان، بر عمق جان کاربران رسوخ کرده، در دل آن‌ها می‌نشینند، با ارایه الگوهای زیبایی غرب بدان‌ها، به نوعی غرب را به عنوان مأوای خوبی‌ها تصور می‌کنند. به همین ترتیب پسران با تعمیمی که در برخورد با الگوهای مورد علاقه خود می‌دهند، در عمل نشان می‌دهند که سرزمین الگوهای مورد علاقه‌شان را نیز دوست دارند و در ادامه، احساس می‌کنند باید با افرادی که در برابر الگوهای مورد علاقه آنان قد برافراشته‌اند، به مقابله و ستیز برخیزند و حتی خون آن‌ها را بریزند و از این کار خود احساس لذت و ابتهاج کنند.

تحول‌هایی که به اجمال از آن‌ها یاد شد، تأکید مضاعفی برای نهادهای تبلیغاتی داخل است که با توجه به تأثیر عمیق الگوها در ذهن و جان کودکان کاربر بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های غربی، به خود آمده، بکوشند تا با ارایه الگوهای بومی، آثار ارزشی نامناسب پیش‌گفته را تا حد ممکن مهار کرده، کودکان را به ملیت و فرهنگ دیرپای خود علاقه‌مند ساخته، در مسیری انسانی هدایت کنند.

گزارش مصاحبه میدانی با کودکان پیش دبستانی

فصل حاضر به ارایه ۱۵ مصاحبه صورت گرفته با کودکان دختر و پسر پیش دبستانی پرداخته است. مصاحبه‌های حاضر که همگی در ارتباط با الگوهای عروسی - کارتونی کودکان انجام گرفته‌اند، در عمل می‌توانند میزان صحت و سقم مباحث مطرح شده در فصل پیشین کتاب را به معرض دید بگذارند. عنوان مصاحبه‌های انجام شده با کودکان پیش دبستانی به قرار زیر است:

«من یه بار تو آتیش گیر کرده بودم، بعد زنگ زدم، به مرد عنکبوتی گفتم، من تو آتیش گیر کردم، اونم چون خیلی مهربون بود، اومد منو نجات داد» (مصاحبه با رکسانای ۵ ساله)،
«من عرفانه نیستم، عرفانم!» (مصاحبه با عرفانه و یاسمین ۶ ساله)،
«حضرت ابراهیم و خانومش خیلی نقاشباشون زشت بود، اصلاً شکل آدم نبودن، لباسشونم زشت و سیاه بود» (مصاحبه با مانی ۴ ساله)،
«شبکه پویا همه‌اش چرت‌وپرت نشون می‌ده، همه‌اش شکلاهی مسخره درست می‌کنه، انگار آدم آهنیه» (مصاحبه با کارن ۵ ساله)،

«- مگه تو نگفتی خارج بده و دشمن ماست؟»

آره دشمن ما هست، ولی کارتونهاها قشنگ می‌ذاره» (مصاحبه با مهدی ۶ ساله)،
«من بزرگ بشم، فقط می‌خوام برم امریکا!» (مصاحبه با آرزوی ۶ ساله - مادرش -)،
«- آرشام به نظرت کدوم کشورها خوب هستن؟»
آمریکا» (مصاحبه با آرشام ۶ ساله)،

«- ... چرا می‌گی وقتی بزرگ شدی، می‌خوای بری آمریکا زندگی کنی، چرا توی خود ایران نمی‌مونی؟ آخه بن‌تن، اسپایدرمن و همه قهرمانا تو آمریکان» (مصاحبه با آرمین، ۶ ساله)،
«ابرشها ... وسیله بیش‌تر دارن، قوی‌ترن، تفنگ دارن، اسپایدرمن تارش تموم می‌شه یا حمله نمی‌کنه یا تار نمی‌اندازه، ولی جوکر هی شلیک می‌کنه، هیشکی هم نمی‌تونه شکستش بده» (مصاحبه با نویمان، ۶ ساله)،

«من دوس دارم یه پرنسس باشم» (مصاحبه با دردانه ۵ ساله)،

«... من می‌خوام مثل باربی انگشتر الماس داشته باشم... من می‌خوام برم ساحل آفتاب بگیرم... مثلاً من می‌خوام ماشین طلا داشته باشم» (مصاحبه با کیمیای ۶/۵ ساله)،
«من دوست دارم همیشه مثل السا آنا لباس بیوشم، اما مامانم همیشه می‌گه، دست و پاهات رو نباید کسی ببینه، حتی بابات و داداشت» (مصاحبه با سارای ۶ ساله)

«- حالا اگر خدا بهت بگه مثل السا آرایش نکن، باز هم آرایش می کنی؟
اگه بزرگ باشیم، آره... ولی بعدش نماز می خونم که خدا ببخشه» (مصاحبه با هستی ۶ ساله)،
«من باب اسفنجی ایرانی رو می بینم!» (مصاحبه با مهدیس ۶ ساله)،
«باب اسفنجی تو شهر بیکنی باتم زندگی می کنه» (مصاحبه با رونیکا، ۵ ساله - و مادرش-).
در ادامه مصاحبه کودکان پیش گفته درج شده است.

۱- مصاحبه با رکسانای ۵ ساله

من یه بار تو آتیش گیر کرده بودم، بعد زنگ زدم، به مرد عنکبوتی گفتم، من تو آتیش گیر کردم، اونم چون خیلی مهربون بود، اومد منو نجات داد.

- سلام خانم خوشگل، خوبی؟

سلام، بله!

- اسم شما چیه؟

رکسانا.

- رکسانا خانم چند تا خواهر و برادر داری؟

۲ تا خواهر بزرگ تر با دو تا داداش بزرگ تر (رکسانا تک فرزند است).

- شما چند سالتونه؟

۵ سال.

- می دونی شغل پدر و مادرت چی هست؟

بابام فیلم می سازه، مامانمم گریم می کنه.

- چه قدر خوب، تو هم دوست داری فیلم بسازی یا آدمها رو گریم کنی؟
بله.

- دوست داری فیلم بسازی یا کارتون؟

کارتون.

- فیلم و کارتون چه فرقی با هم دارن؟

کارتون الکیه، اما فیلم واقعین.

- از کجا می دونی کارتونها الکی هستن؟

آخه آدماش الکین، مثلاً تیر می خورن، نمی میرن.

- مگه می شه کسی تیر بخوره و نمیره؟

آره دیگه، الکین.

- یعنی دردشونم نمی گیره؟

نه.

- تو چه قدر کارتون می بینی؟

زیاد.

- مثلاً چند ساعت؟

۴۰ ساعت.

- وای چه قدر زیاد، همه اش رو توی تلویزیون می بینی یا توی گوشی و تبلت هم نگاه می کنی؟

تو گوشی مامانم نگاه می کنم. سی دی هم دارم.

- چه کارتونی رو از همه بیش تر دوست داری؟

مرد عنکبوتی.

- برام تعریف می کنی داستان مرد عنکبوتی چیه، من ندیدمش.

مرد عنکبوتی یه عنکبوت گنده اس که مته آدم می مونه.

- یعنی چی مثل آدم می مونه؟

مثل آدما راه می ره.

- چه قدر جالب... حالا چه کار می کنه؟

با آدم بدا می جنگه می کشتشون، تازه به آدم بدبختام کمک می کنه.

- آدم بدها کی ها هستن؟

اونایی که بقیه رو اذیت می کنن.

- مرد عنکبوتی از کجا می فهمه، اون ها آدم های بدی هستن؟

چون که آدما بهش می گن.



- تو مرد عنکبوتی رو دوست داری؟

آره.

- چرا؟

چون که کمکم می کنه؟

- کمکت می کنه، چه جوری؟

یه بار خونمون آتیش گرفته بود، مرد عنکبوتی اومد منو نجات داد.

- جدی می گی خونتون آتیش گرفت، مرد عنکبوتی تو رو کجا برد؟

آره نجاتم داد، پرید تو آسمون، بعدم با هم رفتیم بستنی خوردیم.
- چه قدر خوب، پس تو مرد عنکبوتی رو از نزدیک هم دیدی؟
آره بابا، دوستمه.

- چه طور می گی مرد عنکبوتی دوستته؟
چون که یه بار یه مار خیلی گنده اومد پیچید دور گردن من، مرد عنکبوتی اومد محکم زد مار رو کشت، پرتش کرد بیرون، منو نجات داد.

- وای خوش به حالت... همیشه مرد عنکبوتی کمکت می کنه؟
آره.

- چرا کمکت می کنه؟

چون مهربونه دیگه.

- از کجا می گی مهربونه.

چون به همه کمک می کنه.

- رکسانا دایم حواسش به بازی بچه های مهد است... بنابراین از او خداحافظی می کنم تا احساس ناراحتی نکند.

جلسه دوم مصاحبه

- سلام رکسانا خوبی؟

اسم من رکسانا نیست!

- ای وای، پس اسمت عوض شده، اسمت چیه؟

اسمم مرد عنکبوتیه.

- اسمت رو گذاشتی مرد عنکبوتی؟

آره.

- چه جالب... من تا حالا نشنیده بودم اسم کسی مرد عنکبوتی باشه، چی شد که اسم خودت رو

گذاشتی مرد عنکبوتی؟

خب همه می گفتن رکسانا هی شلوغ می کنه، شلوغ می کنه، منم یه شب فکر کردم، چی بذارم اسممو،

گذاشتم مرد عنکبوتی.

- از مرد عنکبوتی خوشت میاد؟

آره.

- چرا؟

چون که اون مهربونه.

- مهربونه، مگه چه کار می کنه؟

کارش خیلی سخته.

- کارش سخته، یعنی چی که کارش سخته؟

به هر کی کمک بخواد، کمک می کنه.

- آهان به چه کسانی کمک می کنه؟

اونایی که نمی تونن کارایی بکنن.

- مثلاً چه کارهایی نمی تونن بکنن؟

برن بالا پایین.

- آهان پس به کسایی که نمی تونن بالا پایین برن، کمک می کنه.

آره، یه تابی داره، همش باهاش می ره بالا پایین.



- رکسانا تو به من گفته بودی مرد عنکبوتی میاد خونتون.

میاد، ولی هفته دیگه میاد.

- برای چی قراره بیاد؟

قراره بیاد یه کاری می خوام انجام بدم، نمی تونم، برای همین گفتم اون بیاد کمکم.

- چه کاری می خوای انجام بدی که به کمکش نیاز داری؟

می خوام خونمون رو عوض کنیم.

- چرا مگه خونه‌ای که هستی رو دوست نداری؟

نه اینجا تو بهبودی ایم.

- می خواهی خونه خودتون رو ببرید یه جای دیگه؟

آره.

- مرد عنکبوتی میاد کمکتون.

میاد ساکامونو می بنده.

- به من گفته بودی یه بار کمکت کرده مرد عنکبوتی... می شه برای دوستم هم تعریف کنی؟

آره، من یه بار تو آتیش گیر کرده بودم، بعد زنگ زدم، به مرد عنکبوتی گفتم، من تو آتیش گیر کردم،

اونم چون خیلی مهربون بود، اومد منو نجات داد.

- مگه تو شماره مرد عنکبوتی رو داری؟

بله.

- مگه مرد عنکبوتی گوشه داره؟

بله.

- شماره‌اش رو به ما هم می‌دی بهش زنگ بزنی؟
بله.

- بگو ما یادداشت می‌کنیم.

۴۵۹۲۶۸۸.

- ما زنگ بزنی، جواب ما رو می‌ده؟

آره.

- چه قدر خوب، پس ما هر وقت کمک خواستیم، می‌تونیم زنگ بزنی، ازش کمک بگیریم.
ولی این شماره مال کسیه که کمک می‌خواد خیلی زیاد.

- رکسانا تو که این قدر با مرد عنکبوتی خوبی، می‌شه بهش زنگ بزنی، ما باهاش حرف بزنی؟
الکی زنگ می‌زنم بهش.

- خوب الکی زنگ بزنی بهش.

(رکسانا می‌خندد).

- خوب مگه نگفتی زنگ می‌زنی، اون می‌اد؟

من الکی زنگ می‌زنم، الو سلام، خوبی، خوبم (با دستش ادای تلفن زدن را در می‌آورد).

- تو الکی زنگ می‌زنی، ولی اون می‌اد؟

آره، صبح که خواب بودم، داشتم می‌اومدم، الکی بهش زنگ زدم.

- اگه الکی زنگ می‌زنی، پس چه جوری تو رو از آتیش نجات داد؟

اومد پرید بالا، این ور اون ور.

- مرد عنکبوتی رو هم دیدی؟

نه، فقط تو پارک ستارخان می‌بینمش.

- اگر اون توی پارک، پس چرا من ندیدمش؟

اگه می‌خوای فردا با ما بیا، ببینش.

- فردا می‌خوای بری پارک ستارخان، پیش مرد عنکبوتی؟

آره، حالش بده، فردا قراره سوپ ببرم براش، مریض شده.

- چرا مریض شده؟

چون که یه جا آتیش گرفته بود، این رفت اونجا، نمرد، ولی مریض شد.

- دکتر بردیش؟

آره، دکتر گفت باید دارو بخوری، باید سوپ بخوری.

- تو نمی‌ری بهش سر بزنی؟

- چرا می‌رم سر می‌زنم، ولی بهتر می‌شه، ولی الآن خیلی بده.
- خونه مرد عنکبوتی کجا هست؟
- من الکی می‌رم، بعد الکی برمی‌گردم.
- پس الکی می‌ره... خونه‌اش چه شکلیه، می‌شه به ما هم بگی؟
- تو برج ستارخانه.
- خونه‌اش چه جوریه؟
- همه‌اش سه گوشه... اینجا سه گوشه، اونجا سه گوشه، آسانسورم داره.
- آسانسور داره، یعنی طبقه‌ی بالا زندگی می‌کنه؟
- نه زیرزمین... می‌دونی من اسکیت بلدم؟ (از صندلی بلند شده به شروع به اسکیت بازی تخیلی می‌کند).
- آفرین از کی یاد گرفتی؟
- اولش سخت بود، ولی الآن بلد شدم، دیگه راحت می‌رم.
- رکسانا رنگ مورد علاقه‌ات چیه؟
- آبی پررنگ، چون که دوچرخه و لباسم و مرد عنکبوتی آبی پررنگه.
- الآن که لباست قرمزه.
- خوب باید قرمز داشته باشه.
- چه قدر هم بهت میاد.
- رکسانا خونه‌ی مرد عنکبوتی چه رنگیه، توش چه چیزهایی داره؟
- وقتی می‌خوابه می‌میره، صبح دوباره زنده می‌شه.
- مگه کسی بمیره، می‌تونه دوباره زنده بشه؟
- آره.
- تختش چه رنگیه؟
- آبی.
- مرد عنکبوتی چی می‌خوره؟
- سوپ و آش.
- همیشه سوپ و آش می‌خوره یا فقط الآن که مریض شده؟
- همیشه فقط سوپ و آش... بیا یه قایق درست کنیم که خانمون یاد داده... با هم درست کنیم.
- باشه عزیزم، بیا درست کنیم (رکسانا شروع به تا کردن کاغذ می‌کند).
- خوب رکسانا خود مرد عنکبوتی چه رنگیه؟
- قرمز و آبی.

- رکسانا مرد عنکبوتی چه فیلمی نگاه می‌کنه، تا حالا با اون فیلم دیدی؟
آره، فیلمش رو دیدم.
باهش کارتون هم دیدی؟
آره، کارتون بوده.
می‌شه واسمون تعریف کنی با هم چی دیدید؟
(رکسانا شروع به بازی کرده، قایق و لیوان درست می‌کند و توجهی به سوال‌های مطرح شده ندارد).
خوب رکسانا، مرد عنکبوتی قایق هم داره؟
آره بابا!
چندتا داره؟
۵۰۰۰ تا.
- با قایق‌هاش چه کار می‌کنه؟
یه روزی آب اومده بود تو خونشون، همه قایقاش خیس شد، من اون قدر خندیدم (از ته دل قهقهه می‌زند).
- مرد عنکبوتی حرف هم می‌زنه؟
بله.
- چی می‌گه؟
می‌خوای من صداشو درارم؟
- آره حتماً!
صدای کلاه قرمزی رو داره؟
- تو کلاه قرمزی رو هم نگاه می‌کنی؟
بله، تو تلویزیونه!
- کلاه قرمزی رو دوست داری؟
نه.
- چرا؟
می‌بینم فقط.
- از کارتون کلاه قرمزی خوشت نمیداد؟
نه.
- چرا؟
خوشم نمیداد.
- عروسک‌هاش رو هم دوست نداری؟
نه هیچ کدوم رو.

- پس مرد عنکبوتی رو بیش تر از کلاه قرمزی دوست داری؟
آره.
- چرا مرد عنکبوتی رو بیش تر دوست داری؟
چون که اون بهم کمک می کنه. الان دمپایامو داره می شوره... (به دمپایی هایش خیره می شود)، الان اینجا خوابیده!
- مگه نگفتی مریضه؟
چرا، ولی اومده اینجا، بیا ببینش (به زیر پایش اشاره می کند).
- نمی خوای بگی بره رو تختش بخوابه؟
برو رو تختت بخواب بیچاره (مثلاً مرد عنکبوتی را با دست می زند).
- چرا دعواش کردی؟
به خاطر این که بره رو تختش بخوابه.
- واسش سوپ درست نمی کنی؟
چرا الان درست می کنم (به گوشه اتاق رفته و به صورت خیالی مشغول به آشپزی می شود و به ما هم سوپ تهیه شده را تعارف می کند).
- به مرد عنکبوتی نمی دی؟
نه رفتش. مرد عنکبوتی خودمم.
- مرد عنکبوتی خودتی؟
بله.
- پس چرا به ما نگفته بودی؟
الان من می رم رو هوا (دست هایش را مثل مرد عنکبوتی رو به سقف می گیرد).
- حالا که شما مرد عنکبوتی هستی، می شه به ما بگی قراره چه کارهایی انجام بدی؟
قبلاً مریض بودم واقعی.... رفته بودم حموم، اومدم هاچی کردم، مامانم فهمید مریض شدم، خیلی شدید بود.
- پس سرما خوردی؟
سرما نه، مریض.
- الان که مرد عنکبوتی هستی، دیگه مریض نمی شی؟
نه دیگه، من خیلی قویم.
- شما که الان مرد عنکبوتی هستی، دوست داری چه کارهایی رو انجام بدی؟
دوست دارم بدوم.
- بدویی تا به کجا برسی؟
به خونمون.

- دوست داری برگردی خونه؟

آره (شروع به دویدن دور اتاق می‌کند).

- رکسانا تو بازی مرد عنکبوتی رو هم داری؟
بله.

- توی گوشی داری؟

بله.

- بازیش چه جوریه؟

الکی خودم بازی می‌کنم.

- بازیش چه مدلیه، می‌شه بازیش رو به ما هم یاد بدی؟

بله (مانند مرد عنکبوتی و به صورت خیالی با دست‌هایش تار درست می‌کند)، بیا پایین، بیا پایین!

- الان به کی داری می‌گی بیاد پایین؟

بت‌من که پیش مرد عنکبوتیه.

- بت‌من دوست مرد عنکبوتیه؟

بله، دوست منه.

- آقای بت‌من چه شکلیه؟

شاخ داره... سیاهه.



- تو ازش نمی‌ترسی؟

وایسا الان عروسکش رو مبارم (به اتاق اصلی مهد می‌رود و عروسک کاپیتان آمریکایی را از یکی از

هم کلاسی‌های پسرش گرفته، می‌آورد)، مثل اینه!

- این شکل بت‌من هست؟

مثلشه.

- می‌شه بگی چه فرقی با هم دارند؟

فرق داره، اون سیاهه، این قرمز، جیگر منه (سفت عروسک را بغل می‌کند).

- این اسمش چیه؟

نمی‌دونم (شروع می‌کند با صدای کلفت به جای عروسک با ما حرف زدن) سلام!

- سلام خوب هستید؟

بله.

- شما دوست رکسانا خانمید؟

بله، بله، بله.

- پس شما دوست مرد عنکبوتی هم هستید؟

بله.

- چه کارهایی با هم انجام می‌دید؟

می‌ریم با هم بیرون، آبمیوه می‌خوریم.

- اسم شما چیه؟

اسم من بت‌من سیاهه.

- شما آدم‌های خوبی هستید، آقای بت‌من؟

بله، بله، بله.

- چرا آدم‌های خوبی هستید؟

چون هر کی کمک می‌خواد یه کاری می‌خواد، ما کمکش می‌کنیم.

- دستتون درد نکنه آقای بت‌من. می‌شه ما هم جزو گروه شما بشیم و به آدم‌ها کمک کنیم؟

بله، ولی ما باید به شما کمک کنیم، ولی شما می‌تونید کمک کنید.

- ما چه جوری می‌تونیم عضو شما بشیم، باید چه کار کنیم؟

باید پول بدید، بیاید خونه ما.

- چه قدر پول باید بدیم؟

۱۰۰۰ تومن.

- خوب ما ۱۰۰۰ تومن رو بدیم، بعدش باید چه کار کنیم؟

بعد باید بیاید خونه‌ی ما زندگی کنید.

- شما با هم زندگی می‌کنید.

بله.

- الان سه نفرید اونجا، ما هم جا می‌شیم، خونتون چه جوریه؟

چرا جا می‌شید... منم با مرد عنکبوتی با بت‌من... شما جا می‌شید....

- (رکسانا عروسک را به ما می‌دهد و از ما می‌خواهد تا به جای آن حرف بزنیم)، شما چه مأموریت‌هایی

انجام می‌دید؟

می‌ریم کمک می‌کنیم، می‌ریم سر فیلم‌برداری^۱، گریم می‌کنیم، کارگردانی می‌کنیم.

- پس با بابا می‌ری سر فیلم‌برداری؟

۱. پدر رکسانا فیلم‌بردار و مادر وی متخصص گریم است.

نه، من فقط کارگاه و دفترش رفتم.

- خوب اون جا چه کار می‌کنی؟

کار می‌کنم، پول درمیارم.

- چه کار می‌کنی که پول درمباری؟

کارهایی که شما نمی‌دونید.

- می‌شه به ما هم بگی که ما پول در بیاریم؟

مجسمه می‌سازیم، گریمر می‌شیم، فیلم می‌سازیم.

- تو هم دوست داری فیلم بسازی؟

آره.

- چه فیلمی؟

آنا، السا.

- تو آنا و السا رو دیدی؟

من السام.

- خوب خانم السا، شما چه کارهایی می‌تونید انجام بدید؟

مثلاً السا که خواهر آنا هستش، ازدواج می‌کنه، بعد آنا می‌گه، مگه مامان نگفت با کسی که نمی‌شناسی

ازدواج نکن؟ بعد آنا ناراحت می‌شه، قهر می‌کنه می‌ره.

- خواهرش چه کار کرد؟

می‌خواست برش گردونه، آنا عصبانی شد، می‌خواست بکشتش، السا دستاش یخیه (دست‌هایش را

مثل السا می‌گیرد)، بعد با یخاش زد به خواهرش، خواهرش نمرد، فقط دردش گرفت.

- نجاتش دادن؟

آره، مامان باباش نجاتش دادن.

- چرا آنا و السا رو دوست داری.

به خاطر این که اینجا خونمونه با آنا السا.

- من یه سوالی داشتیم، این السا که می‌گی یخ داره؟

نه، آنا یخ داره.

- ببخشید آنا که یخ داره، با اون چه کار می‌کنه؟

(دست‌هایش را مثل السا به حرکت درمی‌آورد. عروسک را به ما داده، می‌گوید حالا شما باید بازی کنید).

- سلام.

سلام.

- کی هستی تو؟

من بت‌منم.

- می شه به من کمک کنی؟
بله.

- یه جایی آتیش گرفته من باید بچه هامو بیارم.
الآن میارم! (شروع به دویدن می کند و با دست هایش کارهای مرد عنکبوتی را انجام می دهد. به صورت فرضی بچه ها را تحویل می دهد).



- رکسانا جانم ممنون که نجاتشون دادی و با ما صحبت کردی. چیز دیگه ای هم می خوای بگی؟
نه.
- پس خداحافظ!

۲- مصاحبه با عرفانه و یاسمین ۶ ساله

من عرفانه نیستم، عرفانم!

- به به، چه خانم کوچولوهای قشنگی، اسمتون چیه؟
من یاسمین.
منم عرفانه.
- خوب یاسمین خانم تو چند سالته؟
شیش سال.
- و شما عرفانه جان؟
منم شش سالمه.
- عرفانه جان شما چه کارتونهایی دیدی؟
زامبی مامبی.
- زامبی یعنی چی، زامبیا چه کار می کنن؟
زامبی می بینم. دیگه... تفنگ بازی هم می کنم.
- زامبیه چه جوریه؟
زامبی یه صورته وحشتناکه... خون آشام می بینم.

- یاسمین خانم شما هم دیدی؟

یاسمین: نه.

- خوب این خون آشام و زامبیه که دیدی، چه جوری بودن عرفانه؟

اول کدومو بگم؟

- هر کدوم رو که دوست داری.

خون آشام رو می گم. دندوناش تیز بود، همه اش گوشت می خورد.

یاسمین: من می دونم، بعد کمرشون... از کمرشون دندون می زنه... می زنه سیخ... انگار عین سیخ از

کمر می زنه، از شکم میاد بیرون.



عرفانه: نههههه این طوری نیست.

- این ترسناک نبود؟

یاسمین: (می خندد) آره.

عرفانه: آره دیگه. بعد از شکمش یه ماده‌ی سبز میاد، همه می میرن. بعداً اونا اینا رو می خورن.

یاسمین: اخخخخ.

- خون آشام‌ها چه کسانی رو می خورن؟

آدم‌ها رو.

- خون آشام‌ها موجودات خوبی هستن؟

نه.

- بعد شما نمی ترسیدی، این‌ها رو نگاه می کردی؟

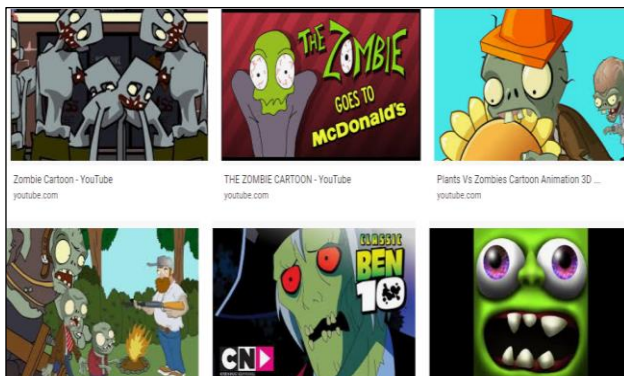
نه.

- مگه ترسناک نبودن؟

نه.

- چه جوری بودن که ترسناک نبودن؟

زامبیاش... بعداً یه زامبی هم داشت دیگه. خون آشام‌ها زامبی می خوردن.



- این کارتون بود یا فیلم بود؟
فیلم.
- نمی دونی اسم فیلمش چی بود؟
عرفانه: خون آشام مرگ.
یاسمین: نه خون آشام ها و غول ها. من کارتونشو دیدم.
عرفانه: من فیلمش رو دیدم.
- این کارتونه مال بچه ها بود؟
یاسمین: نه.
- یعنی بچه گونه نساخته بودنش؟
یاسمین: نه. انگلیسی بود.
- بعد مامانت نیامد بهت بگه، فیلم زامبی نبین؟
یاسمین: نه. اصن روز پنجشنبه بود، مامانم رفته بود اداره. چون همیشه می ره اداره.
- عرفانه اون زامبیه چه کار می کرد؟
اون زامبیه... خون آشامم تو زامبیه بود. زامبیه اونم قوی بود دیگه. زامبیا دندوناشون تیزن دیگه. اول اون زامبیه یه دونه گاز زد اینجاش، اصن خون نیومد. دوباره رفت کامل شد، دوباره زد، دوباره کامل شد، دوباره زد، دوباره کامل شد. یه دفعه خون آشامه خوردش.
- خون آشامه زامبیه رو خورد؟
آرهههههه. همه ی زامبیا رو خوردن.
- بعد خون آشاما موندن؟
فقط خون آشاما موندن.
- بعد خون آشامها با آدمها چه کار کردن؟
عرفانه: خون آشاما با آدمها... .

یاسمین: خوردن.

عرفانه: نه. این قسمت پنجشبه.

- یعنی سریال بود؟

عرفانه: آره. یادم که نمی‌مونه. دیگه نبود سریال رو بذارن که.

- این رو کجا می‌دید، توی تلویزیون می‌دید یا با سی‌دی می‌دید؟
تلویزیون.

- چه شبکه‌ای این رو می‌گذاشت؟

نمی‌دونم، بابایی می‌ذاره.

- یعنی با بابا می‌شین و اون رو نگاه می‌کنی؟
آره.

- بعد بابات نمی‌گه این فیلم ترسناکه؟

نه، من ترسناک دوست دارم، ولی از اینا بدم میاد.

- از این‌ها چی؟

یاسمین: (در کنار سرسره) من با پام می‌تونم سرسره رو تکون بدم. من واقعاً یه ابرقهرمانم.

عرفانه: وایسا. وایسا. این چی بود. سه بعدی. سه بعدی رفتیم دیدم یه فیلم ترسناک ترسناک. اونم دیدم.

یاسمین: من تو نمایش، رفتم سینما، کارتون وحشتناک. وای دختر عمه‌ام گفت، وای فرار کنید، وای وای وای... من از خنده مردم.

- عرفانه وقتی اینا رو می‌دید، مامان هم پشت بود یا فقط بابایی بود؟
بابایی با امیر.

- مامان چی؟

مامانی می‌ترسه.

- بعد به شما نمی‌گه، شما نگاه نکن؟

نه، من نگاه می‌کنم. یه وقت گفت نگاه نکن. همین طوری ولش کردم. بعد گفت این نمی‌ترسه که.

- این‌ها رو نگاه می‌کنی، شب خواب بد نمی‌بینی؟
نه.

- هیچ وقت خواب زامبی ندیدی؟

نه.

- زامبی هیچ وقت نیومد خونتون؟

نه.

- خون‌آشام چی؟

- من خوابا رو می بینم، اصن نمی ترسم. آره خوابا رو نمی ترسم.
- یعنی هیچ وقت خواب بد نمی بینی؟
- یاسمین: من یه بار خواب بد دیدم، رفتم پیش مامانم این جور می کردم (نفس نفس می زند).
- خواب چی دیدی یاسمین؟
- خواب بد.
- عرفانه تو هیچ وقت خون آشام ندیدی؟
- نه، دیدم.
- کجا دیدی؟
- توی آسمون. یه دونه دیگه هم دیدم. یه دونه مار هست تو زمین. بدنشم کوچولو نیست، خیلی گنده اس. اون همه رو می کشه، کلی هم پسر بود.
- اون خون آشام بود؟
- نه.
- پس خون آشامه رو کجا دیدی؟
- خون آشامه یه سریال دیگه بود، من نمی دونم. همه رو با بابام می بینیم.
- زامبی رو هم هیچ وقت از نزدیک ندیدی؟
- نه، فقط خون آشام رو دیدم با زامبی.
- بعد شبها هیچ وقت خواب اونها رو ندیدی؟
- دیدم، ولی نمی ترسم.
- یعنی شب مثلاً از خواب نمی پری؟
- نچ. یک کمش رو نگاه می کنم، بعد بیدار می شم، بعد دوباره می خوابم.
- خوب یعنی وسط خواب، بیدار می شی؟
- وسط خواب یه کم... یه کم می بینم، بعد بیدار می شم.
- بعد وقتی بیدار می شی، می ترسی؟
- نه.
- مثلاً وقتی بیدار می شی، نفس نفس نمی زنی؟
- نه.
- نمی ری به مامان بگی، مامان من این خواب رو دیدم؟
- یه خواب رو دیدم که با مسعود بود.
- مسعود داداشته؟
- نه، بچه ی عممه.

- با اون کارتون می دیدی؟

نه.

- با اون چه کار می کردی؟

با اون یه خواب دیدم، با مسعود بود. می گه گوشت کمه. می خواستیم کباب درست کنیم، می گه گوشت کمه مسعود رو بکشیم.

- بعد ترسیدی بیدار شدی؟

نهههههه. مسعود رفته بود بیرون. بعد یه آدمی بود سیبیلو، مثل اون کارتونا، این فیلما بودن، صدای عجیب غریب داشتن، با عمه زینب بود... عمه زینب بود و مسعود... یه عروسکه بود، شکلاتی بود، یه ماشینی سوار شده بود عروسک. یه دونه بیلیم... وایسا... یه دونه اره هم داشت. خب، بند بسته بودن. یه دفعه به ماشین رسیدن، خواستن بززن، یه دفعه مسعود تصادف کرد، گوشتشو بریدن.

- بعد تو این خواب رو دیدی، بیدار شدی؟

نه... دوباره یه خواب دیگه دیدم، دوباره بیدار شدم، اصن نفسم نکشیدم.

- بعد واسه مامان این خوابت رو تعریف نکردی؟

تعریف... نه.

- خوب خاله، دیگه چه کارتونهایی دیدی؟

کارتون هم دیدم.

- مثلاً همین السا و آنا چه جوری بود؟

السا آنا رو دیدم... ولی خب السا آنا رو ندیدم، الکی گفتم. السا آنا رو دیدما، خب ولی بلد نیستم. بعضیاشو بلد نیستم.

- یعنی یادت رفته؟

بعضیاشو یادمه، بعضیاشو یادم نیست.

- خوب السا رو بیش تر دوست داشتی یا آنا رو؟

دوتاشون رو.

- کدومشون بهتر بود؟

آنا. چون که یخ نمی ذاره.

- یعنی دوست نداری یخ بذاره؟

نه.

- مگه السا که یخ می گذاشت، خوب نبود؟

خب بودا... دست می زد به چیزی، یخ می شد.

- خوبه آدم این جوری باشه؟

نه، دست می‌زد به چیزی یخ می‌شد. دست می‌زد به سقف یخ می‌شد. دست می‌زد به همه جا یخ می‌شد، خب به آبم دست می‌زد، آبا همه یخ می‌شدن.

- بعد فکر می‌کنی آنا بهتر از السا بود؟

آره. آخه السا یخایی که می‌زنه بهتره‌هاا.

- آنا چه جوریه؟

یخ نمیاره، بعداً کوتوله‌ها هستن، سنگ می‌شن، بعد پیرمرده هم هست، جادو داره، اونم سنگ می‌شه، جادوشو نشون می‌ده، بچگی آنا السا رو نشون می‌ده، می‌گه اینا از بچگی این طوری بودن.

- خوب شما دوست داشتی مثل السا باشی یا آنا؟

آنا.

- چرا، مگه السا چشمه؟

السا یخ بارونی می‌کنه، به همه چی دست می‌زنه، مثلاً به یه کاغذ، خب دست خودشم یخ می‌زنه دیگه. دستکشاشو مثلاً درمیاره، خودشم یخ می‌زنه.



- آنا مهربون تر بود یا السا؟

دوتاشون مهربونن. آنا می‌خواست با یکی ازدواج کنه، خب بعداً این السا نداشت، بعداً با اون کارای بد کرد.

- با کی کارهای بد کرد؟

با السا.

- با السا چه کار کرد؟

کارای بد کرد دیگه. السا کارای بد کرد. بعداً آنا رفته دنبالش ببینه کجاست، آنا هم شبیه اون یخ زد، ولی پتو این چیزا هم آورد. رفته پتو این چیزا خریده، دیگه تموم شد، بقیه‌اش رو دیگه نمی‌دونم.

- خوب سیندرلا قشنگ تر بود یا السا و آنا؟

السا آنا.

- چرا؟

آخه من دوستش دارم.

- مگه سیندرلا قشنگ نبود؟
نههه.
- مگه سیندرلا چیش بود؟
دیگه من همیشه کارتونای پسرונה دوست دارم. خودمم پسرم!
- چرا فکر می کنی پسری؟
نگاه کن (روپوش مهدکودک را بالا می زند، بلوزی که زیر آن پوشیده حالت پسرانه دارد).
- به خاطر بلوزت؟
بلوزم که نه. من دوست دارم خودم پسر باشم. نه که به خاطر بلوزم.
- چرا دوست داری پسر باشی؟
دوست دارم دیگه.
- چرا مگه پسرها چه جوری هستن؟
پسرا خوبن.
- دخترها مگه چشونه؟
دخترها همه رو می زنن.
- مگه پسرها بقیه رو نمی زنن؟
می زنن، ولی بعضی موقعها، بعضی موقعها نمی زنن.
- یعنی به نظرت آدم مثل بت من یا بن تن باشه بهتره یا این که مثلاً مثل السا و آنا باشه؟
نه.
- پس مثل کی باشه بهتره؟
مثل بن تن.
- بن تن بهتره؟
آره، بن تن همه رو کمک می کنه.
- دخترها مگه به بقیه کمک نمی کنن؟
می کنن، ولی بن تن هر جایی که کسی داره می میره، می ره کمک می کنه.
- اگه یه دختر به اون کمک می کرد، بهتر نبود؟
آره، ولی شبیه بن تن باشه.
- یعنی شما دوست داشتی مثل بن تن باشی؟
آره.

۱. عرفانه تمایل به پسر بودن نشان می داد و حتی وقتی من از او پرسیدم اسمت چیه؟ یکی دیگر از بچه ها جواب داد: اسمش عرفانه هست، اما خودش می گفت من عرفانه نیستم، عرفانم!



- مثلاً شما دوست داشتی پسر باشی، چه کار کنی؟
پسر باشم کارای خوب کنم. مثلاً خب... قوی باشم.
- قوی مثل کی؟
مثل بن تن.
- السا مگه قوی نبود؟
السا فقط یخ می پاشه.
- پس بن تن قوی تر بود؟
آره، می تونست بقیه رو بکشه، ولی السا فقط یخ می کنه، غروب می شه، دوباره آزاد می شن.
- شما اگه پسر بودی چه کار می کردی؟
کارای خوب.
- الان که دختری مگه نمی تونی کارهای خوب بکنی؟
نه... من دوست دارم، پسر باشم.
- الان مثلاً موهات بلنده، مثل دخترها. دوست داری موهات رو کوتاه کنی؟
آره، مثل بن تن.
- دوست داری موهات رو کوتاه کنی؟
آره.
- پس چرا الان کوتاه نکردی؟
بزرگ بشم، کوتاه می کنم.
- الان نمی شه کوتاه کنی؟
نچ.
- چرا نمی شه کوتاه کنی؟
(جواب نمی دهد).
- اگه لباس بن تن رو داشته باشی، خوشحال تر می شی یا لباس السا و آنا؟

لباس بن تن. شلوار سبز، کتونی سفید و سیاه، ساعتش هم یه کم سیاهه. بن تن میاد موجودات رو میزنه، اگه قرمز بشه، دیگه نمی‌تونه کسی رو کمک کنه. اگه ساعتش سبز باشه، می‌تونه بقیه رو کمک کنه.



- عرفانه توی فیلم‌ها، مگه معمولاً آدم بدها، پسرها نیستن؟
آره.

- خوب پسرها هم می‌تونن کار بد کنن؟

پسرا می‌تونن بعضی موقع‌ها کار بد کنن. دختر یا پسر فرقی که نمی‌کنن، پسر باشن یا دختر.

- یعنی دخترها هم می‌تونن کارهای بد کنن؟

آره، دخترا هم می‌تونن کارای بد کنن.

- تو کدوم کارتون دختره کار بد کرده بود؟

می‌گم فرقی نمی‌کنه.

- مثلاً یه کارتون رو تعریف کن که دختره کار بد کرده بود.

(خیلی نامفهوم حرف می‌زند).

- تو کدوم دختر رو توی فیلم‌ها دیدی که آدم می‌کشته؟

صبر کن فکر کنم... یه دختر بدیه... یه داستان پسر بگم بکیشو. بعد دختر می‌گم. مادر پدر اون پسره،

دعاشون گرفت، بعداً رفت قرصی خورد، روش نوشته بود یه دنیای دیگه، توی آسمون آسمون آسمون

تا فضا. بعداً دوباره اومد پایین پایین.

- پسر آدم خوبی بود؟

پسر آدم خوبی بودا، ولی مادر پدرش دعوا کردن، این جور شد.

- الان بالاخره پس پسرها بهترن یا دخترها بهترن؟

دوتاشون بهترن، ولی اگه کار بد بکنه، فرقی نداره.

- ولی باز شما دوست داری پسر باشی؟

آرهه.

- خوب هم پسرها می‌تونن خوب باشن، هم دخترها. پس شما چرا دوست داری پسر باشی؟

دوتاشون که می‌تونن کار بد کنن، بعضی موقع‌ها بعضی موقع‌ها کار خوب کنن.

- پسرها چه کار می‌تونن بکنن که دخترها نمی‌تونن؟

فرشا رو می‌تونن بردارن تنهایی.

- شما اگه پسر بودی، چه کار می‌کردی که الان نمی‌کنی؟

یه قوری رو مثلاً بلند می‌کنم. یه سنگ رو.

- کدوم کارتون رو بیش‌تر نگاه می‌کنی، بن‌تن یا سیندرلا و السا و آنا؟

من همه رو پسرانه نگاه می‌کنم.

- به نظرت اگه آدم مادر بشه، بعداً یه بچه‌ی گلی مثل تو داشته باشه بهتره یا همش بره با آدم بدا

بجنگه؟

با آدم بدا بجنگه.

- مگه چشمه که آدم یه بچه‌ی خوشگلی مثل شما داشته باشه، اون رو بزرگ کنه؟

من دوست دارم بن‌تنه هیچ وقت بزرگ نشه، فقط تو فیلما، بعضی موقع‌ها بزرگ شده.

- بن‌تن الان چند سالشه؟

نمی‌دونم.

- از شما بزرگ‌تره؟

از من که بزرگ‌تر نیست. جم جونیور هم می‌ده بعضی وقتا بن‌تن رو. خب. اون‌ی که تو جم جونیور

می‌ده کوچولو بود. اون‌ی که تو سریال دیگه می‌ده، کوچولو ان.

- بن‌تن رو توی شبکه جم دیدی؟

یه کم رو تو شبکه جم، یه کم تو شبکه جم جونیور.

- دیگه این شبکه چه کارتونهایی پخش می‌کنه؟

نمی‌دونم. می‌دونما. مثلاً پیترمن و اونایی که ماسک می‌زنن سیاهن.

- کی ماسک می‌زنه و سیاهه؟

(نامفهوم حرف می‌زند).

- بت‌من هم ماسک سیاه می‌زد؟

بت‌من شل نداشت. شل داشتا. من از رو این کارتونه می‌گم، اینجای لباسش آبی بود.

- اون سوپرمن نبود؟

نچ.

- اسپایدرمن چی؟

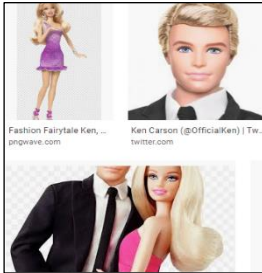
نچ.

- بیا ببین یکی از اینا نبوده؟ (عکس چند نفر از شخصیت‌های کارتونی را به عرفانه نشان می‌دهم).

ا تو کارتون باربی (عکس کین را نشان می‌دهد).

- این چه کار می‌کرد؟

- یه پسر دیگه‌ای هم بود، وایسا بهت نشون بدم... . یه پسر دیگه هم بود، ولی شغل نداشت.
- کین چه کار می‌کرد؟
- کین با اون پسرهای دیگه، دو تا باری پسر داشت.
- باری با دو تا از پسرها بود؟
- آره. داداشش نبودن که. ازدواج کرد.
- با کدومشون ازدواج کرد؟
- نگاه کن... این با این دوست شده، اینم با این دوست شده، ولی این با هم‌دیگه ازدواج کردن.
- چه طور با هم‌دیگه آشنا شدن؟
- نمی‌دونم.
- کین رو بیشتر دوست داشتی یا باری رو؟
- باری... نه، نه، کین! کین!



- چرا کین رو بیشتر دوست داری؟
- چون که کین از همه... اون پسرهای فقط شکلات... روز چی می‌کن... روز... سحر بود، کین فقط شکلات صورتی خودش درست کرد. کین هم از شکلاتا که توش کادو می‌ذارن... شکلاتای قلبی... بیشتر تر خوب... یه مسابقه بود دیگه... قرار بود هر کی بیره بره با باری. کن برنده شد. رفت پیش باری.
- باری کدومشون رو دوست داشت؟
- از همه بیشتر کن رو.
- رابطشون با هم‌دیگه چه جور بود؟
- اون پسر که بهت گفتم یه لباس سیاه پوشیده بود (نامفهوم حرف می‌زند).
- آدم خوبی نبود؟
- بودااا. سریع کاراشو انجام می‌داد.
- باری و کین بعداً بچه‌دار شدن؟
- نه.
- باری اصلاً بچه‌دار می‌شه؟
- نه. خواهرم داره. یه خواهرم داره. کوچولو! اسمش از ایناس.

- باری خودش نمی‌تونه بچه داشته باشه؟

نه. فقط خواهر داره، ماما اینا نداره.

- یعنی باری هیچ وقت بچه‌دار نمی‌شه؟

نه. می‌گم باری با مامانی بزرگ که نشد. مامانی نداشت.

۳- مصاحبه با مانی ۴ ساله

حضرت ابراهیم و خانومش خیلی نقاشیاشون زشت بود، اصلاً شکل آدم نبودن، لباساشونم زشت و سیاه بود.

- مانی فیلم‌های سینمایی رو که دیدی، بگو؟

اصل (عصر) یخبندان ۱ و ۲ و ۳، شاهزاده روم^۱، فیلیشاه.

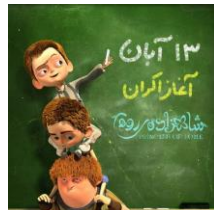
- شاهزاده روم چه طور بود؟

آهان، آره. فیلمش برا حضرت مهدیه. مامانش شاهزاده بوده.

۱. شاهزاده روم انیمیشن سینمایی ایرانی به نویسندگی و کارگردانی هادی محمدیان، تهیه‌کنندگی حامد جعفری و محصول گروه هنرپویا است که در سال ۱۳۹۳ به تولید رسید.

این انیمیشن سینمایی در مدت ۱۵ ماه توسط «گروه هنرپویا» (کنسرسیوم مشترک مؤسسات فرهنگی هنری هفت سنگ و سلوک افلاکیان) و با همکاری مؤسسه مجله مهدی لبنان و پیش فروش نسخه عربی آن به مجله مهدی کشور لبنان تولید شده‌است. بودجه این پروژه ۲ میلیارد تومان عنوان گردید.

«شاهزاده روم» در ۱۳ آبان ۱۳۹۴ به اکران عمومی درآمد و موفق شد با استقبال ۱,۵ میلیونی مخاطبان و فروش ۵ میلیارد تومانی در گیشه سینماها به پرمخاطب‌ترین انیمیشن تاریخ ایران و سومین فیلم پرفروش سال ۹۴ تبدیل شود (برگرفته از دانشنامه ویکی‌پدیا).



شاهزاده روم داستان عاشقی و دلدادگی پرنسس پاکدامن مسیحی به نام ملیکا را روایت می‌کند که از تبار پدر از نوادگان یسوعا وصی حضرت عیسی، علیه‌السلام، و از تبار مادر نواده قیصر روم است. سرنوشت این بانو به گونه‌ای رقم می‌خورد که وی نهایتاً به بلاد اسلامی عزیمت می‌کند. این پرنسس مسیحی نهایتاً پس از آن که به همسری امام یازدهم شیعیان در می‌آید، مادر منجی بشریت می‌گردد.

فیلشاه داستان یه فیله بامزه اس، اسمش شاه فیله که می خواد مثل باباش رییس بشه. خیلی کارهای خنده دار می کنه. تو فیلمش پر از فیل و حیوونای دیگه اس. تازه تو فیلمش جنگ می شه. کلاه خوداش خارپشتن.

- فهمیدی جنگ سر چی بود؟

نه، نفهمیدم سر چی تو فیلم فیلشاه جنگ کردن.

- بابا برات گفته جنگ سر چی بود؟

آره برام تعریف کردااااا، ولی اصلاً یادم نیست.



- می دونی فیلمش شبیه چه فیلمی هست؟

شیرشاه!

- چرا این طور فکر کردی؟

مسابقه بود اول فیلم، مته مسابقه اول فیلم شیرشاه. کلاً شبیه اون فیلمش.

- به نظرت کدوم فیلم قشنگ تره، فیل شاه یا شیرشاه؟

خب معلومه شیرشاه. کارتون شیرشاه دربارهی یک بچه شیره هست که فکر می کنه پدرش مرده. یه عموی بدجنس هم داره، می خواد جای پدر شیرشاه رو بگیره. اسم باباش موفاسا هست. اسم بچه شیر سیمبا بود. دیگه غصه می خوره برا باباش. بعد دشمناشون گفتارها بودن که عمو اسکار دستور داده که به سیمبا و دوستش که یه بچه شیر دختره، اسمش نالا هست، حمله کنن. ولی سیمبا خیلی زرنگ و باهوشه، اونا رو گیر می اندازه. یه میمون باهوش هست با اون مشورت می کنه، چون باباش بهش گفته بود، باید قبل از هر کاری مشورت کنی.

- این فیلم رو وقتی می بینی، چه احساسی داری؟

شبکه پویا چند بار گذاشته، من هر بار دیدم. هم ترس داره، ولی فک کنم برا سن من بد نیس، هم خنده داره، هم خیلی قشنگه. من تصویراشو خیلی دوست دارم.

- کدوم تصویرش رو بیش تر دوست داری؟

اونجا که سیمبا با قدرت رو نوک کوه وایساده، غروب خورشیده. به همه کمک می کنه و دوشش دارن.

-... تو داستان فیلم رابین هود رو کاملاً متوجه شدی؟

آره بابا... به فقیرا کمک می کنه. برا همین همه دوشش دارن. کلاهشو داد به اون خرگوش کوچولو.
- مانی تو در کل نظرت در مورد شبکه پویا چیه، چیش خوبه، چیش بده؟
من تبلیغاتشو دوست ندارم. همش بین هر برنامه تبلیغات می دازه. آخه مگه بچه ها قابلمه می خوان.
بچه ها ماسک سیاه می خوان (می خندد).
- دیگه چه چیز شبکه پویا رو دوست نداری؟
آهنگای غمگینشو (غمگینش رو) دوست ندارم. محرم همه آهنگای فیلم ها و کارتون هاش غمگین (غمگین) بود. اعصابم خورد شده بود. همه شهادت اما ما آهنگاشو عوض می کنن. من دوست ندارم. خدا گفته آهنگ غمگین بذارن؟ (مادر مانی می گفت، چندی پیش وقتی به مانی گفتم ماه صفر تمام شد، مانی اوجی از شادی را در خودش نشان داد).



- مانی برنامه هایی که قصه می گند رو دوست داری؟
خیلی، چون می تونم بعداً نمایششو بازی کنم. مثل برنامه قصه های خوب برای بچه های خوب.
ولی برنامه «من می خونم تو گو، گوش کن» رو نقاشی هاشو دوست ندارم، حتی بعضی هاشون زشت و ترسناکه.
- می تونی برام توضیح بدی؟
مثلاً یه بار داستان یه پیامبر بود، فک کنم حضرت ابراهیم و خانومش. خیلی نقاشی هاشون زشت بود. اصلاً شکل آدم نبودن. لباس هاشونم زشت و سیاه بود.
- تصویرهای کدوم فیلم رو بیش تر دوست داری؟
اصل (عصر) یخبندان. خیلی قشنگه. حتی ناراحتی و خوشحالی هاشون تو صورتشون معلومه.
- توضیح بده ببینم دقیقاً منظورت چیه؟
مثلاً ناراحت می شن، تو چشاشون معلومه یا تعجب می کنن یا فکر می کنن، ولی کارتون های دیگه این جور نیستن.

۴- مصاحبه با کارن ۵ ساله

شبکه پویا همه اش چرت و پرت نشون می ده، همه اش شکلاهی مسخره درست می کنه، انگار آدم آهنیه.

تذکر پژوهشگر:

معلم پیش دبستان کارن، من را نماینده شرکت کارتون بچه ها معرفی کرد که قصد داریم کارتون جدیدی بسازیم و چون معلم به نظرش رسیده است که کارن اطلاعات زیادی دارد، او را به نمایندگی از بچه ها، به من معرفی کرده است.

- سلام پسر عزیزم، خوبی؟

سلام خانوم. ممنونم. خانوم راسته شما نماینده کارتون هایین؟

- چه طور عزیزم؟

ایرانی یا خارجی؟

- مگه فرقی داره؟

می خواستم بگم اگه شما کارتون های ایرانی می سازی، خیلی کارتون هاتون مزخرفه!



- من سازنده کارتون نیستم عزیزم. من نظر بچه ها درباره کارتون ها رو به سازنده هاشون می رسونم

تا کارتون های بعدی رو بهتر درست کنن.

آهان! من فک کردم شما درست می کنی!

- نه عزیزم. اسمت چییه شما؟

من کارنم.

- چه اسم زیبایی. آقا کارن شما کارتون هم می بینی؟

بللله. یه عالمه. تا دلتون بخواد.

- خوب اسمشونو بهم می گی؟

بله بن تن، شیرشاه، چه طوری اژدهای خودمونو تربیت کنیم، ابرقهرمانان، جنگ ستارگان، بت من، مرد

عنکبوتی، کارتون لگویی ها، جنگ جوی اژدها، پاندای کونگ فوکار، ۶ ابرقهرمان، ابر کوفته قلقلی، حیات

وحش، هتل ترانسوالیا، ... دیگه نمی دونم.

- چه قدر زیاد! کدومش رو بیش تر از همه دوست داری؟



خب معلومه، بن تن!

- خوب چرا بن تن؟

معلومه، چون قویه. همه عاشقشن. همه رو نجات می ده. هیولا بدا رو می کشه. فک کن خانوم، آدم یه ساعتی داشته باشه که دوستاش برن اون تو.

- یعنی تو دوست داری ساعت بن تن رو داشته باشی؟

دارم. خیلی خوشگله، اما خب اون مدلی نیست که بتونم دوستامو بفرستم توش. فقط شکلشه ینی.

- به نظر تو بن تن کار درستی می کنه که به هیولاها آسیب می رسونه؟

خانوم اسمش هیولائه دیگه. اگه نجنگیم که اون ما رو می کشه. بن تن از اونا قوی تره.

تو توی بازی هات، مثل بن تن بازی می کنی؟

آره، مثلاً وقتی می ریم ویلامون، مثلاً من بن تن می شم، می رم حلزونا رو نجات می دم. جمع می کنم یه جا.

- از دست چه کسانی اون ها رو نجاتشون می دی؟

مثلاً از دست کفشدوزکا!

- چه طوری؟

مثلاً کفشدوزکا رو جمع می کنم تو مشما، یعنی اسپرشون می کنم، بعد می شینم، بالاشونو می کنم.

- خوب چرا، کفشدوزکا که کاری به تو ندارن؟

خب، مثلاً اونا غولای تو بن تنن. باید بکشمشون دیگه.

- اون وقت اون کفشدوزکا که دردشون میاد!

نه بابا، مگه آدمه که اشکال داشته باشه؟

- خوب ببینم، تبلت داری؟

بله، اما آپیدهها.

- مگه آپید چه فرقی با تبلت های دیگه داره؟

واقعاً نمی دونی خانوم؟ آپید اپلهها. خیلی باکلاس تر و گرون تره.

- مال مامان و باباس یا مال خودته؟

معلومه مال خودمه.

- رمز هم برایش گذاشتی؟

بله.

- چرا؟

که کسی نره سرش فضولی کنه.

- رمزشو به مامان و بابا هم دادی؟

نه، شکوفه جون و احسان جون فضولن مگه.

- خوب ببینم تو آپدیت بازی بن تنی هم داری؟

بله، خیلی کیف می ده.

- وسیله دیگه ای هم از بن تن داری؟

بله. خودشو دارم. یکی از کشامم روش بن تن داره. تازه مدل تختمم بن تنیه. کلاً دیزاین اتاقم بن تنیه.

- از اول طرح اتاق بن تنی بوده؟

وقتی اومدیم این خونمون. دوست احسان جون اومد اتاقمو درست کنه، گفت چه مدلی دوس داری.

منم گفتم بن تن. یه دیوارم فقط بن تن و دوستاشه، خیلی با حاله.



- بعد شبها اگه بیدار شی و اون رو ببینی، نمی ترسی؟

نه، اصلنم ترس نداره.

- کارن دیگه از چه کارتونی بیش تر خوشت میاد؟

خب شیرشاه.

- من شیرشاه رو ندیدم. می شه بهم توضیح بدی کارتونس چه جوریه؟

داستان سیمبائه دیگه.

- سیمبا کیه؟

سیمبا باباش قویه. پادشاه جنگله. بعد اسم باباشم فک کنم موسافا، همچین چیزیه. بعد عموی سیمبا

به سیمبا و باباش حسودیش می شه. عموش به گفتارا می گه برن سیمبا رو بخورن. اونم می ره لبه کوه

- کینکت چیه؟

یعنی می‌ری تو بازی، بعد مثلاً می‌ری رو تشک کشتی کژ (کج). بعد شروع می‌کنی جلو تلویزیون پیر بپر می‌کنی، مشت می‌زنی اینا، بعد اون آدمه که تویی تو بازی، اونم این کارا رو می‌کنه.

- حالا بگو بازی اوایل چه طوری هست؟

اوایل خیلی باحاله دیگه. ته بازی. این طوریه که توی یه شهری همه مردن، یه سری زامبی داره که آدما رو می‌خورن. شکنجه می‌دن. بعد تو باید هم فرار کنی، هم دنبال بچه‌ات بگردی. بعد مثلاً دختر تو پیدا می‌کنی. با اره برقی دنبالت می‌کنن یا مثلاً روده انسان می‌دن بخوری. بعد دستتم که با اره بریده، برات منگنه می‌کنن.

- آه حاله بد شد کارن. این‌ها کجاش جالبه که می‌گی ته بازی، تو نمی‌ترسی ازشون؟

اولاً خیلی کیف می‌ده، نمی‌دونی الان چی می‌شه، بیهو زامبی می‌پره روی سرت یا مثلاً باید خودتو پشت ماشینا قایم کنی، نبیننت. همش استرس داری، الان لو بری. بعدم من آقا پسر بزرگم. دخترا از این سوسول بازی دارن نه من.

- کارن تو می‌دونی زامبی چیه؟

بله، تو فیلم دیدم.

- چه فیلمی؟

اسمشو نمی‌دونم. احسان جون می‌دونه.

- یعنی فیلم بزرگ‌ترها بوده؟

ماهواره نشون می‌داد. منم دیدم.

- چه کسی کارتونها رو برات انتخاب می‌کنه؟

خودم بلدم.

- خودت اون‌ها رو می‌خری؟

نه، من می‌گم فرشته و احسان جون می‌خرن برام.

- وقتی داری کارتون می‌بینی، مامان و بابا هم با تو کارتون می‌بینن؟

نه، مگه بی‌کارن آخه! شکوفه جون معمولاً سر کاره. احسان جونم که می‌ره مغازه. ولی شبا با هم فیلم

می‌بینیم.

- چه فیلم‌هایی؟

به کاربران ایکس‌باکس ۳۶۰ اجازه می‌دهد تا بدون لمس کردن هیچ کنترل‌گری بتوانند تمامی اجزای موجود بر صفحه را به کنترل خود در بیاورند. این دوربین حتی قادر به درک و تشخیص صداهای کاربر خود نیز هست و با تشخیص آن‌ها می‌تواند به انجام دادن فرمان صادر شده از سوی کاربر، اقدام کند. فروش این دستگاه در تاریخ ۴ نوامبر ۲۰۱۰ از آمریکای شمالی شروع شد. پک کامل این دستگاه شامل یک دستگاه «ایکس‌باکس ۳۶۰ باریک» با حافظه ۲۵۰ گیگابایت به همراه بازی «ماجراجویی‌های کینکت» و یک دستگاه دوربین کینکت است.

هر چی کانال سینه‌فیلم بذاره!

- خوب ممکنه فیلم‌ها یه صحنه‌هایی داشته باشن که برای شما خوب نباشه؟
آهان ماچ و موج و اینا رو می‌گی خانوم، اون موقع همه چشمون رو می‌بندیم.
(کارن کلافه و خسته به نظر می‌رسد)، خانوم پس چی شد اون کارتونی که گفتی ما دوست داشته باشیم، می‌سازین! اینا که کارتون نشد!

- عزیزم من با این سوال‌ها می‌خوام بفهمم شما بچه‌ها، چه چیزی رو دوست دارین تا پیشنهاد بدم.
خوب بگو ببینم تو اولش که اومدی پیشم گفتی که کارتون‌های شبکه‌های ایرانی مسخره هستن! چرا این رو گفتی عزیزم؟
خب خانوم چیه، شبکه پویا همه‌اش چرت‌وپرت نشون می‌دن. همه‌اش شکالای مسخره درست می‌کنه.
انگار آدم آهنیه.

- مثلاً می‌گی کدوم کارتون؟

چه می‌دونم خانوم همشون!

- وقتی با ایکس‌باکس بازی می‌کنی با کسی هستی یا تنها هستی؟

خودم بازی می‌کنم دیگه، کسی نمی‌خواد.

- منظورم اینه که توش بازی دو نفره نمی‌کنی؟

آهان، چرا. بعضی موقع‌ها با احسان جون. یه وقتاییم مه‌راس میاد خونمون با اون.

- مه‌راس کیه؟

پسر دوست مامانمه. اونا که می‌رن سالن، من و مه‌راس بازی می‌کنیم.

- مامانت نمی‌گه زیاد بازی نکن؟

نه، اتفاقاً می‌گه بازی کن، ولی خونه رو به هم نزن.

- خوب ببینم کارن جان، به نظرت اگر سازنده‌ها چه کارتونی براتون بسازن خوبه؟

آخ جون. از اول اینو بپرس دیگه خانوممم. خب اول یه شهر تاریک باشه. مثلاً نصفه‌شبه. بعد یه هواپیمای فضایی بیاد، از توش یه سری موجودای فضایی پیاده شه. بعد برن خونه معروف‌ترین خلاف‌کار شهر، نقشه بریزن زمین رو نابود کنن. شروع کنن بمب بترکونن، آدم بکشن. مثلاً تو لوله آب همه سم بریزن. بعد بن‌تن و دوستاش بیان، همه رو نجات بدن.

- به نظرم دخترها از کارتونی که می‌گی بترسن‌ها!

خب اصن می‌گی، این کارتون مخصوص پسرای شجاعه.

- کارن می‌شه بهم بگی در روز چه‌قدر از آپدیت استفاده می‌کنی؟

نمی‌دونم. خیلی زیاد! خانم می‌شه من برم بازی؟

- خسته شدی عزیزم؟

خیلی زیاد.

- ممنونم که به سوال هام جواب دادی کارن.

اگه بازم خواستین کارتون بسازین، به منم بگین خانوم.

- باشه عزیزم.

۵- مصاحبه با مهدی ۶ ساله

مگه تو نگفتی خارج بده و دشمن ماست؟

آره دشمن ما هست، ولی کارتون های قشنگ می ذاره.

- سلام.

سلام.

- پسر خوب اسمت چیه؟

مهدی.

- شما چند سالتونه؟

شیش سال.

- پیش دبستانی هستی؟

آره.

- توی کلاستون براتون کارتون می گذارن؟

آره.

- چه کارتون هایی رو بیش تر دوست داری؟

باب اسفنجی، بت من، سوپرمن.

- دوست داری شبیه کی بشی؟

بت من.

- چرا دوست داری شبیه بت من بشی؟

چون اون خیلی قویه، عضله های بزرگی داره، فکر کنم بدنسازی کار می کنه.



- بدنسازی کار می‌کنن یعنی چی؟
- یعنی هیکلش قوی و جذاب می‌شه و خوش تیپه.
- پس هر کسی بدنسازی می‌ره، خوش تیپ و جذاب می‌شه؟
- آره. مثلاً محسن پسرخالم خوش تیپه، چون بدنسازی می‌ره.
- تو هم دوست داری بدنسازی بری؟
- آره، حتماً بزرگ بشم بدنسازی می‌رم.
- برای چی می‌خوای بدنسازی بری؟
- برای این که خوش تیپ بشم و قوی بشم تا مثل بت من باشم.
- خوب بعد از این که خوش تیپ و جذاب شدی، چه کار می‌کنی؟
- تا بتونم مثل بت من با دشمنان بجنگم.
- مگه جنگیدن کار بدی نیست؟
- نه، اگه با دشمنان بجنگی، اصلاً کار بدی نیست.
- دشمن‌ها چه کسانی هستن؟
- دشمن ما آمریکاست.
- چرا آمریکا؟
- چون که دشمن ماست دیگه.
- خوب تو اصلاً به چه کسی دشمن می‌گی؟
- به کسی که دشمن باشه با ما و کار بد بکنه و آدما رو بکشه.
- خوب تو مگه الان نگفتی که می‌خوای قوی بشی تا آدما رو بکشی، پس تو هم با اون‌ها فرقی نداری دیگه؟
- نه، من آدماهای بد رو می‌خوام بکشم، ولی آمریکا آدماهای خوب رو می‌کشه.
- تو از کجا می‌دونی که آمریکا آدماهای خوب رو می‌کشه؟
- از تو تلویزیون دیدم، چون آدم بدی هست، برای همین ما مرگ بر آمریکا می‌گیم.
- به نظرت آدم خوب یا بد بودن، یعنی چی؟
- به آدمی که می‌ره بهشت می‌گن خوب و به آدمی که می‌ره جهنم می‌گن بد.
- بهشت کجاست؟
- بهشت جای خوبی هست که همه با هم اونجا دوستن و غذا زیاد می‌خورن و آدمای خوب رو می‌برن اونجا.
- اونجا می‌شه غذا زیاد خورد؟
- آره، اونجا غذا زیاده و هر چه قدر می‌خوای، می‌شه خورد.
- مگه زیاد خوردن بد نیست؟

آره، ولی اونجا کار بدی نیست.

- مگه می شه؟

آره، اونجا عیبی نداره.

- حالا جهنم کجاست؟

جهنم جایی هست که آتیش هست و آدم‌های بد رو می‌برن داخلش.

- گفتی وقتی بزرگ شدی، می‌خوای شبیه بت‌من بشی؟

آره.

- شبیه بابات نمی‌خوای بشی؟

نه. شبیه بابام نمی‌خوام بشم.

- چرا؟

چون اون بدنسازی کار نمی‌کنه.

- می‌خوای شبیه بابات رفتار کنی یا بت‌من؟

شبیه بت‌من. چون بابام نمی‌تونه با دشمنان بجنگه و تجهیزات نداره.

- مگه بت‌من چه تجهیزاتی داره؟

ماشین آهنی و بمب و چاقو.

- بابات که این قدر مهربونه و برای تو کار می‌کنه، تو این کارهاش رو دوست نداری؟

بابام رو دوس دارم، ولی نمی‌خوام شبیه اون بشم.

- دوست داری ماشین‌هایی که بت‌من داره رو تو داشته باشی؟

آره، اون ماشین مشکیه رو خیلی دوست دارم که قوی هست.

- عروسک‌های بت‌من یا ابزارهاش رو هم داری؟

آره. من دو تا عروسک بت‌من و سوپرمن رو دارم و اون تفنگ مخصوصش رو هم دارم.

- تفنگ بت‌من رو کی برات خریدی؟

عروسکش رو بابام، ولی تفنگش رو نه.

- تفنگش رو کی برات خریدی؟

داداشم.

- چرا داداشت برات خریدی؟

چون مامانم می‌گفت تفنگ برای روحیه‌ات بده و خشت می‌کنه.

- خوب راست گفته.

نه من که واقعاً آدم‌ها رو نمی‌کشم باهاش.

- اگر پدر و مادرت عروسک بت‌من رو برات نمی‌خریدن، چه کار می‌کردی؟

دیگه باهاشون حرف نمی‌زدم.



- این که کار درستی نیست، اون‌ها پدر و مادرت هستن.
- نه، اگه برام نمی‌خریدن، باهاشون صحبت نمی‌کردم.
- خوب حالا دوست‌های تو وسایل بتمن رو دارن؟
- آره. مهدیار هم کلاسیمه، اون همه وسایل بتمن رو داره. تازه کیفشم عکس بتمن داره. ولی کیف علیرضا عکس شکرستان داره.
- حالا به نظرت بتمن بهتره یا شکرستان؟
- بتمن، چون آدماش خیلی قشنگ‌ترن نسبت به شکرستان.
- به نظرت این دو تا کارتون مال کدوم کشورها هستن؟
- بتمن خارجیه و شکرستان ایرانیه.



- خارجیه یعنی مال کجا هست؟
- خارج ینی یک جایی بیرون ایران.
- دوست داری بری خارج؟
- آره، من با مامان و بابا و داداشم رفتیم ترکیه.
- اونجا چه طور بود؟
- خوب بود، ولی مثل ایران نبود.
- چرا؟
- چون اونجا روسری نداشتن زن‌ها.
- چرا روسری نداشتن؟

- معلومه دیگه چون مسلمون نیستن.
- مگه هر کسی مسلمون باشه، باید روسری داشته باشه.
- آره، چون فقط مسلمون‌ها روسری دارن.
- به نظر تو پس اونا اگه مسلمون نیستن، چه دینی دارن؟
- به نظر من اونا مسلمون نیستن، خارجی هستن.
- می‌دونی دین اون‌ها چی هست؟
- دین اونا خارجیه.
- اصلاً می‌دونی دین یعنی چی؟
- نه.
- به نظر تو اون‌هایی که مسلمون هستن، آدم‌های بهتری هستن یا اون‌هایی که خارجی هستن؟
- فکر کنم ایرانی‌ها آدمای بهتری باشن، چون خارجیا آدمای رو می‌کشن.
- اگه آدم‌ها رو می‌کشن، پس چرا اونجا رفتی؟
- رفتیم برای تفریح، زود اومدیم.
- بزرگ شدی می‌خوای توی ایران بمونی یا خارج؟
- ایران.
- تو بت من رو توی سی‌دی نگاه می‌کنی یا شبکه‌های تلویزیونی؟
- تو جم جونیور، تو ماهواره.
- چرا جم جونیور؟
- چون اون بت من رو می‌ذاره و خیلی کارتونهاش قشنگ هست.
- ماهواره خوبه یا بده؟
- ماهواره بد نیست، چون کارتونهاش قشنگ داره توش.
- پس شبکه پویا رو نگاه نمی‌کنی؟
- نه، فقط جم جونیور.
- فرق این دو تا شبکه چیه؟
- شبکه پویا کارتونهاش مسخره نشون می‌ده، اما جم جونیور کارتونهاش جدید و قشنگ.
- رستم رو می‌شناسی؟
- یه کم آره. اون رو برام مامان بزرگم تو داستان خونده.
- رستم هم مثل بت من قوی بود؟
- آره، ولی نه مثل بت من. اون تجهیزات نداشت. بت من ماشین داره، ولی اون یه اسب داشت.
- خوب اون مال زمان قدیم بود، ولی بت من برای الانه.
- نه، معلومه که بت من خوش‌تیپ‌تر از رستمه.

- به نظرت دوست‌ها هم همین نظر رو دارن؟
- آره، همه می‌دونیم که بت من قوی تر و خوش تیپ تره.
- شبکه پویا و جم جونیور برای کدوم کشورها هستن؟
- پویا برای ایران و جم جونیور برای خارج.
- مگه تو نگفتی خارج بده و دشمن ماست؟
- آره دشمن ما هست، ولی کارتون‌های قشنگ می‌ذاره.
- مگه ما ایرانی نیستیم؟
- آره.
- پس باید شبکه‌های ایرانی نگاه کنیم.
- آره ما ایرانی هستیم، ولی شبکه پویا کارتون‌های قشنگ نمی‌ذاره.
- به نظرت چرا کارتون‌های پویا بده؟
- چون آدم‌های خوش تیپ نیستن توش و بعدشم کارتون‌های قدیمی می‌ذاره و هیچ وقت بت من هم نمی‌ذاره.
- از همکاری متشکرم.



۶- مصاحبه با آزیتای ۶ ساله

(و مادرش من بزرگ بشم، فقط می‌خوام برم امریکا!)

تذکر پژوهش‌گر:

آزیتا تک فرزند است و خانواده او به لحاظ اقتصادی- اجتماعی در سطح بالایی قرار دارند. آزیتا یک پرستار و یک آشپز مخصوص برای خودش دارد. اولیای آزیتا نیز مراقبت افراطی از او دارند و اجازه انجام بسیاری از کارها را تا به حال به او نداده است. آزیتا به خاطر مراقبت افراطی که روی او اعمال می‌شود، بسیار گوشه‌نشین شده بود و با کسی صحبت نمی‌کرد، من از والدین آزیتا اجازه گرفتم که او را بدون پرستارش به پارک ببرم. بعد از رفتن به پارک، من برای او بستنی خریدم. آزیتا بعد از خوردن بستنی به

سراغ سرسره رفت و در حالی که بیان می‌داشت: مامانم هیچ وقت نمی‌داشت من سرسره سوار بشم و همیشه می‌گفت، سرسره بازی خطرناکه، می‌خوری زمین، با خوشحالی شروع به سرسره بازی کرد. آزیتا بعد از آمدن به پارک، شادابی و طراوت خاصی پیدا کرد که مصاحبه زیر با وی صورت پذیرفت.

- آزیتا بستنی دوست داری؟

أمممممم (کودک نمی‌داند بستنی چیست، چون تا به حال بستنی نخورده است).

- آزیتا بستنی شکلاتی خوشمزه هست بیا با همدیگه بستنی بخوریم؟

باشه (کودک بستنی می‌خورد).

- بستنی شکلاتی خوشمزه بود، اگر خوشمزه نبود، می‌خواهی یه بستنی دیگه برات بگیرم؟
نه خاله، خیلی خوشمزه بود می‌تونم یکی دیگه بخورم (آزیتا از خوردن بستنی به شدت ذوق کرده است).

- از بستنی که مامان و بابات برات می‌خرن، خوشمزه‌تر بود؟

اصلاً اونا برام تا حالا بستنی نخریدن!

- تا به حال مامان و بابات اجازه ندادن تو بستنی بخوری؟

نه، اجازه ندادن.

- خوب آزیتا، پیش دبستانی که می‌ری رو دوست داری؟

نه.

- چرا دوست نداری؟

اصلاً ما بچه‌ها رو دوست ندارن.

- چرا شما بچه‌ها رو دوست ندارن؟

برامون کارتونای ترسناک می‌ذارن.

- مگه چه کارتون‌هایی برای شما می‌گذارن؟

خیلی ترسناکه، اسمش شهر اشباح^۱ بود (کودک از ترس نفس نفس می‌زند و پریشانی را در چهره خود

نشان می‌دهد).

- می‌تونی بگی ترسناک یعنی چی؟

مامان و باباش پیش دختره خوک می‌شن، اون دختره هم مامان و باباش رو از دست می‌ده و هم تنها

می‌شه.

- به نظرت از دست دادن مامان و بابا و تنها شدن خیلی ترسناکه؟

وای آره، خیلی ترسناکه. اون دختره بدون مامان و باباش چی کارکنه.

۱. شهر اشباح، ساخته کشور ژاپن است. این کارتون ژانر ترسناک-عاشقانه دارد و ماجرای آن از این قرار است که دختری با خانواده‌اش برای پیک‌نیک می‌روند، ولی راه را گم کرده و اسیر اشباح می‌شوند. در تمام طول داستان دختر برای نجات خانواده خود می‌جنگد و اشباح را نابود می‌کند.

- چرا مامان و باباش خوک شدن؟
- از غذای شهر اشباح خوردن، آی چه قدر غذا اشباح باید بدمزه باشه.
- تو از کجا می‌دونی بدمزه بود؟
- چون خوک شدن.



- آریتا یادت هست که دیگه توی کارتون چی دیدی؟
- آره.
- می‌تونی به من بگی؟
- دختره با سایمون دوست می‌شه، سایمون کمکش می‌کنه، مامان و باباش آدم بشن.
- سایمون کی هستش؟
- یه پسر خوشگل که قبلاً اشباح، مامان و باباش رو کشتن و خودش رو هم شیخ کردن.
- خوب آخر کارتون همه چیز خوب تموم می‌شه و مامان و بابای دختره هم برمی‌گردن؟
- نه.
- چرا نه؟
- مامان و باباش برمی‌گردن، ولی دختره نمی‌تونه با سایمون ازدواج کنه.
- چرا نمی‌تونه با سایمون ازدواج کنه؟
- چون سایمون شیخ بود، برای این که دختره شیخ نشه، با دختره ازدواج نکرد.
- خوب تو ناراحت شدی که با سایمون ازدواج نکرد؟
- آره، خیلی گریه کردم.
- چرا گریه کردی؟
- جداییشون خیلی بد بودش.
- مگه موقع جدایی چی کار کردن؟
- همدیگه رو بوسیدن و بعد دختره رو انداخت و خودش هم رفت آسمون و نابود شد.
- خوب آریتا به نظرت اگر می‌خواستن ازدواج کنن، یعنی باید چی کار می‌کردن؟
- انگشتر دست می‌کردن.

- پس اگر آدم‌ها انگشتر دست هم بکنن، یعنی با هم ازدواج کردن؟
آره.
- تو از کجا یاد گرفتی که ازدواج یعنی انگشتر دست کردن؟
توی فیلم دیدم.
- توی کدوم فیلم دیدی؟
اسمشو نمی‌دونم، بابام می‌دید.
- خوب توی فیلم چه کار می‌کردن؟
نمی‌دونم، بابام نمی‌ذاشت من ببینم، ولی به مامانم گفت که اینا با هم دیگه ازدواج کردن. منم وقتی دیدم، داشتن انگشتر دست می‌کردن.
- تو بدون اجازه نگاه کردی؟
آره.
- از کجا تونستی یواشکی نگاه کنی؟
از زیر در اتاقم!
- مگه تلویزیون از زیر در اتاق پیدا است؟
آره، تلویزیون جلو اتاقمه.
- تو خودت رفته بودی تو اتاق؟
نه، به زور منو بردن خوابوندن.
- آهان پس فکر می‌کردن تو خوابی؟
آره.
- چرا نخوابیده بودی؟
خوابم نمی‌اومد، همش زوری منو می‌خوابوندن.
- خوب آزیتا بیش‌ترین چیزی که تو کارتون شهر اشباح دوست داشتی چی بود؟
سایمون.
- چرا سایمون رو دوست داشتی؟
خوشگل بودش.
- کسی رو مثل سایمون خوشگل دیدی؟
نه.
- مامان و بابات رو بیش‌تر دوست داری یا سایمون رو؟
سایمون رو.
- خاله مهتاب (پرستارش) رو بیش‌تر دوست داری یا سایمون رو؟
بازم سایمون.

- دوست داری سایمون الآن پیشت بود؟
- من خودم یکی دارم.
- تو یه سایمون داری؟
- آره.
- خوب سایمون تو کجاست؟
- یه وقتایی میاد خونمون.
- سایمون چه جوری میاد خونتون؟
- با مامانش میاد.
- چه جوری، پس چرا کسی نمی بینتشون؟
- چرا مامانم خودش در رو براشون باز می کنه. خودم دیدم به مامانش پولم می ده.
- مگه مامانش چی کار می کنه؟
- مامانش خونمونو جارو می کشه و می شوره.
- خوب اون وقت سایمون چه کار می کنه؟
- به مامانش کمک می کنه و آشغالو رو بیرون می بره (آزیتا به پسر خانمی که به خانه آنها رفته و خانه را تمیز می کند، سایمون می گوید).
- سایمون هم سن تو هستش؟
- نه، بزرگ تره.
- تو از کجا می دونی اون سایمون تو هستش؟
- از باغچمون گل کند، برام آورد.
- خوب مامانت دید که برات گل آورد؟
- نه، وای خاله به مامانم نگه و گرنه منو می کشه.
- چرا، مگه مامانت نمی دونه؟
- نه، می گه باید با اونایی که مثل ما خونه و ماشین خوشگل دارم، حرف بزنم.
- اگه بفهمه چی می شه؟
- نباید بفهمه به من گفت که نزدیک سایمون نشم.
- اسم واقعی این پسر سایمون هستش؟
- نه، من اسمشو نمی دونستم، ولی چون شبیه سایمون خوشگل بود، اسمشو سایمون گذاشتم.
- سایمون چی داشت که به اون خوشگل می گی؟
- موهای مشکی، چشم ریز مشکی و پوست سفید.
- این سایمون هم اینها رو داشت؟

وای آره خاله (آزیتا از یادآوری پسر خدمتکار خانه هیجان زده می شود).

- می دونی سایمون تو، چندسالت هست؟

نه، ولی می دونم بزرگ تره.

- از کجا می دونی بزرگ تره؟

یه وقتایی کتاباشو باز می کنه و درس می خونه.

- خوب تو به غیر از کارتون شهراشباح، کارتون دیگه هم می بینی؟

آره.

- می تونی بگی چی می بینی؟

شکرستون.

- می تونی بگی کارتون شکرستان چه جوریه هست؟

آه، حاله ازش بهم می خوره.



- حالت از کارتون شکرستان بهم می خوره؟

آره.

- اگه دوسش نداری، پس چرا اون رو می بینی؟

من نمی بینم، مامانم زوری می ذاره.

- اون وقت تو مجبوری بشینی، اون رو نگاه کنی؟

آره، مامانم حواسش هست.

- حواسش به چی هست؟

که من نزنم کانال دیگه.

- مامانت فقط این کارتون رو زور می کنه که ببینی یا کارتون های دیگه ای هم هست؟

نه کارتونای دیگه هم بودن.

- اسم اون کارتون ها یادت هست؟

نه، وای نه، نگاشون هم نکردم.

- مامانت به تو نگفت که این کارتون ها رو باید ببینی؟

چرا.

- پس چه طوری نگاهشون نکردی؟

قبل این که مامانم بفهمه، سیدیاش رو شکوندم.

- اون وقت مامانت فهمید که تو شکوندیشون؟

نه.

- پس چه جوری شد؟

فکر کرد کار اون خانمه هست که خونه رو جارو می کرد.

- مگه مامان سایمون خونتون رو جارو نمی کرد؟

قبلش اون خانمه بودش.

- دیگه اون خانمه نیامد خونه شما رو جارو کنه؟

نه.

- چرا نه؟

مامانم سرش داد زد و دیگه نذاشت بیاد.

- تو ناراحت نشدی از این که اون خانم به خاطر کار تو مجبور شد بره؟

چرا، ولی ندیدن کارتون مهم تره.

- دوباره مامانت از این کارتونها برات نگرفت؟

نه.

- خوب کارتون دیگه ای رو نمی بینی؟

نه.

- خوب آزیتا عروسک سایمون یا دفترش رو داری؟

نه.

- چرا نداری؟

مامانم نمی ذاره داشته باشم.

- چرا نمی گذاره؟

می گه اینا بدن، همش اونایی رو که خودش دوست داره، می خره.

- مگه مادرت چی برای تو می خره؟

دفترایی که عکسای زشت روشن هست.

- مگه چه عکس هایی روی دفترهاست هست؟

عکس گردآفرید، کاوه آهنگر، آرش کمانگیر.

- چرا عکس هاشون زشت هست؟

سر گردآفرید، یه روسری زشته.

- یعنی اگر روسری سرش نبود، خوشگل می‌شد؟
شاید.

- کاوه آهنگر و آرش کمانگیر چرا زشت هستند؟

کاوه و آرش لباسشون خیلی پاره هست و رو مد نیست، تازشم خیلی پیرن.

- الان یکی از این دفترها پیشت هست که ببینم؟
بذار تو کیفمو ببینم.

- تونستی پیدا کنی؟

آره بیا ببینش (کودک فقط دفتری که عکس رویش گردآفرید بود را به همراه داشت و این عکس آن قدر ساده بود که هیچ جذابیتی برای کودک نداشت).

- خوب مامانت دیگه چه چیزهایی از گردآفرید برات می‌خره؟
کتابش.

- اسم کتابش چیه؟

شاهنامه، میاد اونو برای من می‌خونه.

- مامانت برای تو شاهنامه می‌خونه؟

آره.

- شاهنامه کتاب گردآفرید هست؟

آره.

- چرا فکر می‌کنی که شاهنامه کتاب گردآفرید هست؟

چون وقتی بازش می‌کنه، همش از گردآفرید زشت حرف می‌زنه.

- مامانت کی برای تو شاهنامه می‌خونه؟

موقع خواب.

- قبل خواب به عنوان قصه برات شاهنامه می‌خونه؟

آره.

- آزیتا چیزی از قصه‌ای که مامانت موقع خواب می‌گه، می‌فهمی؟

نه.

- پس چه جوری می‌فهمی در مورد گردآفرید هست؟

می‌شنوم می‌گه گردآفرید، ولی بقیه چیزاش رو نمی‌فهمم.

- بهش می‌گی که این‌ها رو نمی‌فهمی؟

آره.

- خوب مامانت به تو چی گفت؟

گفتش وقتی بزرگ بشی، راحت شعر می‌خونی.

- تو دوست داری راحت شعر بخونی؟

نه.

- پس دوست داری بزرگ شدی چه کار کنی؟

مثل سیندرلا^۱ خوشگل بشم.



- بعد این که مامانت برات شاهنامه می‌خونه، راحت خوابت می‌بره؟

وای نه خاله، همش خواب بد می‌بینم.

- چرا خواب بد می‌بینی، تو که نمی‌فهمی؟

آره، ولی مامانم خیلی بلند و بد می‌خونه (این مطلب را از مادر آزیتا جویا شدم، گویی مادر کودک، برای آشنایی کودک با لحن حماسی، مطالب را بلند و خشن و به صورت رجزخوانی می‌خواند و با این که کودک کلمات را نمی‌فهمد، ولی موجب وحشتش می‌شود. البته مادر علاوه بر گردآفرید، برای آزیتا از آرش کمانگیر و کاوه آهنگر هم می‌خواند، ولی کودک متوجه آنها نشده است).

- خوب توی خواب چی می‌بینی؟

یه بار خواب دیدم که یه مار اومده، داره منو می‌خوره.

- خوب باز هم خواب دیدی؟

آره.

- خوب چی دیدی؟

۱. سیندرلا نام داستانی افسانه‌ای و محبوب است و بازگوکننده افسانه‌ای قدیمی و رسیدن به پادشاه پیروزمندانه پس از دیدن ظلم و بی‌عدالتی است. هزاران گونه متفاوت از این افسانه در همه‌جای دنیا وجود دارد که محبوب‌ترین آن به قلم نویسنده فرانسوی شارل پرو در سال ۱۶۹۷ میلادی به رشته تحریر درآمده است. به طور کلی واژه «سیندرلا» به معنی کسی است که پس از دورانی از گمنامی و بی‌خبری ناعادلانه، به کامیابی و سرشناسی می‌رسد. کمپانی والت دیزنی در سال ۱۹۵۰ یک فیلم کارتون مشهور بر اساس همین داستان ساخته است (برگرفته از دانشنامه ویکی‌پدیا).
محتوای کارتون سیندرلا تاحدودی اخلاقی-عاشقانه است. دختری که والدینش را از دست داده، اسیر دست نامادری ظالمش می‌شود و نامادری اموال او را تصرف می‌کند، ولی سیندرلا به واسطه‌ی زیبایی که دارد، با شاهزاده ازدواج کرده و خودش را از آن وضعیت نجات می‌دهد.

آرش داره منو با تیر می‌زنه.

- خوب بعد به مامانت گفتی که می‌ترسی تا برات دیگه از شاهنامه نخونه؟
آره.

- مامانت چی گفت؟

گفتش همش برای دیدن کارتون سیندرلا هستش.

- تو بهش چی گفتی؟

هیچی دیگه.

- خوب خودت چه کارتونی رو دوست داری؟

کارتون سیندرلا.

- چرا سیندرلا رو دوست داری؟

خوشگله و با یه پسر خوشگل ازدواج می‌کنه.

- چرا سیندرلا خوشگله؟

چون پوستش سفیده و موهاش طلاییه، تازه روسری هم سرش نیست و لباسای روی مد رو می‌پوشه.

- پسره که سیندرلا باهاش ازدواج می‌کنه، چرا خوشگل هستش؟

پوستش سفیده و موهای مشکی داره.

- تو دوست داری مثل سیندرلا باشی؟

آره.

- الان چه قدر با سیندرلا فرق داری؟

خیلی، سیندرلا خوشگله، ولی من نیستم.

- چرا تو خوشگل نیستی؟

من موهای طلایی و پوست سفید ندارم.

- ولی به نظرم تو خیلی از سیندرلا خوشگل‌تری، راستی آزیتا دوست داری که روسری سرت کنی؟

نه، اصلاً دوست ندارم.

- چرا دوست نداری؟

چون سیندرلا روسری سرش نیست.

- پس چون سیندرلا روسری سرش نیست، تو هم دوست نداری روسری سرت کنی؟

آره، ولی چون گردآفرید هم روسری سرشه، دوست ندارم روسری سرکنم.

- خوب عروسک یا دفتر سیندرلا رو داری؟

نه، مامانم نمی‌خره.

- چرا نمی‌خره؟

می‌گه سیندرلا بده.

- چرا بده؟
- چون با شاهزاده ازدواج می‌کنه.
- پس چرا کارتون سیندرلا رو داری؟
- مامانم نمی‌دونه دارم.
- پس از کجا کارتون سیندرلا رو آوردی؟
- خاله مهتاب (پرستارش) خریده.
- خاله دیگه چی از سیندرلا برات خریده؟
- کتاب داستان و فیلمشو.
- مامانت هم اصلاً نمی‌دونه که خاله برات خریده؟
- نه.
- چرا خاله مهتاب این‌ها رو برات خریده؟
- خودم بهش گفتم برام بخره.
- تا حالا کتاب داستانش رو برات خوندن؟
- آره، خاله مهتاب موقع خواب خونده.
- مگه مامانت نبود که برات شاهنامه بخونه؟
- نه، خونه نبودش.
- خوب اون شب هم خواب بد دیدی؟
- نه خاله، تازش خوابای خوب دیدم.
- یادت هست چه خوابی دیدی؟
- خواب دیدم دارم با سایمون توی قصر سیندرلا ازدواج می‌کنم.
- پس خوب و راحت خوابیدی؟
- آره.
- آزیتا سیندرلا رو بیش‌تر دوست داری یا سایمون رو؟
- سایمونو.
- چرا سایمون رو بیش‌تر دوست داری، مگه تو سیندرلا رو دوست نداری؟
- سیندرلا رو هم دوست دارم، ولی با سیندرلا که نمی‌تونم ازدواج کنم.
- پس تو سایمون رو بیش‌تر دوست داری، چون می‌تونی با اون ازدواج کنی؟
- آره.
- اون وقت سایمون باید شاهزاده باشه که با اون ازدواج کنی؟
- نه، ولی اگه کس دیگه‌ای بود، باید شاهزاده باشه.

- آزیتا تو بزرگ شدی هم دوست نداری روسری سرت کنی؟
نه.

- ولی توی ایران باید روسری سرت کنی؟
آره، ولی من ایران نمی‌مونم.

- پس کجا می‌ری؟

من بزرگ بشم، فقط می‌خوام برم امریکا!

- چرا آمریکا بری؟

چون مثل سیندرلا و سایمون خیلی خوشگل داره.

- پس تو آمریکا رو فقط برای این که آدم‌های خوشگل دارن، دوست داری؟
آره.

- تو از کجا می‌دونی خوشگل زیاد داره؟

تو کارتون و فیلماشون معلومه دیگه.

- از کجا معلومه؟

همشون به خودشون می‌رسن، مثل گردآفرید زشت نیستن.

- یعنی چی به خودشون می‌رسن؟

یعنی لباساشون روی مده و ست می‌پوشن.

- خوب آزیتا گفتی فیلم سیندرلا رو داری؟

آره.

- می‌توننی بگی فیلمش چه جوریه بود؟

مثل کارتونش بود، ولی صحنه بوسیدنشون، خوشگل‌تر بودش.

- توی کارتونش هم همدیگه رو می‌بوسن؟

آره.

- چرا تو فیلم بوسیدنشون خوشگل‌تر بود؟

چون واقعی نشون می‌داد.

- مگه توی کارتونش چه جوریه بود؟

از دور نشون می‌دن، نمی‌فهمی چه جوریه باید این کار رو بکنی.

- مگه تو هم می‌خواهی این کار رو بکنی؟

آره دیگه.

- برای چی می‌خواهی یکی رو ببوسی؟

چون بعد ازدواج باید ببوسیش.

- کی باید ببوسیش؟

بعد انگشتر دست کردن.

- یعنی جلوی جمع می بوسیش؟
آره.

- ولی تو ایران فقط انگشتر دست می کنن، کسی رو جلو جمع نمی بوسن؟
من که ایران ازدواج نمی کنم.
- پس کجا ازدواج می کنی؟
آمریکا.



- خوب آزیتا به غیر از فیلم سیندرلا، فیلم دیگه ای هم دیدی؟
نه.

- چرا نه؟

مامانم نمی ذاره، می گه فیلم برام بده.

- تو خودت هم دوست داری فیلم ببینی؟
آره.

- آزیتا اسباب بازی های تو چی هستن؟
همش عروسکن.

- چه عروسک هایی داری؟

خرس، موش، سگ.

- فقط همین؟

آره.

- تو دوست داشتی عروسک های دیگه داشته باشی؟
آره.

- مثلاً چی دوست داشتی؟

سیندرلا، باربی، سایمون.

- تو باربی رو از کجا دیدی؟
دوستم داره.



- دوستت چند سالشه؟
۶ سالشه.
- اون هم با تو پیش دبستانی میاد؟
آره.
- باری رو با خودش آورده بود پیش دبستانی؟
آره.
- چرا با خودش باری آورده بود؟
چون زنگ عروسکا بودش.
- زنگ عروسکاها یعنی چی؟
هرکسی اون عروسکی رو که دوست داره، میاره و با اون بازی می کنه.
- خوب تو چی برده بودی؟
خرسمو.
- خرس رو دوست داشتی؟
نه.
- پس چرا بردیش؟
چون بهتر از عروسکای دیگمه، من خیلی زیاد خجالت می کشم.
- چرا خجالت می کشی؟
چون همه عروسکای باری و مرد عنکبوتی میارن، من خرس می برم.
- خوب خرس هم که خوشگله؟
نه مثل عروسکای اوئا.
- چرا اونها خوشگلن؟
چون لباسای خوشگل دارن.
- مگه لباس هاشون چه جوری هست؟
باری لباس مهمونی و ورزشش جداست، خودت براش عوض می کنی.
- آزیتا تو توی پیش دبستانی چند تا دوست داری؟

یکی.

- اسمش چیه؟

مریم.

- می‌دونی مریم چه کارتونهایی رو می‌بینه؟

باربی.

- برات از کارتون باربی گفته؟

آره.

- خوب برای تو چی گفته؟

گفته باربی خیلی خوشگله و موهای طلایی داره.

- فقط همین رو گفته؟

أمممم گفتش که خودشم دوست داره، مثل باربی بشه.

- خوب دیگه چی گفته؟

یه بار رفت سراغ لوازم مامانش، آرایش کرد.

- مامانش فهمید؟

آره.

- خوب با مریم چه کار کرد؟

دعواش کرد.

- مریم چرا خودش رو آرایش کرد؟

چون خوشگل نیست.

- چرا خوشگل نیست؟

موی طلایی نداره.

- مریم به غیر از عروسک باربی، دیگه چه چیزی از باربی داره؟

همه چیزشو، دفترش، کتاب داستانش، کیفش، لباساش.

- مریم فیلم هم می‌بینه؟

نه.

- چرا نه؟

چون داداشش همش داره فیلمای ترسناک می‌بینه.

- یه تلویزیون دارن؟

آره.

- مریم گوشه یا لب‌تاپ نداره؟



نه.

- بقیه بچه‌ها دارن؟

نه، هیچ کدوم ما نداریم.

- مریم فیلم ترسناک دوست نداره؟

نه.

- آزیتا جان خیلی خوب به سوالات جواب دادی مرسی که با من به پارک اومدی؟

به من خیلی خوش گذشتش، می‌شه دوباره پارک بیایم.

- اگه مامانت اجازه بده، آره دوباره میایم؟

هورررا، مرسی خاله.

مصاحبه با مادر آزیتا:

من بعد از گذشت مدتی توانستم با مادر آزیتا هم صحبت داشته باشم. مادرش به گرمی استقبال کرد

و با من همکاری لازم را داشت.

- سلام خوبین؟

ممنون عزیزم.

- خوب شما از کارتون‌هایی که آزیتا چون می‌بینه، مطلع هستید؟

بله.

- می‌تونین اسم کارتون‌هاش رو بگین؟

اسمشون رو که یادم نیست، ولی بیش‌تر کارتون آموزشی که مطابق با فرهنگ ما هستش، براش

می‌خرم.

- مثلاً چی که مطابق با فرهنگ ما هست؟

کارتونایی که موضوعات آموزشی داشته باشه یا قهرمانای ایران باستان رو به کودک معرفی می‌کنه.

- منظورتون از قهرمان‌ها چه کسانی هست؟

آرش کمانگیر، کاوه آهنگر.

- برای چی می‌خواید که آزیتا با این قهرمان‌های حماسی آشنا بشه؟

باید با ادبیات کشورش آشنا بشه، من اون قدر دوست داشتم که با این شخصیت‌ها آشنا بشه که از

وقتی آزیتا توی شکم بود، تا به الآن براش شاهنامه می‌خونم.

- اون وقت می‌دونین که آزیتا این شخصیت‌ها رو دوست داره یا نه؟

آره، خیلی دوست داره.

- خودش گفته؟

نه، ولی وقتی براش سی‌دی کارتون یا کتابشون رو می‌گیرم، میاد و تشکر می‌کنه.

- به نظرتون این مسایل یه کم برای سن آزیتا زود نیست؟

- نه، از الآن آشنا می‌شه.
- حتی با این که کلماتش رو نمی‌فهمه؟
- آره من با یه روان‌شناس صحبت می‌کردم، می‌گفت که از بچگی با خوندن این چیزا بچه‌هاتون رو با فرهنگ خودمون آشنا کنین.
- خوب آزیتا کارتون دیگه‌ای هم می‌بینه؟
- متأسفانه فهمیدم می‌بینه.
- اسم کارتون چی هست؟
- سیندرلا.
- چرا متأسفانه کارتون سیندرلا می‌بینه؟
- چون مسایل نامناسب به کودک یاد می‌دن.
- مثلاً چه مسایلی؟
- آرایش کردن، ازدواج، بوسیدن و لمس کردن جنس مخالف، در کل تمایل سریع به جنس مخالف رو در بچه ایجاد می‌کنه.
- مگه آزیتا بعد دیدن کارتون سیندرلا چیزی به شما گفته؟
- آره، از من رژ لب خواست.
- شما به آزیتا چی گفتید؟
- من دعواش کردم و گفتم این کار برای آدم بزرگا هستش.
- چه طور شد که برای آزیتا کارتون سیندرلا خریدید؟
- من نخریدم، پرستارش خریده.
- پرستارش به شما گفت که برای آزیتا خریده؟
- نه، بعد از این که کارتونش رو آزیتا دید، پرستارش به من گفت.
- چه جوری شد که به شما گفت؟
- من کتاب داستان سیندرلا رو دیدم و فهمیدم که یکی برای آزیتا اون رو گرفته.
- اون وقت از پرستارش پرسیدید؟
- آره، خود پرستارش گفت آزیتا خواسته و اون هم براش خریده.
- شما به پرستارش اجازه دادین که کارتون‌های دیگه‌ای هم برای آزیتا بخره؟
- نه، به خودش هم گفتم که دفعه آخرش باشه.
- خوب، به آزیتا هم چیزی گفتین؟
- نه، گفتم خودش از این کارتونا خسته می‌شه و می‌ذاره کنار، اون وقت من می‌رم اون کارتون رو برمی‌دارم و آزیتا هم دیگه پیداش نمی‌کنه.

- فکر نمی‌کنین نباید آزیتا رو این قدر محدود بکنید؟
حتی اگر بخواد از مسایل نامناسب کاربری داشته باشه؟
- نه این که درست نیست، شما باید روی کودک نظارت داشته باشید. در واقع شما باید خطامشی لازم رو به کودک بدین، اما اجازه بدین که خودش هم تا حدی انتخاب داشته باشه؟
چه جوری این مسأله ممکنه؟
- اجازه بدید تا حدودی خودش انتخاب کنه و شما هم به عنوان راهنما کنارش باشید.
- اگر اشتباه انتخاب کنه چی؟
- البته عدم تولید آثار فاخر برای بچه‌ها، از ضعف‌های جدی فرهنگی جامعه ما هست، اما وقتی شما و پدرش در کارها و تصمیم‌های آزیتا تا حدودی از اون حمایت کنید، آزیتا دیگه روی تصمیم اشتباهش اصرار نمی‌کنه، بلکه خودش بیش‌تر روی مسأله فکر می‌کنه و تصمیم درست می‌گیره، اگر هم خدایی نکرده نگرفت، شما به عنوان راهنما به آزیتا گوشزد می‌کنید.
- می‌گم، شما در مصاحبه با آزیتا، به مسأله نگران‌کننده‌ای برخوردین؟
- خانم دکتر من نتیجه مصاحبه با آزیتا رو به شما می‌گم، ولی خواهش می‌کنم برخورد و رفتار بدی با آزیتا نداشته باشید.
- نه، کاری ندارم، ولی به من هم حق بدین که به عنوان یه مادر نگران تربیت بچه‌ام باشم.
- بله، کاملاً به شما حق می‌دم، ولی از این که بخواید نگرانیتون رو با اجرای برنامه‌های اجباری و سختگیرانه تسکین بدین، نگرانم.
- شما می‌گین که ما چه کار کنیم.
- به نظرم در شیوه تربیت و آموزشتون تجدید نظر کنید، با آزیتا کمی دوست باشین و بگذارین که آزادانه انتخاب کنه و به شما بگه که چی رو دوست داره؟
مثلاً چه چیزی از برنامه‌های ما رو دوست نداره.
- مثلاً دوست نداره که شب زود بخوابه، دوست داره بره پارک و کمی تنقلات بخوره، کارتون‌های دیگه‌ای هم ببینه، به قهرمان‌های حماسی مثل گردآفرید و خوندن شاهنامه هم به این شکل که شما پیش می‌برید، علاقه‌ای نشون نمی‌ده و خیلی خوشش نیاد.
- پس می‌گین که چی کارکنم؟
- آزادی عمل به آزیتا بدین و اجازه بدین که دفترش و کتاب داستان‌هاش و کارتون‌هاش رو تا حدودی خودش انتخاب کنه، البته شما هم کنارش باشین که هم به آزیتا نشون بدین که دارین اون رو حمایت می‌کنین و در صورت اشتباه کردن دخترتون، به اون، به شکل ملایم گوشزد کنید؟
توی اجرا این برنامه شما به ما کمک می‌کنین؟
- بله حتماً، فقط این که اگر اجازه بدین سراغ بقیه سوال‌ها هم بریم که به آزیتا هم کمک بیش‌تری می‌کنه؟

بله.

- توی مهد هم براشون کارتون می گذارن؟

بله.

- می دونین چه کارتون هایی هست؟

متأسفانه اون هم ترسناک هستش و برای سن کودک نامناسبه.

- مثلاً چه کارتونی بود؟

اسمش رو نمی دونم، ولی آزیتا وقتی اومد خونه و ما تنها گذاشتیمش تو اتاقش شروع به گریه کرد.

- شما چه طور آرومش کردین؟

چندین شب مجبور بودیم یا من یا پرستارش کنارش بمونیم.

- رفتین به مربی مهد چیزی بگین؟

بله، به جز من مادرای دیگه هم اعتراض می کردن.

- مربی های مهد چی جواب دادن؟

می گفتن قول می دن که دوباره تکرار نشه، ولی معلوم نیست دوباره چه کارتونی به بچه ها نشون

می دن.

- آزیتا فیلم هم می بینه؟

نه.

- چرا نه؟

چون فیلم برای سنش نامناسبه.

- یعنی فیلم های برنامه کودک رو هم نگاه نمی کنه؟

نه، همشون مفاهیم بد دارن.

- مثلاً کدومشون؟

من الان فیلم یادم نیست، ولی این کارتون که الان که خیلی از بچه ها می بینن پرویز و پونه هست

(در این کارتون مفاهیم و لغات نامناسب سن کاربران استفاده می شود).

- مگه کارتون پرویز و پونه، چه جوری هستش؟

مفاهیم بد که خیلی داره، ولی یه قسمتش رو که من دیدم، پرویز سر توالت فرنگی نشست و پونه

زنگ می زنه به پرویز می گه، حامله هستش.



- فقط راجع به همین حرف زدن؟
- پرویز به پونه می‌گفت، چه جوری، ولی من و تو که با هم رابطه نداریم.
- به نظرتون چه مفاهیمی به کودک یاد می‌دن؟
- سن بلوغ رو جلوتر می‌اندازن و علاقه به جنس مخالف در بچه بیشتر می‌شه.
- درسته، حتماً خیلی با کارتونهاهایی که شما می‌دیدید، متفاوت هستن؟
- خیلی، زمان ما پلنگ صورتی ۱ و میگ میگ ۲ بود.
- شما پلنگ صورتی رو بیشتر دوست داشتن یا میگ میگ؟
- پلنگ صورتی، راستش پلنگ صورتی برای من خنده‌دار بود، ولی میگ میگ از این که همیشه گرگه شکست می‌خورد، عصبی می‌شدم.
- میگ میگ رو الان عوض کردن؟
- بله، ظاهراً این کارتونها روی اعصاب همه بود تا دیوید بکهام رفت پول داد که عوض کنن.
- جریان دیوید بکهام چی هست؟
- دختر بکهام از این که گرگ نمی‌تونست میگ میگ رو بگیره عصبی می‌شد، بکهام هم برای این که دخترش عصبی نشه، به کارگردان کارتونها پول داد که آخرش رو عوض کنن تا گرگ بتونه میگ میگ رو بگیره.
- شما به آریتا اجازه خوردن بستنی یا تنقلات رو نمی‌دید؟
- نه، یکی از دلایلی که دوست ندارم کارتونای سیندرلا رو ببینم، همینه.
- دقیقاً دلایلش چیه؟
- تو کارتونها شکلات می‌خورن و گوشت خوک که اینا نه مطابق فرهنگ ما هستش، نه برای سلامتی بچه خوبه.

۱. پلنگ صورتی محصول آمریکا است و در آن ماجراجویی یک پلنگ که به رنگ صورتی است، نشان داده می‌شود.
 ۲. میگ میگ محصول آمریکا است و در آن یک گرگ دایم در تلاش است که میگ میگ را بگیرد، ولی همیشه ناکام می‌ماند.

- گوشت خوک به دلیل حرام بودنش؟

بله.

- شکلات به چه دلیلی؟

برای سلامتی کودک مضر هست. کودک الان تو سن رشد هستش و باید پروتئین بخوره.

- به نظر شما کودک ممکن هست با دیدن این کارتونها، غذایی رو که توی کارتون دیده بخواد؟

بله، آزیتا بعد از دیدن کارتون سیندرلا، از من شکلات داغ خواست.

- شما به آزیتا شکلات داغ دادین؟

نه، برای دندوناش خوب نیست.

- به نظرتون مورد دیگه‌ای توی کارتون بود که شما دوست نداشته باشین؟

بله، سیندرلا داره برای مراسم بهاری یه جشن می‌ده که در اون میز و صندلی و وسایل بازی رو از

چوب می‌سازن.

- مشکلتش دقیقاً در چی هست؟

نشون می‌ده برای ساختش درختا رو قطع می‌کنن و طبیعت رو خراب می‌کنن تا بتونن شهربازی

درست کنن.

- بچه احترام به طبیعت رو یاد نمی‌گیره؟

نه، بچه دیگه به طبیعت احترام نمی‌ذاره.

- آزیتا تا حالا از این رفتارها که با طبیعت در تضاد باشه، انجام داده؟

نه خوشبختانه، فعلاً نه (مادر در اینجا می‌خندد و جواب می‌دهد).

خانم دکتر من توی صحبت‌های شما باز هم برنامه‌های سخت‌گیرانه می‌بینم؟

مثلاً چی؟

- درسته که کارتون پرویز و پونه مفاهیم بد داره، ولی همه فیلم‌های برنامه کودک این طوری نیست.

به آزیتا اجازه بدین که فیلم ببینه؟

اگر اجازه ندیم چه پیامدی برای آزیتا داره؟

- آزیتا یواشکی بدون این که شما بفهمین، فیلم‌های افراد بزرگسال رو می‌بینه، در حالی که با نظارت

درست شما، آزیتا فیلم‌های مخصوص کودکان رو می‌بینه که آسیب کمتری به اون می‌رسونه و این که

اجازه بدین آزیتا کمی شکلات بخوره، ولی برای سلامتی دندوناش، بعدش سریع بره مسواک بزنه.

باشه می‌ذارم.

- خانم دکتر اگر اجازه بدین من مجدداً آزیتا رو به پارک ببرم که هم بستنی بخوره و هم بازی کنه؟

باشه، اتفاقاً دفعه پیش که از پارک اومد، اون قدر خوشحال بود و شیطننت کرد که زودتر از ساعت نه،

خوابش برد.

- بله، وقتی اجازه بدین بازی کنه خسته می شه و می خوابه، نه این که فقط ساکت یه گوشه بشینه و انتظار داشته باشیم ساعت نه شب بخوابه؟
بله حق با شماست، سعی می کنم چیزایی که گفتین رو انجام بدم.
- ممنون که این قدر انتقادپذیر بودید. خیلی سپاسگزارم ازتون، شما بیمار هم داشتید، ولی وقت گذاشتید، بسیار سپاسگزارم.
خواهش می کنم من باید تشکر کنم که باعث شدید اشتباهم رو متوجه بشم. باعث افتخار بود.

جلسه دوم مصاحبه با آزیتا:

من قبل از مصاحبه دوم، با مادر آزیتا صحبت کردم و به او گفتم که با این اجباری که در تربیت کودک خودش به کار گرفته است، دارد او را به بیراهه می کشاند. مادر آزیتا با مسأله خوب کنار آمد و سعی کرد در شیوه تربیتی خودش تجدید نظر کند.

- سلام آزیتا چون خوبی عزیزم؟

سلام خاله، داریم می ریم پارک؟

- آگه تو دوست داشته باشی، آره حتماً پارک می ریم؟

آره، دوست دارم خاله جون.

- پس می ریم پارک، این دفعه چی بخوریم بستنی یا پفک؟

هر دوش.

- هر دوتاش رو می خوای؟

آره خاله.

- باشه، دوتاش رو هم می گیریم؟

مرسی خاله (کودک بسیار خوشحال است، طوری که از خوشحالی بالا و پایین می پرد).

- خوب آزیتا جان از اون موقع که با هم حرف زدیم، کارتون دیگه ای دیدی؟

آره، سیندرلا.

- همون سیندرلا که اون دفعه دیدی؟

آره.

- خوب تو اون موقع هم که سیندرلا می دیدی؟

آره، ولی دیگه مامانم دعوا نمیکند.

- مگه مامانت فهمیده که تو سیندرلا می بینی؟

آره، ولی دعوا نکرد. تازش خاله، خودشم باهام سیندرلا دید.

- یعنی با هم نشستین و کارتون دیدین؟

آره.

- خوب تو به مامانت چی گفتی؟

بغلش کردم و کارتونو دیدم.

- خوب مامانت راجع به کارتون سیندرلا چی گفت؟

ازم پرسیدش شوهر سیندرلا خوشگله.

- تو چی جواب دادی؟

گفتم آره.

- مامانت چی گفت؟

گفتش من از سیندرلا خیلی خوشگل ترم و بعداً که بزرگ شدم، شوهرم از مال سیندرلا خوشگل تره.

- آزیتا تو به غیر از دوستهای پیش دبستانیت، دوست دیگه‌ای نداری؟

چرا.

- اسم اون دوستت چیه؟

سحر.

- سحر رو از کجا می‌شناسی؟

خونه روبرومون زندگی می‌کنه.

- خوب سحر هم سن تو هستش؟

آره خاله.

- خوب می‌دونی سحر چه کارتونی می‌بینه؟

کارتون نمی‌بینه.

- یعنی اصلاً کارتون نمی‌بینه؟

آره.

- چرا کارتون نمی‌بینه؟

آخه فیلم می‌بینه خاله.

- می‌دونی چه فیلم‌هایی می‌بینه؟

آره، ولی خاله به کسی نگیا، سحر فقط به من گفته.

- نه قول می‌دم به کسی نگم، حالا مگه چه فیلمی می‌بینه؟

فیلمای بد.

- فیلم بد یعنی چی؟

می‌گفتش زن و مرده لختن.

- این فیلم برای خود سحر هستش؟

نه.

- پس برای کی هستش؟

برادرش.

- برادرش بزرگ‌تر از سحره؟

آره.

- می‌دونی چند سالشه؟

نه.

- خوب سحر دیگه چی می‌گه؟

یه بار برادرش یه دختره رو آوردش خونه و از اون کارای بد تو فیلم کردن.

- این رو سحر به تو گفتش؟

آره.

- مامان و بابای سحر خونه نبودن؟

نه.

- برادرش نمی‌دونست سحر خونه هست؟

چرا.

- پس چرا جلوی سحر این کارها رو کردن؟

نه خاله، به سحر گفتش بره تو اتاقش و بیرونم نیاد.

- پس سحر چه جوری نگاه کرد؟

یواشکی از اتاقش اومد و دید.

- برادرش می‌دونه سحر فیلم‌هاش رو نگاه می‌کنه؟

نه.

- یعنی سحر اونا رو هم بدون اجازه برداشته و نگاه کرده؟

آره.

- خوب بعدش سحر چه کار کردش؟

دیگه پیش برادرش نمی‌ره.

- چرا دیگه پیش برادرش نمی‌ره؟

نمی‌دونم.

- بعدش به تو چیزی نگفت؟

- نه خاله، سحر دیگه زیاد حرف نمی‌زد^۱.
- مامان و باباش به سحر چیزی نگفتن؟
نمی‌دونم.
- بعدش سحر بازم از اون فیلم‌ها نگاه کرد؟
نه خاله، حالش بهم می‌خورد.
- خوب آزیتا جان تو دوست دیگه‌ای هم داری؟
نه.
- توی پیش‌دبستانی هم دوست دیگه‌ای نداری؟
نه.
- خوب آزیتا جان دلت می‌خواد کارتون‌های دیگه رو هم ببینی؟
آره.
- چه جوری می‌بینی؟
مامانم سی‌دیشو می‌گیره، تازش خودشم با من می‌بینه.
- خوب چه کارتون‌هایی می‌خواد برات بگیره؟
سفید برفی^۲، عصر یخبندان^۳.



-
۱. من اطلاعات اخذ شده از آزیتا در مورد سحر را به مادر آزیتا دادم تا این اطلاعات را به خانواده سحر منتقل کند. مادر آزیتا گفت که مادر سحر خیلی نگران دخترش است، چون او مدتی است که در خودش هست و با کسی حرف نمی‌زند. آن‌ها فعلاً چند جلسه او را پیش روان‌شناس برده‌اند.
 ۲. کارتون سفیدبرفی محصول کشور آمریکا است. در این کارتون یک دختر بسیار زیبا توسط جادوگری حسود با یک سیب سرخ مسموم می‌شود و فقط با بوسه کسی که واقعاً عاشق اوست، از طلسم رها می‌شود. در این کارتون سفیدبرفی با بوسیده شدن توسط شاهزاده خوب شده (!) و با یکدیگر ازدواج می‌کنند.
 ۳. کارتون عصریخبندان محصول کشور آمریکا است. در این کارتون یک ماموت با دوستش در حوادث دوره یخبندان گیر کرده و با مشکلات این دوره مواجه می‌شوند.

- تو می‌دونی این کارتونها چه جوریه؟

نه، ولی دوست دارم ببینمش.

- خوب آزیتا جان مامانت دیگه چه کار کردش؟

خاله، دیگه شاهنامه نمی‌خونه.

- الآن خوشحالی دیگه؟

نه خیلی.

- چرا نه؟

چون دلم وقت خواب برای مامانم تنگ می‌شه.

- چرا تنگ می‌شه؟

چون شاهنامه نمی‌خونه، دیگه پیشم نمیاد.

- پس چون مامانت موقع خواب پیشت نیست، ناراحتی؟

آره.

- در عوض آزیتا جان مامانت نزدیک ما هست، بگذار زنگ بزنی و بگیم اینجا هستیم تا اون هم بیاد.

نه خاله، مامانم بفهمه پارک اومدم دعوا می‌کنه.

- نه عزیزم امروز خود مامانت به من اجازه داد که تو رو پارک بیارم.

راست می‌گی خاله (کودک از این ماجرا تعجب کرده است).

- الو سلام مامان آزیتا، شما کجا هستید؟ ما روی نیمکت‌های پارک هستیم... بله، با آزیتا منتظریم

تا شما بیاین، فعلاً خداحافظ.

واقعاً خاله مامانم بود.

- آره عزیزم، الآن هم مامانت میاد؟

وای خاله، بذار پشتت قایم بشم.

- سلام مامان آزیتا خوبین، آزیتا نمی‌دونست شما اینجا بیا. آزیتا جان بیا بین مامانت کاری به تو

نداره؟

آره، سلام مامان.

- آزیتا جان مامانت از این به بعد تو رو چند وقت یه بار پارک میاره که بستنی یا هر چیزی که دوست

داشتی بخوری؟

مرسی خاله.

- به من چیزی نگو، باید به مامانت بگی؟

مرسی مامانی، خیلی دوستت دارم!

۷- مصاحبه با آرشام ۶ ساله

آرشام به نظرت کدوم کشورها خوب هستن؟

آمریکا.

- سلام عزیزم، خوبی؟

مرسی.

- اسمت چیه؟

آرشام.

- چه اسم قشنگی، خوب آرشام جان چند سالته؟
۶ سالمه.

- آرشام جان، خواهر یا برادر داری؟

آره، یه خواهر.

- خوب اسم خواهرت چیه؟

آنیتا.

- آنیتا چند سالشه؟

تازه به دنیا اومده.

- آرشام، تو کارتون نگاه می کنی؟

آره.

- می تونی به من بگی چه کارتون هایی می بینی؟

آره، اسپایدرمن، تام و جری.

- می تونی بگی کارتون اسپایدرمن چه جوری هست؟

یه مرد، اون قدر قوی و پرزور هست که دستش رو این جوری می کنه، تار می بنده و آدمها رو نجات می ده (کودک با نشان دادن انگشت سبابه و انگشت کوچک دستش، می خواهد همانند اسپایدرمن تار بسازد).



- تام و جری چه جوری هست؟
- تام می‌ره دنبال جری، ولی نمی‌تونه بگیرتش.
- برای چی تام دنبال جری هست؟
- چون غذای تام رو می‌خوره.
- تو تام رو بیش‌تر دوست داری یا جری؟
- جری.
- چرا جری رو بیش‌تر دوست داری؟
- چون کوچولو و زرنگ هستش.
- مگه جری کار بدی نمی‌کنه که غذای تام رو می‌خوره؟
- چرا.
- اگه جری کار بدی می‌کنه، پس تو چرا دوستش داری؟
- چون گرسنش، بعدشم هر کی زرنگ‌تر باشه، می‌تونه غذای بقیه رو بخوره.



- آرشام جری رو بیش‌تر دوست داری یا اسپایدرمن رو؟
- اسپایدرمن.
- آرشام تو چرا اسپایدرمن رو بیش‌تر دوست داری؟
- چون اون یه قهرمانه.
- به نظرت ما توی ایران هم قهرمان داریم؟
- نه.
- آرشام توی کارتون تام و جری، به نظرت چی خوشگل‌تر از همه بود؟
- خونه تام.
- خونه تام کوچیک بود؟
- نه، مثل خونه ما بود، تازه چند تا اتاق هم داشت.
- دوست داشتی که خونه‌ای مثل خونه تام داشته باشی؟
- آره.
- به نظرت توی کارتون اسپایدرمن چی خوشگل‌تر از همه بود؟

لباسش.

- آرشام به نظرت توی کارتون اسپایدرمن یا تام و جری، چیز دیگه‌ای هست که دوستش داشته باشی؟

سگه رو که با تام دعوا می‌کنه.

- تو سگ رو هم دوست داری؟

آره، ولی نمی‌تونم به سگ دست بزنم.

- چرا نمی‌تونی به سگ دست بزنی؟

مامانم و پدرم دوستش نداشتن.

- مگه سگی که می‌خواستی بری و به اون دست بزنی، چه جور بود که نگذاشتن؟

مثل سگه توی تام و جری، طوسی و تپل بود.

- مامانت به تو چی گفت؟

گفت به سگ دست نزن، کثیفه.

- آرشام کارتون اسپایدرمن رو بیش‌تر دوست داری یا تام و جری؟

اسپایدرمن.

- چرا اسپایدرمن رو دوست داری؟

چون آدم بدها رو می‌کشه و آدم خوبا رو نجات می‌ده.

- آدم بد، یعنی چه کسانی؟

کسی که بقیه رو می‌کشه.

- پس چون بقیه رو کشته، آدم بدی شده؟

آره.

- آرشام به نظرت کدوم کشورها خوب هستن؟

آمریکا.

- چرا آمریکا کشور خوبی هستش؟

چون تو کشورشون قهرمان دارن.

- دوست داری بزرگ شدی آمریکا بری؟

آره، خیلی.

- چرا دوست داری؟

چون می‌رم پیش اونا که قهرمانا رو دوست دارن.

- بقیه کشورها قهرمان ندارن؟

نه.

- پس آمریکا کشور خوبی، چون قهرمان داره؟
آره.
- توی آمریکا آدم‌های بد هم وجود دارن؟
آره، ولی قهرمانا جلوشونو می‌گیرن.
- قهرمان‌ها می‌تونن آدم‌های خیلی بد رو هم نابود کنن؟
آره.
- آرشام به نظرت کدوم کشورها بد هستن؟
همشون بدن.
- چرا همه کشورها بد هستن؟
چون قهرمان ندارن.
- آرشام اسم کشورهایی رو که بلدی، می‌تونی به من بگی؟
آمریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه، ایران، برزیل.
- چه قدر خوب اسم کشورها رو می‌دونی، از کجا یاد گرفتی؟
توی فوتبال دیدم.
- به نظرت به جز آمریکا، کدوم یکی از این کشورها که گفتی خوبن؟
هیچ کدوم.
- چرا هیچ کدومشون خوب نیستن؟
هیچ کدومشون قهرمان ندارن دیگه.
- آرشام توی آمریکا قهرمان‌ها رو دوست دارن؟
آره، خیلی.
- پس چرا اسپایدرمن ماسک روی صورتش هست؟
برای این که شناسنش.
- برای چی نمی‌خواد که شناسنش؟
چون نیان باهاش عکس بگیرن.
- چرا، مگه بد هست که با اسپایدرمن عکس بگیرن؟
نه، ولی دیگه نمی‌تونه راحت کارش رو بکنه.
- آرشام تو هر روز کارتون می‌بینی؟
نه.
- چرا نه؟
مامانم نمی‌ذاره.
- چرا مامانت نمی‌ذاره؟

جمعه می‌ذاره کارتون ببینم.

- جمعه تو فقط اسپایدرمن رو می‌بینی؟
آره.

- آرشام اگر دوست داشتی یک شخصیت کارتونی باشی، کدوم رو انتخاب می‌کردی؟
اسپایدرمن.

- پس دوست داشتی اسپایدرمن باشی؟
نه، من اسپایدرمن هستم.

- تو چه جورى الان اسپایدرمن هستی؟
من تو مهد نمی‌تونم، ولی وقتی می‌رم خونه، لباسشو می‌پوشم و آدم‌ها رو نجات می‌دم.
- پس تو لباس اسپایدرمن رو داری؟
آره.

- کی برات این لباس رو خریده؟
بابام.

- بابات خودش خرید یا تو به بابات گفتی برات بخره؟
من گفتم.

- یعنی رفتی به بابات چی گفتی؟
گفتم من پیش دبستان خوب درس می‌خونم، تو هم برای من لباس اسپایدرمن و عکساش رو بگیر.
- خوب درس خوندی؟
آره، مامانم از خانمون پرسید.

- پس بعد از پرسیدن از خانمتون، بابات برای تو، جایزه لباس اسپایدرمن و عکس‌هاش رو گرفت؟
آره.

- عکس اسپایدرمن رو چه کار کردی؟
به دیوار اتاقم زدم.

- چیز دیگه‌ای هم از اسپایدرمن داری؟
آره.

- خوب چی داری؟
عروسکش، فیلمش، دفترش، پتوش، برچسبش.
- دفتر و پتوش یعنی چی؟
عکسش روی پتوی من و دفترم هست.
- خوب برچسب‌هاش چی هستن؟

کوچولو هستن، می تونی روی مدادت بزنی، بین من روی مادام دارم.

- فیلم اسپایدرمن رو هم دیدی؟
آره.

- می تونی به من بگی چه جور هست؟
مثل کارتونش هست، ولی کارای بد تو فیلم می کنن.

- کارهای بد یعنی چی؟
اسپایدرمن و اون دختره هم دیگه رو ماچ می کنن.
- مامان و بابات می گذارن که تو کارهای بد فیلم رو ببینی؟
نه.

- اگه نمی گذارن پس تو چه جور می ببینی؟
یه بار کنترل تلویزیون رو قایم کردم که نتونن کارای بد رو بزنی جلو.
- خوب مامان و بابات وقتی کارهای بد رو دیدن، چی کار کردن؟
دنبال کنترل می گشتن، مامانم عصبی شد و به بابام گفت که بره از دستگاه بزنه جلو.
- بابا رفت بزنه جلو؟

آره، مامانم سرم داد زد که برگردم و نبینم.
- پس تو نتونستی کارهای بد رو ببینی؟
چرا دیدم.

- چه جوری؟
مگه تو پشت به تلویزیون نشدی؟
چرا ولی از آینه ای که به دیوار زده بودن، می دیدم.
یعنی تو از آینه که جلوی تلویزیون زدن، داشتی بدون اجازه، کارهای بد رو می دیدی؟
آره.

- بعدش چی شد؟
مامانم با بابام دعوا کرد.
- برای چی دعوا کرد؟
مامانم می گفت دوباره کنترل رو کجا گذاشتی.
- تو به مامان و بابات گفتی که کنترل رو تو برداشتی؟
نه.

- خوب آرشام، آنیتا هم کارتون می بینن؟
آره.

- آنیتا چه کارتون هایی می بینن؟

فیتیله^۱.

- فیتیله رو از تلویزیون می‌بینه یا مامانت براش سی‌دی می‌گیره؟
تلویزیون.

- آنیتا، فیتیله رو دوست داره؟
آره.

- تو از کجا می‌دونی، آنیتا اون رو دوست داره؟
نمی‌دونم، مامانم می‌گه فیتیله خوبه.

- یعنی مامانت برای آنیتا فیتیله می‌گذاره؟
آره.

- آنیتا کارتونهایی رو که تو می‌بینی، می‌تونه ببینه؟
نه.

- چرا نمی‌تونه ببینه؟
مامانم نمی‌ذاره.

- چرا مامانت نمی‌گذاره؟
می‌گه کارتونام برای آنیتا خوب نیست.

- مامانت گفته که برای چی خوب نیست؟
نه.

- آرشام تو گوشی یا لبتاب داری؟
نه، ولی آپیید دارم.

- آپیید برای خودت هستش؟
آره.

- کی برات آپیید خرید؟
بابام.

- تو گفتی آپیید بخرن یا خودشون خریدن؟
مامانم گفت.

- مامانت چی گفت؟

به بابام گفتش که آرشام برای الفبا و درساش، آپیید می‌خواد.
- تو با آپیید چه کارهایی می‌کنی؟

۱. برنامه فیتیله از سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شود. در این برنامه سه مرد با نمایش بازی کردن و آواز خواندن، می‌کوشند تا نکات اخلاقی و مناسب سن کودکان را به آنها آموزش دهند.

- بازی می‌کنم، الفبا یاد می‌گیرم.
- می‌تونی بگی با آپید چی بازی می‌کنی؟
- اسپایدرمن.
- بازی اسپایدرمن چه جوری هست؟
- اسپایدرمن روی پشت بوم خونه‌ها می‌ره و آدم بدا رو می‌زنه تا به آدم بدتره برسه.
- آدم بدتره کی هست؟
- نمی‌دونم، فعلاً تو بازی ندیدمش.
- آرشام تا حالا تو هم مثل اسپایدرمن کسی رو نجات دادی؟
- آره.
- خوب کی رو نجات دادی؟
- آنیتا، مامانم، دوستانم.
- چه جوری این آدم‌ها رو نجات دادی؟
- مثلاً من مراقب آنیتا هستم که اونو ندزدن.
- اولین بار اسپایدرمن رو کجا دیدی؟
- روی کیف علی.
- علی همسن تو هست؟
- آره، با هم درس می‌خونیم.
- علی به تو چی گفت؟
- گفتش این اسپایدرمنه که قهرمانه قهرمان‌ها هست.
- بعد تو فهمیدی که اسمش اسپایدرمن هست؟
- آره.
- چی شد که تو از اسپایدرمن خوشت اومد؟
- چون اون قهرمانه قهرمانا بود.
- فقط چون قهرمانه قهرمان‌ها بود، تو از اسپایدرمن خوشت اومد؟
- نه، خوشگل هم بودش.
- آرشام تو دوست دیگه‌ای هم داری؟
- آره، عباس.
- می‌دونی عباس چه کارتون‌هایی رو می‌بینه؟
- اسباب بازی^۱ می‌بینه.

۱. این بازی، محصول کشور آمریکا است و در آن تعدادی اسباب بازی می‌توانند با یکدیگر صحبت کرده و صاحب خود را از گرفتاری‌های پیش آمده نجات دهند. بعضی از قسمت‌های کارتون شامل صحنه‌های نامناسب برای سن کودک است.



- اسم کارتونش اسباب بازی هستش؟
آره.
- به تو گفته که کارتون اسباب بازی، چه جوریه هست؟
می‌گه دوست داره که اسباب بازی‌هاش باهاش حرف بزنن.
- یعنی اسباب بازی‌های عباس، با اون حرف بزنند؟
آره.
- عباس خیلی ناراحت می‌شه که اسباب بازی‌هاش با خودش حرف نمی‌زنن؟
خیلی، یه بار گریه می‌کرد.
- چرا گریه می‌کرد؟
می‌گفت، چرا اسباب بازی‌ها با من حرف نمی‌زنن.
- عباس خیلی با اسباب بازی‌هاش حرف می‌زنه؟
آره، بعضی بچه‌ها به عباس می‌گن دیوونه.
- این حرف، حرف خوبی نیست، ولی چرا بچه‌ها به عباس این رو می‌گن؟
چون هر اسباب بازی رو که می‌بینن، شروع می‌کنن به حرف زدن باهاش.
- خوب آرشام چرا تو پتوی اسپایدرمن رو داری؟
چون می‌خوام با هم باشیم
- تو دوست داری با اسپایدرمن باشی یا اون هم دوست داره با تو باشه؟
اسپایدرمن دوست داره با من باشه.
- چرا دوست داره با تو باشه؟
چون کمکش می‌کنم.
- چه جوریه کمکش می‌کنی، مگه تو خواب نیستی؟
نه من بیدارم، اسپایدرمن کمک خواست، می‌رم کمکش.
- پس تو تمام شب بیداری و داری به اسپایدرمن کمک می‌کنی؟
آره.

- خوب اسپایدرمن از تو چه کمکی خواست؟

خواست بریم به دختر کوچولو رو نجات بدیم.

- اون دختر کوچولو رو نجات دادید؟

آره.

- چه جوری نجاتش دادید؟

نداشتیم دوچرخه به دختره بزنه (از مادر بزرگش جويا شدم و فهمیدم که کودک خوابش را برای من

تعریف می کند).

- بعد از نجات دختر کوچولو، اسپایدرمن چه کار کرد؟

خواست که با من یه تیم باشه.

- تو به اسپایدرمن چی گفتی؟

گفتم باشه دیگه.

- بعدش اسپایدرمن کجا رفت؟

رفت خونه اش.

- اسپایدرمن دوباره اومد که برید آدمها رو نجات بدید؟

آره.

- آرشام حاضری به جای رفتن با اسپایدرمن و نجات دادن آدمها، چه کاری بکنی؟

نمی دونم چی کار کنم، ولی اسپایدرمن باید باشه.

- یعنی فرقی نمی کنه چه کاری بکنی، مهم اینه که اسپایدرمن پیش تو باشه؟

آره.

- خوب فکر کن با اسپایدرمن بیرون رفتی، حالا می خواید با هم دیگه چه کارهایی بکنین؟

بریم با عشقامون بگردیم.

- مگه اسپایدرمن، عشق داره؟

آره.

- تو عشق اسپایدرمن رو از کجا دیدی؟

تو فیلمش.

- همون فیلمی که داشتی بدون اجازه نگاه می کردی؟

آره.

- عشق یعنی چی؟

کسی که قبول داره، من می تونم نجاتش بدم.

- عشق رو اولین بار کجا شنیدی؟

تو فیلم اسپایدرمن.



- توی فیلم کی می‌گه عشق؟
اسپایدرمن می‌گه باید عشقم رو نجات بدم.
- توی فیلم، دختره، اسپایدرمن رو قبول داره که می‌ره آدم‌ها رو نجات می‌ده؟
آره.
- خوب آرشام مگه تو هم عشق داری؟
آره.
- عشق تو کی هستش؟
مریم.
- کجا مریم رو دیدی؟
همسایمونه.
- آرشام، تو قبل از این که دوست اسپایدرمن بشی، اون موقع هم مریم عشقت بود؟
نه.
- می‌تونن بگی مریم چه جور عشقت شد؟
من دیدم مریم از گریه می‌ترسه و داره گریه می‌کنه. منم تار زدم و سریع رفتم نجاتش دادم.
- یعنی چه کار کردی؟
گریه رو نوازش کردم و رفتم.
- تو از گریه نمی‌ترسی؟
نه، مگه تام ترس داره.
- منظورت از تام، توی کارتون تام و جری هست؟
آره.
- مامانت نمی‌گه که گریه باعث می‌شه، آدم مریض بشه؟
چرا.
- ولی تو گوش نمی‌دی؟
نه.
- چرا گوش نمی‌دی؟
آخه اگه این جوریه، پس چرا صاحب تام مریض نمی‌شه.
- پس چون صاحب تام مریض نمی‌شه، ما هم مریض نمی‌شیم؟
آره.
- دوست داشتی به جای صاحب تام بودی؟
نه.

- چرا نه؟

چون صاحب تام یه زن سیاه و زشت و جیغ جیغو هستش.

- خوب بعد از این که مریم رو نجات دادی، چی شد؟

مریم هر وقت از هر چی می ترسه، من می رم و نجاتش می دم.

- تو و مریم تا حالا بیرون رفتین؟

نه.

- پس چه جوری همدیگه رو می بینین؟

مریم کارم داشته باشه، میاد دم خونمون.

- تو هم رفتی دم خونشون؟

نه.

- پس همه اش مریم میاد؟

آره، اون می خواد من نجاتش بدم، من که نمی خوام اون منو نجات بده که برم دم خونشون.

- مگه اسپایدرمن به سراغ آدمها نمی ره که نجاتشون بده؟

آره، ولی اونا خونشون آتیش می گیره، نه این که از گربه بترسن

- یعنی تو حاضری که بری توی آتیش، آدمها رو نجات بدی؟

آره.

- رفتن تو آتیش خطرناک نیست؟

چرا اسپایدرمن هم تو آتیش گیر می کنه و زخم می شه بدنش.

- تو هم حاضری زخمی بشی، ولی آدمها رو نجات بدی؟

آره.

- آرشام به نظرت جایی که اسپایدرمن زندگی می کنه، خوشگل هست؟

آره.

- چرا خوشگل هست؟

چون تو آمریکا همه خونه هاشون برجه.

- تو از کجا می دونی، همه خونه هاشون برج هست؟

چون اسپایدرمن از برجها تار می بنده و می ره.

- یعنی آمریکا خوشگل هستش؟

آره.

- چرا آمریکا خوشگل هست؟

برج دارن دیگه.



- ایران هم خوشگله؟
نه.
- چرا ایران خوشگل نیست؟
چون برج نداره.
- ولی ایران هم برج داره؟
مثل اونا خوشگل نیست.
- خوب آرشام دوست داری با دوست‌های خودت بازی کنی؟
آره، بازی اسپایدرمن.
- آرشام کی رو از اسپایدرمن بیش‌تر دوست داری؟
هیچ‌کی.
- یعنی اسپایدرمن رو از مامان و بابات بیش‌تر دوست داری؟
آره.
- چرا اون رو از مامان و بابات بیش‌تر دوستش داری؟
چون مثل اونا ترسو نیست و همش به فکر بقیه هستش.
- تو از کجا می‌دونی که مامان و بابات ترسو هستن؟
بابام می‌خواست بره دوستش رو ببینه، ولی مامانم نداشت.
- چرا نگذاشت؟
از دوستش خوشش نمی‌اومد.
- خوب بعدش چی شد؟
بابام از ترس مامانم نرفت.
- به نظر تو بابات باید می‌رفت؟
آره.
- چرا بابات باید می‌رفت؟
دوست مهم‌تر از هر کسی هستش، مثل من و اسپایدرمن.
- آرشام اسپایدرمن رو بیش‌تر دوست داری یا خواهرت آیتا؟

اسپایدرمن.

- چرا اسپایدرمن رو بیش تر دوست داری؟

چون مثل آیتنا ضعیف نیستش.

- دوستی داری که مثل اسپایدرمن دوستش داشته باشی؟

نه.

- چرا، تو که دوست‌ها رو بیش تر از بقیه دوست داشتی؟

آره، ولی باید مثل اسپایدرمن باشه.

- پس چون دوست‌ها رو مثل اسپایدرمن نیستن، دوستشون نداری؟

نه.

- برای دوست اسپایدرمن بودن باید چه کار کرد؟

باید به اسپایدرمن کمک کرد.

- یعنی هر کسی که به اون کمک کنه، دوست اسپایدرمن می‌شه؟

نه.

- چرا نه؟

باید مثل اسپایدرمن خوشگل باشه.

- بقیه مثل تو خوشگل نیستن؟

نه.

- پس تو چون خوشگلی و به بقیه کمک می‌کنی، دوست اسپایدرمن هستی؟

آره.

- اگر کس دیگه هم خوشگل باشه و هم به بقیه کمک کنه، دوست اسپایدرمن می‌شه؟

آره.

- باز هم ممنون دوست اسپایدرمن. خیلی خوب به سوال‌هام جواب دادی، ممنونم عزیزم.

(کودک با نشان دادن علامت اسپایدرمن برای تار انداختن، از من خداحافظی می‌کند).

۸- مصاحبه با آرمین ۶ ساله

... چرا می‌گی وقتی بزرگ شدی، می‌خوای بری آمریکا زندگی کنی، چرا توی خود ایران نمی‌مونی؟

آخه بن تن، اسپایدرمن و همه قهرمانا تو آمریکان.

- سلام پسر خوب. اسمت چیه؟

آرمین.

- چند سالته؟

شیش سالمه.

- مهد کودک رو دوست داری؟
آره.

- توی مهد دوست هم داری؟
آره، دوست زیاد دارم.

- کارتون هم می‌بینی؟
آره.

- آرمین تو چه کارتونی رو دوست داری نگاه کنی؟
بن تن رو خیلی دوس دارم.

- چرا دوستش داری؟
آخه بن تن خیلی قویه.

- چه کار می‌کنه که می‌گی قویه؟

بن تن یه ساعت داره که می‌زنه رو صفحه ساعتش، تبدیل به یه موجود عجیب و غریب می‌شه.

- تو هم دوست داری یه ساعت مثل ساعت بن تن داشته باشی؟

یه ساعت مثل ساعتش دارم، ولی هر چی می‌زنم روش، نمی‌دونم چرا کار نمی‌کنه.



- دلش رو از کسی نپرسیدی؟

از بابام پرسیدم.

- بابات چی گفت؟

بابام می‌گه بن تن یه موجود خیالیه، واقعیت نداره، ولی من می‌دونم که بن تن هست و وجود داره.

- دوست‌هات هم نظر تو رو دارن؟

آره. به نظر ما این ساعتایی که به ما می‌فروشن، واقعی نیست.

- اگه ساعتی که براتون خریدن، واقعی بود، با اون چه کار می‌کردی؟

همون کارایی که بن تن می‌کنه.

- مگه بن تن چه کار می‌کنه؟

به مردم کمک می‌کنه، با آدمای شرور و غریبه‌هایی که می‌خوان کره زمین رو از بین ببرن، مبارزه می‌کنه.

- آرمین به نظر تو آدم‌های شرور و غریبه‌ها برای کدوم کشور هستن؟
آمریکا.

- چرا؟

چون تو تلویزیون و خیابونا می‌شنوم که همش می‌گن مرگ بر امریکا.

- به نظرت چرا می‌گن مرگ بر امریکا؟

آخه بابام می‌گه امریکایی‌ها مثل آدمای شرور که می‌خوان کره زمین رو نابودکنن، اونا می‌خوان ایرانیا رو از بین ببرن.

- به نظر تو هم همین طوره؟

نه.

- پس نظر تو چیه؟

من فکر می‌کنم، امریکایی‌ها خیلی خوبن، اونا نمی‌خوان ایرانیا رو نابود کنن.

- دوست‌های تو چه نظری دارن؟

اونا مٹ من فکر می‌کنن.

- چرا همچین نظری دارین؟

آخه بن‌تن که آمریکاییه، به کسایی که مظلومن کاری نداره.

- به نظر تو ایران کشور مظلومیه؟

آره.

- چرا، از چه نظر مظلومه؟

نمی‌دونم، بابام می‌گه مظلومه.

- دوست‌های تو چی، اون‌ها هم می‌گن ایران کشور مظلومیه؟

آره.

- آرمین توگفتی که دوست داری بزرگ شدی بری آمریکا، به من می‌گی برای چی؟

چون بن‌تن و اسپایدرمن اونجان.

- یعنی اگه بن‌تن و اسپایدرمن توکشور چین بودن، تو چین می‌رفتی؟

نه، من می‌دونم که بن‌تن و اسپایدرمن امریکایی‌ان.

- یعنی تو فقط به خاطر بن‌تن و اسپایدرمن می‌خوای بری آمریکا؟

نه.

- پس برای چی می‌خوای امریکا بری؟

چون که مدرسه‌های اونجا دخترا و پسرا با همن، ماشیناش باکلاسن، شهر بازیاش از اینجا بزرگ‌تره.

- اگه توی ایران هم مدرسه‌هاش پسرا و دخترا با هم باشن، بعد از اون ماشین باکلاسا توی ایران هم بسازن، شهر بازی‌هاش رو هم مثل اونجا بزرگ بسازن، تو دیگه امریکا نمی‌ری و ایران می‌مونی؟ نه، من می‌خوام برم آمریکا.
- چرا، همون چیزهایی که دوست داری، اینجا هم همون‌ها رو داشته باشیم، باز می‌ری؟ آره، اولش چون که امریکا کشور قهرمانای منه، بعدشم اول اینا رو آمریکا داشت، اگه اینجا بسازن اونا رو، این کارشون می‌شه تقلب کردن.
- خوب مگه چی می‌شه، یه چیز خوب رو می‌تونن تقلب کنن دیگه؟ نه، اینجا اگه می‌تونن یه چیز دیگه بسازن، ماها ازشون خوشمون بیاد.
- مثلاً اینجا چی بسازن که تو خوشت بیاد و نری آمریکا؟ هر چی بسازن من بزرگ شدم می‌رم آمریکا.
- بابا و مامانت هم دوست دارن با تو بیان آمریکا؟ بابام آره، ولی مامانم می‌گه نه.
- چرا مامانت می‌گه نه؟ آخه می‌گه من دل‌م برای خانواده‌ام تنگ می‌شه.
- بابات چرا دوست داره بره آمریکا؟ بابام می‌گه پول اونجا خیلی با ارزش‌تر از پول ایرانه. بابام می‌گه این پولی که اینجا درمیارم، اگه تو امریکا درمیارم، می‌تونیم کلی باهاش وسیله‌های خوب بخریم.
- اگه مامانت راضی نشه باهاتون بیاد امریکا، تو و بابات می‌رین؟ بابام داره مامانمو راضی می‌کنه.
- اگه راضی نشد چی؟ باز می‌بریمش. اگه اونجا زندگی کنه، اصلاً دوس نداره بیاد ایران.
- چرا؟ چون اونجا همون جوریه که مامانم دوس داره.
- چه جوریه مگه؟ مامانم از این که به لباس پوشیدنش گیر بدن خوشش نیاد. تو آمریکام کسی به لباس پوشیدن آدم‌ها کاری نداره. هر کسی می‌تونه لباسایی رو که دوس داره رو بپوشه. کلی هم بهمون خوش می‌گذره.
- مگه مامانت چه جور لباس پوشیدنی رو دوست داره؟ از اون لباسایی که خانم‌های خارجی می‌پوشن دیگه.
- گفتی دوست‌های تو هم بزرگ شدن، می‌خوان برن آمریکا، اون‌ها رو می‌دونی برای چی می‌خوان برن؟

پارسا خیلی شکموه، اون جا هم از این ساندویچا و شکلاتای بزرگ درست می‌کنن که پارسا عاشقشونه. امیرم می‌خواد دکتر شه، برای همین می‌خواد بره اونجا درس بخونه. میلادم می‌گه می‌خوام برم آمریکا درس بخونم پلیس شم و مٹ اسپایدرمن با آدمای بد بجنگم. علی خیلی بچه‌ی ترسواییه. می‌گه بریم آمریکا دیگه از این که کشورمون می‌خواد جنگ بشه نمی‌ترسیم (می‌خندد).

- دوستت پارسا فقط به خاطر ساندویچ و شکلاتای آمریکا می‌خواد بره اون جا؟
آره خاله، پارسا خیلی شکموه، بعدشم عشق بن‌تن هم هس، می‌گه می‌رم اون جا هم غذای خوشمزه می‌خورم، هم با بن‌تن می‌ریم با دشمنای جنگیم.

- امیر چرا اینجا درس نمی‌خونه که دکتر بشه؟
دایی امیر داره دانشگاه آمریکا درس می‌خونه، می‌گه که اون جا دانشگاهاش خیلی بهتر از ایرانه، امیرم می‌گه من می‌رم اون جا یه دکتر خوب می‌شم.

- میلاد چرا اینجا رو دوست نداره؟
میلاد تو یه فیلمی پلیسای آمریکا رو دیده، هم از لباساشون خوشش اومده، هم از کاراشون. می‌گه برم اونجا درس بخونم، مٹ پلیسای اونجا می‌شم، بعدشم مٹ اسپایدرمن با آدمای بد می‌جنگم.

- علی هم که فقط از جنگ می‌ترسه؟
آره این جوریه که خودش می‌گه، ولی باباشم تو آمریکا یا کانادا نمی‌دونم کدومشونه، کار پیدا کرده، می‌خوان برن اون جا.

- تو دوست نداری مثل امیر و میلاد رفتی آمریکا، درس بخونی؟
چرا دیگه، وقتی رفتم اون جا درس‌م می‌خونم، منم می‌خوام مٹ میلاد پلیس شم.

- تو چرا می‌خوای پلیس بشی؟
مٹ اسپایدرمن آدمای بدکار رو دستگیر کنم، اونا رو تنبیه کنم.

- اگه تو جای بن‌تن بودی، با آدم‌های شرور چه کار می‌کردی؟
با قدرتم یه چیزی می‌ساختم که وقتی بهشون اشاره می‌کردم، ذوب بشن.

- دوست‌های تو هم مثل تو با دشمن‌ها برخورد می‌کنن؟
آره، ما همه کارامونو با هم انجام می‌دیم.

- اگه توی کوچه که بازی می‌کنی، یه نفر بیاد به خاطر سر و صدات بزنه تو گوشت، تو چه کار می‌کنی؟

می‌زنمش.

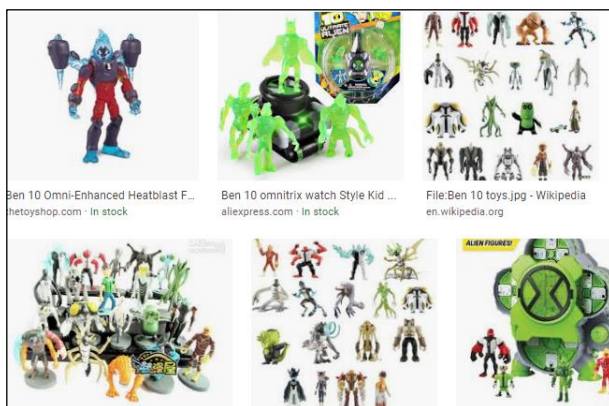
- اگه زورت بهش نرسه چی؟

با دوستانم می‌زنیمش.

- این که کسی رو بزنی کار خوبییه؟

نه، اما اگه کسی منو بزنه، منم می‌زنمش.

- تو این کار رو از کی یاد گرفتی؟
بن‌تن.
- تو با چه دستگاهی بن‌تن می‌بینی؟
کامپیوتر.
- برای خودته؟
نه برا بابامه، به منم اجازه می‌ده، گاهی ازش استفاده کنم.
- تو با کامپیوتر بازی هم می‌کنی؟
آره.
- چه بازی‌هایی توی کامپیوتر داری؟
بازی‌های بن‌تنی.
- خودت بازی‌ها رو دانلود می‌کنی یا کسی برات دانلود می‌کنه؟
خودم بلدم.
- دوست‌های تو هم بلدن با کامپیوتر کار کنند؟
آره، یکی از دوستانم بلد نبود، من بهش یاد دادم.
- وقتی بن‌تن رو می‌بینی، اداش رو هم در میاری؟
وقتی دارم می‌بینم نه، ولی وقتی تموم شد، آره.
- وقتی اداش رو در میاری، چه حسی داری؟
خیلی انرژی می‌گیرم.
- انرژیت رو چه طوری تخلیه می‌کنی؟
بابام یه کیسه بوکس برام خریده، می‌رم به اون مشت می‌زنم، بالا و پایینم می‌پرم.
- شده تا حالا وقتی بن‌تن رو دیدی، به جای کیسه بوکس بری یه آدمی رو بزنی؟
نه.
- بیش‌تر پیش چه کسانی ادای بن‌تن رو در میاری؟
پیش دوستانم.
- وقتی با دوست‌هات هستی، با هم بازی بن‌تن رو هم انجام می‌دید؟
آره.
- توی دوست‌های تو کسی هست که از بن‌تن خوشش نیاد؟
نه، همه دوستانم از بن‌تن خوششون میاد.
- چه وسایلی از بن‌تن رو داری؟
یه کیف و کفش و با دو تا تیشرت دارم که عکس بن‌تن روشه.



- این‌ها رو کی برات خریده؟

مامانم.

- خودش برات خریده یا این که تو ازش خواستی؟

من خواستم.

- با گریه خواستی یا خیلی مؤدبانه به مادرت گفتی که برات بخره؟

خیلی مؤدبانه گفتم.

- اگه مادرت برات نمی‌خرید، چه کار می‌کردی؟

خودم پول جمع می‌کردم، برای خودم می‌خریدم.

- اگر توی دوست‌های تو کسی باشه که از بن‌تن خوشش بیاد، ولی وسیله‌ای ازش نداشته باشه،

اذیتش می‌کنین؟

نه برا چی. من دوستانمو خیلی دوس دارم، برا یه وسیله اذیتشون نمی‌کنم.

- بن‌تن همیشه توی مبارزاتش موفق می‌شه؟

آره، همه‌اش رقیباشو شکست می‌داد تا این که وقتی داشت با مرد آتشین می‌جنگید، ساعتش شکست،

دیگه نتونست با موجودات ترسناک مبارزه کنه.

- این که تمام قدرت بن‌تن وابسته به ساعتشه، تو رو نسبت به اون دلسرد نمی‌کنه؟

نه، هر کسی باید یه سلاحی داشته باشه.

- تو چه سلاحی برای مبارزه داری؟

یه بار تو یه مغازه‌ای پنجه بوکس دیدم، به بابام گفتم برام بخره، گفت نه.

- چرا؟

گفت به درد تو نمی‌خوره.

- تو بعدش چه کار کردی؟

گریه کردم. فک کردم اگه گریه کنم برام می‌خره، اما نخیرید.

- چرا می‌خواستی پنجه بوکس برای خودت بخری؟
- آخه اون رو دست یکی از دوستانم دیدم، ازش خوشم اومد.
- دوستت برای چی پنجه بوکس خرید؟
- نخریدم... اون داداشش خیلی قلدرد، همچین وسیله‌هایی داره، اونم از وسایل داداشش برداشت.
- حالا که بابات برات پنجه بوکس نخرید، به جاش از چی استفاده می‌کنی؟
- اگه کسی اذیتم کرد؟
- آره.
- مشت می‌زنم.
- مشتت درد نمی‌گیره؟
- نه، من مٹ بن تن قویم.
- اگه برات پنجه بوکس می‌خریدن، می‌خواستی با اون چه کار کنی؟
- هرکسی اذیتم کرد با اون بزمن توی صورتش.
- اگه با پنجه بوکس بزنی به صورت کسی، خون بیاد، ناراحت نمی‌شی؟
- نه حقش بود، می‌خواست اذیتم نکنه.
- دوست‌هات هم مثل تو اگر کسی اذیتشون کرد، همین جور خشن جواب اون رو می‌دن؟
- نه، اگه کسی اذیتشون کرد، میان به من می‌گن.
- بابا و مامانت به خاطر این که تو پرخاشگری داری، چیزی بهت نمی‌گن؟
- نه.
- تو به خودت نمی‌گی اگر کسی اذیتت کرد، می‌تونی با حرف زدن با اون از خودت دفاع کنی و همه‌اش لازم نیست بزنیشون؟
- نه، با حرف زدن نمی‌شه چیزی رو حل کرد.
- تو برای این که بن‌تن با دشمن‌ها و رقیب‌هاش می‌جنگه و مبارزه می‌کنه، یاد گرفتی اگر کسی اذیتت کرد، جوابش این هست که بزنیش؟
- آره.
- اگه یه روزی به کارتون بن‌تن دیگه اجازه پخش ندن، تو به جاش چی رو دوست داری ببینی؟
- اسپایدرمن.
- چرا اسپایدرمن رو دوستش داری؟
- آخه خیلی قویه.
- چرا می‌گی قویه؟
- چون خیلی قدرت داره. همه دشمناشم شکست می‌ده.

- از اسپایدرمن چه چیزهایی یاد گرفتی؟
- از بیگناها در برابر خطر دفاع کنم.
- تو هم دوست داری مثل اسپایدرمن از افراد بی‌گناه دفاع کنی؟
- آره.
- چه قدر دوست داری خودت رو مثل اسپایدرمن کنی؟
- خیلی. من برای تولد امسال، تم اسپایدرمن رو سفارش دادم. همه دوستانم لباس مرد عنکبوتی پوشیده بودن.
- دوست‌های تو هم برای تولدشون، تم اسپایدرمن رو سفارش می‌دن؟
- آره.
- اگه تو به جای تم اسپایدرمن، تم شهید فهمیده رو سفارش می‌دادی، دوست‌های تو بهت چی می‌گفتن؟
- شهید فهمیده! شوخی می‌کنی (می‌خندد).
- نه، می‌خوام بدونم نظر دوست‌های تو راجع به تم یه شهید چیه؟
- معلومه خوب، مسخره‌ام می‌کردن.
- برای چی باید مسخره‌ات کنن، اسپایدرمن یه قهرمانه، شهید فهمیده هم یه قهرمانه، فرقشون چیه؟
- برای من تم یه شهید خوب نیست، دوستانم می‌دونم به نظرشون مسخره میاد. بعدشم برای من اسپایدر یه قهرمانه فقط.
- می‌توننی بهم بگی تو به چه کسانی می‌گی قهرمان؟
- کسایی که قدشون بلنده. هیکلشون گنده هست. زورشونم زیاده.
- فرض کن دوست‌های تو از اسپایدرمن و بن‌تن خوششون نمی‌اومد و تو تم تولدت این‌ها رو سفارش می‌دادی، بهت چی می‌گفتن؟
- نمی‌دونم... همه دوستانم اونا رو دوششون دارن.
- اگر یکی از دوست‌های تو پول نداشت تا لباس مرد عنکبوتی رو بخره چی؟
- من به مامانم گفتم که دو تا لباس اضافه بخره تا کسی که نداره بپوشه.
- تو تا حالا به این فکر کردی که اسپایدرمن چه طوری خودش رو به سقف آویزون می‌کنه؟
- یه قدرتی داره که می‌تونه دستاشو بچسبونه به سقف.
- تو هم می‌توننی این کار رو انجام بدی؟
- یه بار می‌خواستم همین کار رو با دیوار کنم تا خواستم از دیوار بالا برم، نشد افتادم زمین.
- پس چرا وقتی اسپایدرمن می‌چسبه به سقف، نمی‌افته؟
- چون اون یه مرد عنکبوتیه.
- می‌دوننی چرا بهش می‌گن مرد عنکبوتی؟
- آره، چون یه عنکبوت نیشش زد.
- تو هم می‌خوای یه عنکبوت پیدا بشه تو رو نیش بزنه تا تو هم مثل اسپایدرمن بشی؟

نه.

- چرا؟

اگه عنكبوت منو نیش بزنه، من می میرم.

- پس چرا اسپایدرمن نمرد؟

چون اون خیلی قویه، نیشش فقط باعث شد اون به یه مرد عنكبوتی تبدیل شه.

- فکر می کنی تو مثل اسپایدرمن قوی نیستی؟

هستم، ولی نه به اندازه اون.

- چرا فکر می کنی به اندازه اون قوی نیستی؟

آخه اون زورش به همه می رسه.

- دوست‌های تو هم اسپایدرمن رو قوی تر می دونن؟

دوستام می گن منم قویم، مثل اسپایدرمن.

- چرا؟

آخه همش کسی اذیتشون کرد، من می رم می زنشون.

- اسپایدرمن همیشه تنها هست؟

نه، همه‌اش با دوس دختراش بود.

- از کجا می دونی اون دختره، دوست دختر اسپایدرمنه؟

معلومه دیگه، نمی تونه زنش باشه، آخه هر دفعه با یه دختره می گرده، ولی وقتی با یکی هس، با کسی

نیست، فقط با یه دونه می گرده.

- می شه به من بگی دوست دختر یا دوست پسر که می گن یعنی چی؟

نمی دونی خاله؟

- نه درست، می شه بهم بگی منم بدونم؟

دوس دختر ینی دختری که با یه پسره دوسته، ولی خانواده‌ها خبر ندارن.



- تو هم دوست داری، مثل اسپایدرمن دوست دختر داشته باشی؟

دارم. می خوام مثل اون به دوس دخترام وفادار باشم.

- یعنی چی که می خوای بهشون وفادار بمونی؟

- ینی وقتی با یه نفر دوستم، با دختر دیگه‌ای دوست نشم.
- چه طوری به این فکر رسیدی که به دوست دخترت وفادار باشی؟
- آخه اگه با یه دختری دوست باشم، با یه دختر دیگه‌ام دوست بشم، بعد هر دوتاشون بفهمن، موهامو می‌کنن (می‌خندد).
- تو مگه چند تا دوست دختر داری؟
- فعلن یه دونه.
- دوست‌های تو هم مثل تو دوست دختر دارن؟
- آره، یکیشون داره.
- دوستت هم به دوست دخترش وفاداره؟
- آره. مث اسپایدرمن.
- مامان و بابات می‌دونن که تو دوست دختر داری؟
- نه.
- اگه بدونن چه کار می‌کنن؟
- نمی‌دونم.
- مامانت درباره این که اسپایدرمن دوست دختر داره، باهات حرفی نمی‌زنه؟
- چرا می‌گه که اسپایدرمن خیلی با دخترا دوست می‌شه.
- بعد مامانت نمی‌گه که این کار خوبی نیست؟
- می‌گه، برا همین منم بهشون نمی‌گم که دوس دختر دارم.
- تو هم مثل اسپایدرمن از دوست دخترت محافظت می‌کنی؟
- آره، نمی‌ذارم کسی اذیتش کنه.
- اگه کسی اذیتش کرد، چه کارش می‌کنی؟
- با سنگ می‌زنم سرشو می‌شکنم.
- اگه با سنگ بزنی که طرف می‌میره.
- کسی که دوس دختر منو اذیت می‌کنه، باید بمیره.
- دلیل این که دوست دختر گرفتی رو می‌تونی به من بگی؟
- آخه من یه دونه بچه مامان و بابامم، تنهام. مامان و بابام روزا می‌رن سرکار، منم تو خونه حوصله‌ام سرمیره، برا همین با دختری که تو مه‌د با همیم، دوست شدم.
- اون هم مثل تو تنها هست؟
- آره.
- چرا وقتی تنها هستی با پسرها بازی نمی‌کنی؟
- آخه اسپایدرمن وقتی حوصله‌اش سرمیره، می‌ره پیش دوس دخترش.

- نمی‌گی اگه مامان و باباش بفهمن، هر دوتاتون رو دعوا می‌کنن؟
اگه دعوامون کردن، من دست دوس دخترمو می‌گیرم و با هم فرار می‌کنیم.
- این که فرار کنین رو از کی یاد گرفتی؟
از توی یه فیلمی که تو ماهواره می‌داد.
- این که فرار کنی کار خوبییه؟
نه.
- پس به جای فرار کردن چه کار می‌کنی؟
باید پای کاری که کردم و ایستم، مثل بن‌تن و اسپایدرمن.
- پس چرا اول گفتی فرار می‌کنم؟
آخه اینجا نمی‌ذارن حرفمو بزنم، فقط حرف خودشونو می‌زنن.
- تو دوست داری کجا بری که به حرفت احترام بگذارن؟
همون کشوری که بن‌تن و اسپایدرمن اون جا هستن.
- اون‌ها مال کدوم کشور هستن؟
فک کنم آمریکا.
- یعنی دوست داری بری آمریکا؟
آره.
- تو که گفتی آمریکا دشمن ایرانه؟
من نگفتم، تو تلویزیون می‌گن. بن‌تن هم با آدمای بد آمریکا می‌جنگه.
- به نظرت چرا می‌گن آمریکا دشمن ایرانه؟
برا این که بابام می‌گه امریکا ما رو تحریم کرده.
- تو می‌دونی تحریم یعنی چی؟
ینی این که نذاره ما وسیله‌ای که نمی‌تونیم تو ایران بسازیمو از خارج بگیریم.
- این‌ها رو کی بهت یاد می‌ده؟
از تو اخبارا شنیدم.
- از این که می‌گن کشوری که بن‌تن و اسپایدرمن اونجا زندگی می‌کنن، دشمن ایرانه، تو ناراحت نمی‌شی؟
نه.
- چرا؟
آخه دروغه.
- چرا می‌گی دروغه؟

وقتی بن تن و اسپایدرمن که آمریکاییان با آدمای بد می‌جنگن، به مردمای بی‌گناه کمک می‌کنن، چه طوری می‌تونه کشورشون بد باشه.

- فقط برای این که بن تن و اسپایدرمن آمریکایی هستن، تو فکر می‌کنی حرف‌هایی که در مورد کشور آمریکا می‌زنن دروغه؟
آره.

- دوست‌های تو هم مثل خود تو فکر می‌کنن؟
آره. ما هممون تصمیم گرفتیم وقتی بزرگ شدیم، بریم آمریکا.

- برای چی می‌خوایین برین امریکا؟
می‌خواییم بریم اونجا زندگی کنیم.

- خانواده‌های خودتون رو هم همراهتون می‌برین؟
آره.

- اگه خانواده همراه تو نیاین، اون وقت تو فقط به خاطر اسپایدرمن و بن تن می‌ری آمریکا؟
اگه نیان... الان نمی‌رم، بزرگ شدم می‌رم، همیشه‌ام بهشون سرمی‌زنم یا شایدم نظرشون رو عوض کردم، بردمشون با خودم (خنده).

- رفتی آمریکا، می‌ری پیش بن تن و اسپایدرمن.

اگه تا اون موقع زنده باشن، آره، خیلی دوس دارم از نزدیک بینمشون.

- تو فکر می‌کنی که اون‌ها واقعیت دارن؟
فکر نمی‌کنم، می‌دونم.

- از کجا می‌دونی؟

می‌دونم دیگه.

- دوست‌های تو هم می‌گن که اون‌ها وجود دارن؟
آره.

- چرا وقتی بزرگ شدی می‌خوای بری آمریکا زندگی کنی، چرا توی خود ایران نمی‌مونی؟
آخه همه قهرمانا تو آمریکان.



- چرا می‌گی همه قهرمان‌ها توی آمریکا هستن، مگه ایران قهرمان نداره؟
نداره دیگه. بن‌تن آمریکاییه. اسپایدرمن هم آمریکاییه.
- چرا ایران قهرمان نداریم؟ آرش کمانگیر به نظرت قهرمان نیست؟
نشنیدم تا حالا اسمشو... .
- تو بمون ایران یه قهرمان شو. نمی‌خوای اولین قهرمان کشورت بشی؟
نه، من ایرانو دوس ندارم.
- چرا از ایران خوشت نمیاد؟
آخه با کشوری که من خوشم میاد، دوس نیست.
- اگه یه روزی ایران و آمریکا با هم صلح کنن، باز هم دوست داری بری امریکا؟
نمی‌دونم به اون روز فکر نکردم.
- دوست‌های تو هم مثل تو کشور آمریکا رو از ایران بیشتر دوست دارن؟
آره.
- آرمین اگر اختلاف‌های آمریکا و ایران بیش‌تر بشه و با هم جنگ کنن، تو از کدوم کشور دفاع می‌کنی؟
خوب معلومه آمریکایا.



- اگه دوست‌های تو طرف کشوری رو که توش زندگی می‌کنن رو بگیرن و ازش دفاع کنن، اون وقت چه کار می‌کنی؟
هیچی، هر کس می‌تونه هر طور خواست، باشه.
- از کارشون ناراحت نمی‌شی؟
می‌شم، ولی نه زیاد.
- اگه دوست‌های تو مقابلت قرار بگیرن چی؟
کاری باهاشون ندارم، به بقیه هم می‌گم که نکشنشون.
- اگه اون‌ها به حرف‌هاش گوش نکنن و دوست‌هاش رو بکشن چی؟
اونا رو می‌کشم.
- پس تو دوست‌های خودت رو دوست داری؟
آره، مگه می‌شه دوستشون نداشته باشم.

- تو دوست داری وقتی می‌ری آرایشگاه، موهات رو کوتاه کنی، چه مدلی بزنی؟
م م موهای بن‌تن. من عاشق مدل موهاشم.
- دوست‌های تو هم از مدل موهای بن‌تن خوششون میاد؟
آره، مگه می‌شه خوششون نیاد.
- به نظر تو بن‌تن یا اسپایدرمن نماز هم می‌خونن؟
نه، اونا به این چیزا اعتقاد ندارن.
- چرا؟
چون خارجین.
- تو چی، نماز می‌خونی؟
نه.
- تو چرا؟
به خاطر این که بن‌تن و اسپایدرمن نمی‌خونن.
- فقط به خاطر این که اونا نمی‌خونن تو هم نمی‌خونی، بابا و مامانت هم نماز نمی‌خونن؟
مامانم می‌خونه، ولی بابام نه.
- پس از بابات هم یاد گرفتی؟
(می‌خندد) نه، از بن‌تن یاد گرفتم.

۹- مصاحبه با نویان ۶ ساله

- ا برش‌ها ... وسیله بیش‌تر دارن، قوی‌ترن، تفنگ دارن، اسپایدرمن تارش تموم می‌شه یا حمله نمی‌کنه یا تار نمی‌اندازه، ولی جوکر هی شلیک می‌کنه، هیشکی هم نمی‌تونه شکستش بده.
- اسمت چیه پسر خوب؟
نویان.
 - چند سالته آقا نویان؟
۶ سالمه.
 - آقا نویان تو چه کارتونهایی رو دوست داری؟
من کارتون ابرشور و ابر قهرمانان رو دوست دارم.
 - چه ابر قهرمان‌ها و ابر شوری رو دوست داری؟

جوکر^۱، هارلی کوین^۲ و

۱. جوکر یک فیلم سینمایی آمریکایی در ژانر تریلر روان‌شناختی به نویسندگی، تهیه‌کنندگی و کارگردانی تاد فلیپس است که در سال ۲۰۱۹ اکران شد. فیلم‌نامه این فیلم توسط خود فلیپس با همراهی اسکات سیلور برپایه شخصیت ابرشور جوکر از دی‌سی کامیکس نوشته شده‌است.

داستان فیلم در سال ۱۹۸۱ و شهر گاتهام سیتی رخ می‌دهد و داستان زندگی کم‌دین شکست‌خورده‌ای به نام آرتور فلک را دنبال می‌کند که بعد از تجربه‌های تلخ متعدد وارد دنیای جرم و جنایت شده و با لقب جوکر به شهر بازمی‌گردد. در آغاز آرتور به عنوان دلقک در مهمانی‌های مختلف ظاهر شده و خرج خود را این‌گونه درمی‌آورد. گاتهام با جرم و جنایت‌های سازمان‌یافته مواجه شده و فقر و بی‌کاری مردم شهر از جمله آرتور را آزار می‌دهد. آرتور به یک اختلال عصبی ناخوشتنداری عاطفی دچار است و در مواقعی که کنترل خود را از دست می‌دهد، به طرزی هیستریک می‌خندد. آرتور که در وضعیت بدی به سر می‌برد، بعد از وقایع متعدد از جمله مورد حمله قرار گرفتن توسط سارقان گاتهام، تصمیم می‌گیرد که زندگی خود را تغییر دهد که این اقدامات او به مرور منجر به شورش مردم فقیر علیه ثروتمندان در گاتهام می‌شود.

واکین فینیکس نقش جوکر را در این فیلم بازی کرده‌است؛ بدین ترتیب او بعد از سزار رومرو، جک نیکلسون، هیث لجر و جرد لتو پنجمین شخصی است که در یک اثر سینمایی این نقش را ایفا کرده‌است. رابرت دنیرو، زازی بیتز، فرانسیس کانروی و مارک مارون دیگر بازیگران فیلم هستند.

هم‌زمان با اکران فیلم که با کسب چند جایزه مطرح سینمایی و فروش میلیاردی فیلم توام بود، انتقاداتی نسبت به مضامین و صحنه‌های خشونت‌آمیز فیلم و احتمال تقلید از آن در دنیای واقعی مطرح شد که واکنش‌های بسیاری به دنبال داشت. بعد از موفقیت فیلم در گیشه، برادران وارنر دستور ساخت دنباله فیلم را صادر کرد. برادران وارنر اعلام کرد که جوکر قرار است شروعی بر دنیای سینمایی دی‌سی بلک باشد که تمرکز آن بر روی ساخت آثار کم‌بودجه با درجه سنی بالا است که درون‌مایه تاریک و تجربی دارند. بعد از موفقیت گسترده فیلم در گیشه، فلیپس در پاسخ به پرسش‌های طرفداران مبنی بر ساخت دنباله اعلام کرد که فقط در صورتی حاضر به ساخت دنباله است که فینیکس (بازیگر نقش جوکر) پروژه را قبول کند. در اکتبر ۲۰۱۹، فینیکس در مصاحبه با پیتر ترورز و در پاسخ به این سؤال که آیا علاقه به تکرار این نقش دارد یا خیر گفت: «این نقش رؤیایی است و من نمی‌توانم درباره آن فکر نکنم. رفتن دوباره به سوی جوکر می‌تواند جالب باشد» (برگرفته از دانشنامه ویکی‌پدیا).

۲. هارلی کوین یک شخصیت خیالی ضدقهرمان در کتاب‌های کامیک آمریکایی منتشر شده توسط دی‌سی کامیکس است که اغلب با شخصیت ابرقهرمان بت‌من مرتبط است.

هارلین کوینزل سابقاً به کار روان‌شناسی در بیمارستان آرکهام واقع در گاتهام سیتی می‌پرداخت. یکی از بیماران او فردی به نام جوکر بود که تمام اسرار خود را برای او بازگو کرد و در نهایت هارلین شیفته این شاهزاده جنایت‌کار دلقک شد. هارلین کوینزل نامش را به هارلی کوین تغییر داد، دستیار جوکر شد و به او در فرار کردن از بیمارستان آرکهام کمک کرد. او چندین بار با دیگر دوستان ابرشور خود شامل زن گربه‌ای و پویزن‌آی‌وی همکاری کرده است، که بعدها این سه نفر تشکیل تیمی با عنوان سپرن‌های گاتهام سیتی دادند. پال دینی و بروس تیم، در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۲، هارلی کوین را وارد داستان‌های بت‌من کردند تا مکمل مؤنث جوکر باشد. هارلین کوینزل یکی از انترن‌های بیمارستان آرکهام بود. پس از بستری شدن جوکر در بیمارستان، او مجذوب جوکر شد و داوطلب شد تا او را روان‌تحلیل‌گری کند. در طول جلسات روان‌درمانی، دلباخته جوکر شد و او را کمک کرد تا از بیمارستان بگریزد. جوکر پس از مبارزه با بت‌من، به آرکهام بازگردانده شد. وقتی هارلین دید که جوکر مجروح شده، عقلش را از دست داد. شغلش را رها کرد، لباس دلقک پوشید، نامش را به هارلی کوین تغییر داد و همدست جوکر شد.

هارلی در ابتدا دارای هیچ‌گونه قدرت واقعی نبود و تنها توسط هوش بالای خود در رشته روان‌تحلیل‌گری آموزش دیده بود. با این حال پس از تلاش ناموفق جوکر برای منفجر کردن او در یک راکت، از دوستش پویزن‌آی‌وی معجون دریافت کرد. این

ددپول^۱ با بت من^۲ و اسپایدرمن و همینا.

معجون باعث افزایش قدرت، سرعت، چابکی و مصونیت او در برابر بیماری‌ها و همچنین توانایی زوددرمانی جزئی شد. هارلی رزمی‌کاری حرفه‌ای محسوب می‌شود که اغلب هنرهای رزمی خود را با حرکات آکروباتیک ترکیب می‌کند.

او همچنین ژیمناست بسیار ماهر و تماشایی به‌شمار می‌رود. هارلی از سلاح‌ها و ابزارک‌های منحصر به فرد و عجیب و غریب نیز استفاده می‌کند که از آن‌ها می‌توان به پتک سنتی یا یک اسلحه دستی با چوب پنبه‌ای در آن اشاره کرد. قدرت او به مراتب بیشتر از انسان‌های فانی است، اما دارای قدرت بدنی بیش از هر ورزشکاری در سطح المپیک است. به‌طور مثال، او قادر به ضربه فنی انسان‌های معمولی تنها با دو ضربه مشت یا یک لگد است. علاوه بر این هارلی استاد تغییر چهره به‌شمار می‌رود و توانایی تغییر قیافه نقش مهمی در به انجام رساندن جنایات او ایفا می‌کند. او در مناسبت‌های مختلف خود را شبیه به یکی از دارودسته روکر، منشی، تهیه‌کننده فیلم، افسر پلیس، خواننده اپرا، مهماندار هواپیما و زندانبان در می‌آورد (برگرفته از دانشنامه ویکی‌پدیا).

۱. ددپول یک ضدقهرمان است. وید ویلسون به عنوان فردی عادی در خانواده‌ای بسیار از هم گسیخته، در شهری کوچک واقع در ایالت اوهایو به دنیا آمد. مادرش در اثر ابتلا به سرطان درگذشت و پدرش نیز به دست یکی از دوستانش در حالت مستی کشته شد. او در دوران نوجوانی از خانه فرار کرد و در سراسر کشور نقل مکان می‌کرد، و در حالی که از چندین منبع مختلف آموزش‌های نظامی می‌دید، تصمیم گرفت به یک مزدور تبدیل شود. او هرگاه مشکلی در مأموریت‌ها رخ می‌داد، مدام اقدام به تغییر هویت خود می‌کرد.

اطلاعات کمی از فعالیت‌های ویلسون در نقش یک مزدور وجود دارد، در برهه‌ای از زمان او در طنجه مراکش فعال بود که در آنجا با زنی به نام فرانسی آشنا شد. هنگامی که رابطه بین آن‌ها سرد شد، ویلسون به سراسر قاره آسیا سفر کرد و در ژاپن به استخدام یک گروه تبه‌کار تحت نام «باس» در آمد که مأموریت او نفوذ در زمین مسابقه کشتی ژاپنی سومو، متعلق به گروه جنایتکار رقیب، اوپاکاتا بود. ویلسون به مدت سه سال زیر نظر اوپاکاتا به عنوان کشتی‌گیر مشغول به کار شد و رابطه‌ای عاشقانه با دختر مربی خود، سازانه برقرار کرد. در نهایت زمانی که باس دستور قتل اوپاکاتا را صادر کرد، ویلسون از انجام این کار امتناع کرد، و به ایالات متحده نقل مکان کرد. گفته شده این اولین باری است که او این کار را انجام داده است.

ویلسون در آمریکا شیفته جهش‌یافته‌ای نوجوان و تن‌فروش به نام ونسا کارلیسل شد، که با او رؤیای ساختن زندگی بهتر را در سر پروراند. در این بین ویلسون که با خبر شد به سرطان مبتلا شده‌است، ترجیح داد از دوست‌دخترش ونسا جدا شود تا این که او را مجبور به ماندن با یک فرد دچار بیماری لاعلاج کند. او حتی شیمی‌درمانی خود را کنار گذاشت و دیگر مایل به ادامه زندگی نبود.

وید که دچار یک تومور مغزی غیرقابل علاج می‌شود، برای درمان و نجات زندگی خویش تن به درمان یک کارگاه مخفی در کانادا می‌دهد. ویلسون تبدیل به تست آزمایشی در واحدی از شعبه‌های آمریکایی/کانادایی پروژه تقویت ابرانسانی، برنامه اسلحه-اکس شد؛ و سرطان او به‌طور موقت توسط درون‌کاشت عامل زوددرمانی متوقف شد، که از یکی دیگر از نمایندگان واحد «کی»، جهش‌یافته‌ای ماجراجو به نام ولورین مشتق شده بود. پس از درمان‌ها و آزمایش‌های این کارگاه، وید دچار جهش ژنتیکی می‌شود و جهش او توانایی خود درمانی سریع را می‌دهد، اما پوست او از بین می‌رود و صورتش بسیار زشت می‌شود. سپس ویلسون در یک یگان مخفی در کنار اعضای دیگر اسلحه-اکس شامل اسلاگو آسیب‌ناپذیر، گریسون کین سایبورگ، و اسلی‌بک به فعالیت پرداخت. ونسا نیز بعدها پس از به نمایش گذاشتن توانایی‌های دگرپیکری جهش‌یافته خود تحت نام مستعار کاپی‌کت به این تیم ملحق شد و ماجراهای ددپول و ونسا در کنار جنایت‌های آنان تداوم می‌یابد.

۲. بت‌من یا مرد خفازی یک شخصیت خیالی ابرقهرمان در کتاب‌های کامیک آمریکایی منتشر شده توسط دی‌سی کامیکس است که تاکنون در فیلم، مجموعه تلویزیونی و انیمیشن‌ها و بازی‌های ویدیویی بی‌شماری حضور یافته‌است. این شخصیت توسط باب کین و برای نخستین بار در شماره ۲۷ از مجموعه کمیک‌های کارآگاهی حضور یافت. به این شخصیت با القابی مانند «مبارز شل‌پوش»، «شوالیه تاریکی» و «بزرگ‌ترین کارآگاه دنیا» نیز اشاره می‌شود.



- از بین این شخصیت‌ها کدام رو بیش‌تر دوست داری؟
جوکر و هارلی کویین.
- چرا؟



بروس وین هویت مخفی‌شده پشت نقاب بت‌من است. بروس وین میلیونر، تاجر و نیکوکار آمریکایی است. والدین او در کودکی جلوی چشمان او به قتل رسیدند و از آن زمان، وی قسم خورد که از تبه‌کاران انتقام بگیرد و عدالت را به جامعه بازگرداند. وین تمرینات بدنی و فکری ویژه‌ای را پشت سر گذاشت و با لباسی ایده‌گرفته از خفاش، به مبارزه با جنایت‌کاران می‌پردازد. بت‌من در شهر خیالی گاتهام سیتی به فعالیت می‌پردازد و در مبارزه‌اش با جرم و جنایت افرادی او را یاری می‌کنند: رابین، خدمتکارش آل‌فرد پنی‌ورث، کمیسر پلیس جیمز گوردون و بت‌گول. او با انواع مختلفی از خلاف‌کاران مبارزه می‌کند که به آن‌ها «گالری مجرمین» نیز گفته می‌شود، از جمله: جوکر، پنگوئن، ریدلر، زن گربه‌ای، آقای فریزر، دوچهره، رأس‌الغول و مترسک. برخلاف اغلب ابرقهرمانان، او دارای توانایی‌های ابرانسانی نیست و از هوش، مهارت‌های کارآگاهی، علم و فناوری، ثروت، شجاعت، هنرهای رزمی، اراده‌ای تسخیرناپذیر، ترس و ارباب برای مبارزه با جنایت‌کاران استفاده می‌کند.

بت‌من خیلی زود پس از معرفی‌اش محبوب شد و در سال ۱۹۴۰، انتشار کمیک‌بوک اختصاصی‌اش، بت‌من، شروع شد. با گذشت دهه‌ها، تفاسیر مختلفی از این شخصیت ظهور کرد. بعدها چندین خالق کمیک، سعی کردند تا این شخصیت را به ریشه‌های تاریک خود بازگردانند که این امر در شوالیه تاریکی بازمی‌گردد، نوشته فرانک میلر به اوج خود رسید و به دنبال آن بت‌من: جوکر کشنده نوشته آلن مور و تیمارستان آرکام: خانه‌ای مهم بر روی زمین مهم نوشته گرنت موریسون منتشر شد.

در مه ۲۰۱۱، بت‌من بعد از سوپرمن در رتبه دوم فهرست «۱۰۰ شخصیت کمیک‌بوکی برتر تاریخ» که توسط آی‌جی‌ان منتشر شد، قرار گرفت. امپایر هم او را در رتبه دوم برترین شخصیت‌های کمیک‌بوکی تاریخ قرار داده‌است (برگرفته از دانشنامه ویکی‌پدیا).

چون گول زندانشون باحال تره، چون شوخیا و اسلحه‌هاشون باحال تره، خیلی وسیله دارن تا بقیه رو بکشن و همیشه برنده می‌شن. دیگه چون خنده‌دارترن، فیلمشون قشنگه، اون جوکری که تو فیلم هارلی کوبینه فرق داره موهاش سبزه، هارلی کوبینم موهاش یه طرف قرمزیه یه طرف آبی.

- چرا همیشه برنده می‌شن؟

چون می‌کشن و گول می‌زنن و... ترسوئه، در می‌ره.

- این که در می‌رن، بد نیست؟

مهم نیست، چون برنده می‌شه، منم دوست دارم برنده بشم، آدم باید برنده بشه.

- فیلم بیش‌تر دوست داری یا کارتون؟

فیلم بیش‌تر دوست دارم، ولی کارتونم دوست دارم.

- با تبلت یا گوشی، بازی هم می‌کنی؟

تبلت ندارم، پلی‌استیشن دارم.

- باهاش چی بازی می‌کنی؟

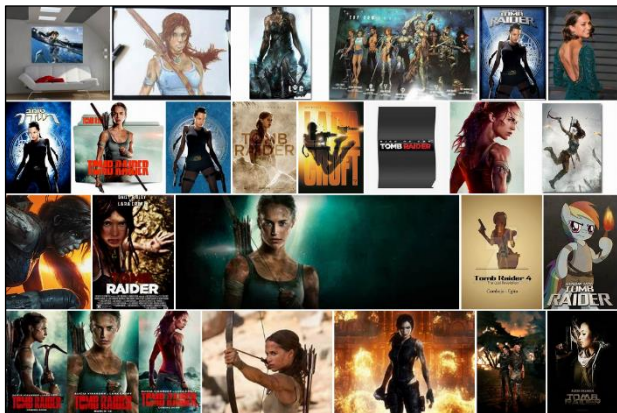
بزن بزن، کشتی کج، بوکس، تفنگ بازی.

- اسم بازی‌های خودت رو بهم می‌گی؟

تام رایدر، دیگه بوکس، بت‌من رو هم دارم.

- یه کم از بازی تام رایدر برام می‌گی؟

همون دختره که آدم بدا رو می‌کشه، از صخره می‌ره بالا بره دنبال باباش. موجودات ترسناک میان، هلیکوپتر میاد، انقدر بهشون تیر می‌زنه تا بمیرن.



- تو در هر روز چه قدر کارتون می‌بینی یا بازی می‌کنی؟

می‌رم خونه تا شب کارتون می‌بینم و پلی‌استیشن بازی می‌کنم.

- کی برات کارتون می‌گذاره؟

قبلاً بابا و مامانم می‌داشتن، بعد بابام یادم داد، دیگه خودم می‌بینم.

- تا حالا شده که بگن کارتون نبین یا این بازی و کارتون رو نبین؟
- آره، یه موقع‌هایی می‌گن که خشنه، نگاه نکن.
- هارلی کوپین رو چه جوری دیدی؟



- اون موقع که مامان به بابام تذکر نداده بود، دیدم.
- تو اتاق خودت کارتون می‌بینی و بازی می‌کنی؟
- پلی‌استیشن تو اتاق خودمه، ولی تلویزیون تو هاله.
- توی اتاق خودت نمی‌تونی کارتون ببینی؟
- تلویزیون دارم تو اتاقم، ولی ماهواره ندارم.
- کارتونها رو تو ماهواره می‌بینی؟
- بعضیا رو تو ماهواره، بعضیا رو هم با فلش.
- تلویزیون خود ایران رو می‌بینی؟
- نه، فقط ماهواره.
- چه شبکه‌های ماهواره‌های رو می‌بینی؟
- برنامه کودک، انیمیشن... جم جونیور.
- عروسک‌های کارتونها و بازی‌ها رو داری؟
- آدمک پلاستیکشون رو دارم.
- آدمک کدوم‌هاشون رو داری؟
- آدمای بتمن، بن‌تن، اسپایدرمن، کاپتان امریکا (کاپیتان امریکایی)، نینجا، جوکر.
- دیگه ازشون چه چیزهایی داری؟
- لباس کاپتان امریکا (کاپیتان امریکایی) و بتمن رو هم دارم.
- این‌ها رو چه کسانی برات خریدند؟
- لباس کاپتان امریکا (کاپیتان امریکایی) رو بابام، بتمن رو هم مادر بزرگم خریده، اونجرز رو عمه‌ام از خارج آورده.



- این پیرهن اسپایدرمن که تنت هست رو کی برات خریده؟
بابام، خودم انتخاب کردم.

- دوست‌های تو چه کارتون‌هایی رو دوست دارن؟
جم جونپور، قهرمانیا رو هم دوست دارن.

- با دوست‌های خودت در مورد کارتون‌ها هم بازی دارید؟
آره، با مهرگان بازی می‌کنم.

- تو مهد بازی می‌کنید یا خونه؟
مهد کودک.

- چه جوری؟

من دزد می‌شم، اون اسپایدرمن یا من جوکر می‌شم، اون بت‌من.

- تو دوست داری بیش‌تر توی بازی‌ها، آدم شروره باشی یا آدم خوبه؟
آدم شروره.

- چرا؟

چون شرورا بهترین، قوی‌ترن.

- چرا بهترین؟

چون وسیله بیش‌تر دارن، قوی‌ترن، تفنگ دارن، اسپایدرمن تارش تموم می‌شه یا حمله نمی‌کنه یا تار نمی‌اندازه، ولی جوکر هی شلیک می‌کنه، هیشکی هم نمی‌تونه شکستش بده، وسیله هم زیاد داره. هر موقع کسی اذیتش کنه، اونو می‌کشتش، گول می‌زنه بقیه رو واسه اینم قویه.

- دوست داری جای کدوم یکی بیش‌تر بازی کنی؟
جوکر.

- جوکر قدرت خاصی داره؟
آره.

- مثلاً چه قدرتی؟

قدرتش به خاطر اسلحه‌هاشه، مثلاً هر چه قدر بت‌من اسلحه‌هاشو ازش بگیره بندازه، بازم تموم نمی‌شه.

- می‌تونه گیرش بندازه؟

- بعضی وقتا گیرش می‌اندازه، اما ماشین بت من تیر ازش رد نمی‌شه، گیر نمی‌افته.
- درباره کارتونها با دوست‌های خودت صحبت می‌کنی؟
آره.
- با مامان و بابات چه طور؟
نه، چون حوصله ندارن، فقط می‌گن بچه خوبی باشی، این کارتون رو برات می‌ذارم.
- ادای کارتونها رو با دوست‌ها در میاری؟
آره، مثل اسپایدرمن از دور همو می‌زنیم.
- اسپایدرمن چه کار مهمی می‌کنه؟
می‌پره رو ساختمونا، به بقیه هم تار می‌زنه.
- وقتی با دوست‌های خودت مثلاً کارتون بازی می‌کنی، بعدش چه کارهایی می‌کنی؟
از دور الکی با مشت همو می‌زنیم (می‌ایستد و ادای حرکت را در می‌آورد) مثلاً می‌رییم رو ساختمونا خودمون رو می‌اندازیم زمین، با دستامون تار می‌اندازیم.
- همه دوست‌های تو این شخصیت‌ها رو دوست دارن؟
آره، همشون دوست دارن.
- اگر کسی دوست نداشته باشه، بهش چی می‌گن؟
می‌گن الان به خاله می‌گم که این حرفو زدی.
- کدوم حرف رو زده؟
حرف بد.
- با این که این حرف رو نزده، می‌گن حرف بد زده؟
نه! زده حرف بد قبلاً، ولی می‌گه خوشش نمیاد، می‌گن الان به خاله می‌گم.
- بعد خاله چه کار می‌کنه؟
می‌گه ازین حرفا نزنید یا ستارمون رو می‌کنه.
- از بین این کارتونها کدوم یکیشون قشنگ‌تر صحبت می‌کنن و حرف‌های قشنگ‌تری می‌زنن؟
بت‌من.
- مثلاً بت‌من چی می‌گه؟
مثلاً تغییر صدا می‌ده، بت‌من با حال تره، حرفایی که به جوکر می‌زنه، با حاله.
- کسی از این‌ها هست که ادای خاصی داشته باشه؟
آره، مثلاً اسپایدرمن هر جا صدای آهنگ بشنوه، می‌رقصه.
- یعنی توی کارتونهاش می‌رقصه؟

آره، من یه کارتون دارم، توش شیش تا مرد عنکبوتی داره، یکیشون بچه اس، یکیشون دختره، یکی مشکیه، یکیشون خودشه، یکیشون رباطه، یکی هم خیلی گنده اس.

- کاری می کنی که خودت رو شبیه شخصیت های کارتون ها کنی؟
آره.

- مثلاً شبیه کدومشون؟
جوکر.

- چه جور خودت رو شبیه جوکر می کنی؟
مثلاً جوکر تو فیلم لباسش طوسی، منم بلوز طوسی رو می پوشم، بعد ماسکشم دارم می زنم، دماسنج دکتريمم مثلاً چاقومه، تفنگم دارم.

- چرا خودت رو مثل جوکر می کنی یا لباسش رو می پوشی؟
آخه باحال تره.

- خوب مثلاً دوست داری چه اتفاقی بیفته؟
مثلاً دلیم می خواد بت من رو بندازم، فرار کنم.
- از هر کدام از این کارتونها، چی رو یاد گرفتی؟
یاد گرفتم ابر قهرمان ها رو گول بزوم مثل جوکر، یاد گرفتم هر کی می خواد بهم تیر بزونه، مثل مرد عنکبوتی زود با تار فرار کنم.

- از بقیه کارتونها چی یاد گرفتی؟
همینا رو یاد گرفتم.

- بعد گفتی ابرقهرمان ها رو گول بزوم، برای چی گول بزنی؟
برای این که نتونن منو بکشن یا ببرن زندان.

- چرا باید تو رو بکشن یا ببرن زندان؟
واسه این که تو فیلم بت من بعضی اوقات جوکر رو می زنن، می برن زندان.

- خوب چرا باید بیان تو رو اذیت کنن؟
اگه مثلاً من یه کاری کردم، مثلاً از بانک دزدی کردم، مثلاً مثلاً بت من بیاد منو بکشه.

- یعنی تو دوست داری بعداً کارهای شرورانه انجام بدی؟
آره.

- چرا؟
دوست دارم.

- بعد از دیدن این کارتونها، دوست داری چه کار کنی؟
این شکلی که اینا می کنن، بازی کنم.

- چیزی تو کارتونها و فیلمها هست که ازش بترسی؟

آره.

- چی مثلاً؟

مثلاً یه بار دختر خاله‌ام برام فیلم آنابل و نان رو نشون داد من ترسیدم.



- دختر خاله‌ات چند سالشه؟

می‌ره مدرسه.

- اون برات آنابل و نان رو گذاشت؟

آره، ولی نان هنوز فیلمش نیومده، عکسشو برام گذاشت و آنابل فیلمش اومد دیدم. بگم چی می‌شه؟

- آره بگو!

یه بار زنه تو خونه تنها می‌مونه، بعدش روح میاد تو خونه، زنه می‌ترسه جیغ می‌زنه، بعد خودشو از

پنجره پرت می‌کنه پایین.

- توی خود کارتون‌ها چیزی نیست که بترسوتت؟

آره.

- چی مثلاً؟

مثلاً جوکر تو فیلم یه بار یه اسنک رو گرفت زد تو سر مرده، اون مرد.

- اسنک چیه؟

یه چیز تفنگیه.

- از چی ترسیدی؟

آخه گفت این چه باحاله، بعد یهو سریع با همون زد تو سر مرده، بعد اونم سریع مرد.

- بعد تو ترسیدی؟

آره، ولی بیش‌تر از آنابل می‌ترسم.

- تو اگه یه مشکلی برات پیش بیاد یا یکی اذیتت کنه، چه کار می‌کنی؟

مثلاً اگه کسی اذیتم کرد، با پام می‌زنم می‌اندازمش اون ور.

- چرا می‌زنیش؟

چون نمی‌خوام اذیتم کنه.

- اگر کسی بخواد سوپرمن و بت‌من رو اذیتشون کنه، چه کار می‌کنن؟
سوپرمن که از اشعه چشمش استفاده می‌کنه، بت‌من از وسایلیش استفاده می‌کنه، اسپایدرمن از تارنش استفاده می‌کنه، هارلی کویین هم از چوبش استفاده می‌کنه.
- به نظرت خوبه اگر یکی اذیتت کرد، اون رو بزنی؟
نه، ولی اگه اذیتش جدی بود و منو واقعاً بزنه، مثلاً بگه از لب پنجره می‌اندازمت، منو بخواد بیره تو بالکن بندازه اونجا، دیگه می‌زنمش.

- در کارتون‌هایی که می‌بینی، به نظرت قهرمان‌ها چه کارهای خوبی می‌کنن؟
مثلاً آدم بدا رو می‌دن دست پلیسا و همینا.
- جوکر چه طور، چه کار خوبی انجام می‌ده؟
جوکر کار خوبی انجام نمی‌ده، چون که شروره، آدم‌ها رو فقط می‌تونه بکشه، قدرتش فقط همینه.
- با این که جوکر آدم خوبی نیست، تو دوستش داری؟
آره.

- چرا دوستش داری؟
چون گیریمش باحاله، تتوهاش تو فیلم باحاله، تتوهاش یه مار گنده داره (دستش را نشان می‌دهد)، اینجای دستش یه نوشته داره.

- حالا در کارتون‌هایی که می‌بینی، به نظرت قهرمان‌ها چه کارهای بدی می‌کنن؟
مثلاً آدم‌ها رو می‌کشن، یقه شونو می‌گیرن، توش چاقو فرو می‌کنن، دیگه همین.
- به نظرت خشن بودن و دعوا کردن کار خوبییه؟
نه.

- پس چرا کارتون‌هایی رو که تو دوست داری، توشون دعوا داره؟
آخه واسه این که اذیتشون می‌کنن.

- به نظرت کارتون‌ها داستانشون واقعی هست؟
من فکر می‌کنم تو آمریکا بت‌من و اینا وجود دارن.
- همه این فیلم‌ها و کارتون‌ها توی آمریکا هستن؟
آره.

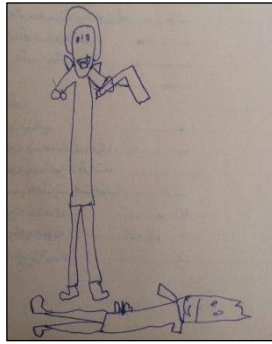
- اگه قدرت جوکر و بت‌من رو داشتی، چه کار می‌کردی؟
آدم‌ها رو می‌کشتم.

- چه جوری می‌فهمیدی که بدن؟
مثلاً تفنگشونو در می‌آوردن می‌خواستن منو بزنی، می‌فهمیدم که آدم بدن، ولی بت‌من یه کامپیوتر داره، اونجا می‌تونه جست‌وجو کنه، آدم بدا کدومان.

- جوکر کجا زندگی می‌کنه و خونه‌اش کجاست؟
جوکر خونه نداره.
- پس کجا زندگی می‌کنه؟
همه‌اش ابر قهرمانا رو باید بکشه، بعد توی یه غار هم زندگی می‌کنه.
- تو دوست داشتنی قیافه‌ات شبیه کدومشون باشه؟
شبیه مرد عنکبوتی.
- چرا؟
آخه قیافه‌اش با حال‌تره از همشون.
- به نظرت آدم‌های قوی همیشه برنده می‌شن؟
آره.
- آدم خوب‌ها چه طور؟
بعضی وقتا قوی باشن، آره.
- دیدی که تا حالا آدم بدها ببرن؟
آره، مثلاً تو فیلم جوکر دیدم، تو فیلم بت‌من هم جوکر و افرادش بردن، چون قوی‌تر بودن. منم دوست دارم قوی باشم، جوکر بخواد منو بکشه می‌زنمش مثلاً.
- به نظرت آمریکا جای بهتریه یا ایران؟
آمریکا.
- چرا آمریکا بهتره؟
چون همه چی داره.
- چی مثلاً؟
مثلاً من یه سری لگو دارم، ایران مثلاً جمعش کرده، فقط اسباب بازی فروشبای خارج دارن، مثلاً خوبیش به اینه کارتون دارن، بازی پلی‌استیشن همشو دارن، اینا رو مثلاً دارن. بازیای پلی‌استیشن تو خارج درست می‌شه، مثلاً کارتونها تو آمریکا درست می‌شه، بعضیاش میاد ایران.
- کارتونها‌های ایرانی رو هم می‌بینی؟
آره، مثلاً بن‌تن، بعد مثلاً فقط بن‌تن بعضیاش ایرانیه، بعضی‌هاش خارجه، ایرانی نیست.
- به نظرت ایران قوی‌تره یا آمریکا؟
آمریکا.
- چرا آمریکا قوی‌تره؟
چون توش اسپایدرمن و هالک و اینا هستن، اگه دعوامون بشه، اونا می‌برن، چون اونا هر اسلحه‌ای بخوان، دارن.



- بیش تر دوست داری شبکه‌های ماهواره‌ای رو ببینی یا تلویزیون ایران رو؟ ماهواره، چون کارتون‌های بیش تری دارن.
- به نظرت آدم خوب‌ها چه جور می‌هستن که خوبن؟ مثلاً خوبیشون به اینه که مرد عنکبوتی زن عموش چون پیره، اذیتش نمی‌کنه.
- دوست داری بزرگ شدی چه کاره بشی؟ ابرقهرمان یا ابرشورور، بجنگم همینا دیگه.
- بیش تر به حرف‌های قهرمان‌های کارتون گوش می‌دی یا مامان و بابات؟ کارتون‌ها.
- اگه مامان و بابات بهت بگن، این کار رو نکن یا این کارتون رو نبین، تو چه کار می‌کنی؟ مثلاً اگه مامانم بگه، غروبا می‌ره تو اتاقش، بعد من مثلاً می‌زنم می‌بینم، اگه بره تو اتاقش.
- ابرقهرمان‌ها و ابرشورها، تنها نیستن؟ مهم نیست، بت من هم هر چی دلش بخواد داره، مثلاً کشتی بخواد... قایق بخواد... هممه رو داره.
- آدم‌هایی که ضعیف هستن و قدرت ندارن رو دوست داری؟ نه، من مثلاً بهشون می‌گم شما ضعیفید.
- برات مهم نیست ناراحت بشن؟ نه... فقط مهم اینه که من قوی باشم.
- به نظرت چرا جوکر ابرقهرمان‌ها رو می‌کشه؟ واسه این که بتونه از ابرقهرمان‌ها راحت بشه، آدمایی که می‌خوان گیرش بندازن رو می‌کشه که مثلاً راحت باشه.
- خوب آقا نویان چیز دیگه‌ای درباره کارتون‌ها هست که بخوای خودت بهم بگی؟ نه همینا بود.
- یه نقاشی از کارتون‌هایی که دوست داری برام می‌کشی؟ آره.



(توضیح نقاشی): این جوکره تفنگشم اینه... اینم بت‌منه تیر خورده افتاده، اینا هم خوناییه که رفته بیرون، چون زدتش.

۱۰- مصاحبه با دردانه ۵ ساله

من دوس دارم یه پرنشش باشم.

- سلام دختر خانم، اسمت چیه؟
دردانه.

- دردانه خانم، تو چند سالته؟
۵ سالمه.

- بیش‌تر دوست داری بازی کنی یا کارتون ببینی؟
بازی.

- چه بازی‌هایی؟
هر چی.

- چه بازی‌هایی رو دوست داری؟
عروسک بازی.

- خوب پس اول بازی می‌کنیم، بعدش کارتون می‌بینیم، باشه؟
باشه.

- خوب پس برو عروسک‌هات رو بیار... .

- (با کودک مشغول بازی می‌شوم. در حین بازی او مشغول بازی با عروسک‌های باربی خود می‌شود)،
این عروسک‌ها کی هستن؟

پرنشش (کودک نام پرنسس را اشتباه تلفظ می‌کند).

- پرنسش یعنی چی؟

خانوم خوشگل.

- خوب تو دوست داری مثل این عروسک‌ها بشی؟

نه، من که نمی‌خوام عروسک بشم.

- نه، یعنی دوست داری مثل این‌ها پرنسش بشی؟

آره، دوست دارم پرنسش بشم.

- حالا به نظرت این پرنسش خوشگل تره یا مامانت؟

معلومه مامانم.

- حالا پرنسشا باید چه شکلی باشن؟

قدشون بلند باشه، موهاشون بلند باشه، لباسای پرنسشی بپوشن.



- لباس پرنسشی چیه؟

از این لباسا که پاینتش پفیه، بعد خودشم برق برقیه.

- حالا چند تا از این پرنسشا داری؟

۳ تا.

- چرا ۳ تا عروسک، مگه یکی کافی نیست؟

نه.

- خوب مگه عروسک‌ها چه فرقی با هم می‌کنن؟

شکلاشون فرق می‌کنه.

- حالا به نظرت کار این پرنسشا چیه؟

پرنسش هستن دیگه.

- یعنی مثلاً چه کار می‌کنن؟

بیرون می‌رن، خرید می‌کنن، لباسای خوشگل می‌پوشن.

- خوب پرنسش‌ها از کجا پول در میانن؟

پرنسشا که پول دارن.

- حالا تو هم دوست داری مثل پرنسشا زندگی کنی و نیازی نباشه کار کنی؟

آره، خیلی.

- حالا ۳ تا عروسک برات بس هست یا باز هم عروسک می‌خوای؟

نه، باز می‌خوام. یکیش هست، تاجش خیلی خوشگله، خب اونو به مامانم گفتم بخره.

- می‌شه اون دو تا عروسک دیگه تو رو هم ببینم؟

آره.

(اسباب بازی دارای جعبه‌ای هست که عروسک همراه با چند دست لباس و کفش و شانه در آن قرار

دارد).

- چرا عروسکت این همه لباس داره، مگه یک لباس کافی نیست؟



نه، چون پرنسشه، کلی لباس باید داشته باشه.

- خوب تو هم می‌گی دوست داری پرنسش بشی، یعنی تو هم باید کلی لباس بگیری؟

آره.

- حالا راستی راستی پرنسشا همه این لباس‌ها رو نیاز دارن؟

اوهوم.

- خوب بگو ببینم هر لباس برای چه کاری هست؟

این عروس دامادیه، این برای خوابشه، اینم برای بیرون رفتن.

- تو خودت هم برای خوابت و اینها، لباس جدا داری؟

اوهوم.

(لباسش را از کمد در آورده، نشان می‌دهد).

- حالا به نظرت، خودت کم لباس داری یا زیاد؟

کم.

- ولی من که توی کمدت کلی لباس دیدم.

نه، هستی لباساش بیش‌تر از منه تازه.

- خوب حالا چه لباس‌هایی نیاز داری؟

یه لباس عروس و دومادی، یه لباس ورزشی.

- مگه می‌خوای بری عروسی که لباس عروس و دامادی می‌خوای؟
می‌خوام پرنسش بشم.
- خوب حالا این شونه برای چیه؟
موهاشونو باهاش شونه می‌کنم که خوشگل بشن.
- پرنسش باید حتماً خیلی خوشگل بشه؟
آره.
- یعنی تو اگر بخوای پرنسش بشی، باید مثل این‌ها بشی؟
اوهوم.
- پس یکی باید موهای تو رو هم شونه بکنه، بعد هم لباس‌های خوشگل تنت کنه که پرنسش بشی؟
آره.
- الان کی این کارها رو برات می‌کنه؟
مامانم.
- الان مامانت هم پرنسشه؟
موقعی که می‌ره آرایشگاه، آره.
- تو هم بزرگ شدی، دوست داری زیاد آرایشگاه بری؟
آره، خیلی. الان مامانم اجازه نمی‌ده زیاد برم.
- خوب دوست داری خودت بزرگ شدی، آرایشگر بشی؟
آره، دوست دارم.
- چرا دوست داری؟
می‌تونم خودم خودمو خوشگل کنم تا مثل پرنسها خوشگل بشم.
- حالا به نظرت این پرنسها مال کجا هستند؟
یعنی چی؟
- مثلاً ایرانی یا خارجی؟
خارجی.
- چرا خارجی هستن؟
آخه روسری ندارن که، تازه از قیافشونم معلومه.
- به جز روسری، بین ما و خارجی‌ها باز هم فرقی هست؟
نه، نمی‌دونم.
- چرا گفتی از قیافشون معلومه، یعنی خارجیا خوشگل‌ترن؟
آره.
- به نظرت خودت با روسری خوشگل‌تر می‌شی یا بدون روسری؟

- بدون روسری.
- چرا بدون روسری خوشگل تری؟
- نمی‌دونم، بهتره دیگه.
- چرا این پرنسسا خوشگلن؟
- نمی‌دونم.
- آدم چه شکلی باید باشه تا خوشگل باشه؟
- موهاشون طلایی و بلند باشه، چشماشونم آبی باشه، تازه قدشونم باید بلند باشه.
- خوب حالا به نظرت ایرانی‌ها خوشگل ترن یا خارجی‌ها؟
- خارجیا.
- خوب پس یعنی مامانت خوشگل نیست؟
- چرا خوشگله.
- خوب مامانت که ایرانیه، خارجی نیست که.
- ولی شبیه خارجیا شده.
- چه طوری شبیه خارجی‌ها شده؟
- موهاشو طلایی کرده.
- (پس از مدتی بازی کردن با کودک و اتمام بازی)، حالا کارتون ببینیم؟
- آره.
- چه کارتونی بگذارم برات؟
- یوتون بگیر!
- (پویانمایی مینیون‌ها در حال پخش شدن است)، این کارتون رو دوست داری؟
- اوهوم.
- اسمش رو می‌دونی چیه؟
- فسقلی‌ها (نام ایرانی پویانمایی).



- روزی چه قدر یوتون می‌بینی؟

نمی‌دونم.

- کم یا زیاد؟

زیاد.

- مامانت بهت نمی‌گه کم‌تر نگاه کن؟

نه، تازه خودش خیلی مواقع‌ها می‌گه، برو بشین کارتون نگاه کن.

- مامانت سرش شلوغه؟

یعنی چی سرش شلوغه؟

- یعنی توی خونه خیلی کار می‌کنه؟

آره.

- چرا فسقلی‌ها رو دوست داری؟

چون کارای احمقانه می‌کنن، بعدم همش راحتن، همش بازی می‌کنن.

- تو کارهای احمقانه رو دوست داری؟

آره.

- چرا؟

چون آدم خنده‌اش می‌گیره.

- مثلاً چه کارهای احمقانه‌ای می‌کنن؟

مثلاً می‌زنن تو سر همدیگه یا مردمو مسخره می‌کنن یا مثلاً یه قسمتش بود، باب رفته بود استخر،

بعد کوبین و اون یکی کوتاهه اومدن اذیتش کردن، بعد ازش عکس می‌گرفتن.

- تو خودت هم دوست داری مسخره بازی یا کارهای احمقانه بکنی؟

آره، کلی تو مهد دوستانو اذیت می‌کنم.

- حالا به نظرت اون‌ها سر کار هم می‌رن؟

آره، برای آدمای بد کار می‌کنن.

- مثلاً چه کارهایی می‌کنن؟

آدم‌ها رو می‌دزدن، پول می‌دزدن، ماشینا رو می‌ترکونن.

- خوب تو که می‌دونی این‌ها آدم‌های بدی هستن، چرا دوستشون داری؟

چون باحالن، می‌خندم.

- فسقلی‌ها کجا زندگی می‌کنن و مال کدوم کشوری هستن؟

- فک کنم خارج.

- چه کشوری؟

- نمی‌دونم.

- حالا چرا خارجین؟
- چون توی کارتونه روسری ندارن.
- حالا شهر مینیون‌ها خوشگل تره یا اینجا؟
- شهر اونا.
- از فسقلی‌ها عروسکم داری؟
- آره، عروسکاشونو دارم، تازه بالشتمم شکل اوناست.
- می‌تونم ببینم؟
- آره.
- (کودک عروسک‌های خود را می‌آورد). این اسمش بابو، اینم اسمش کوبینه.



- بقیه دوست‌های تو هم از این عروسک‌ها دارن؟
- آره.
- اونا هم مثل تو اسباب بازی فسقلی‌ها رو دارن؟
- آره. هستی (دوست دردانه) کیف اونا رو هم داره. خیلی خوشگله.
- تو هم دوست داری از این کیف‌ها داشته باشی؟
- آره، خیلی خوشگلن.
- خوب دیگه چه کارتون‌هایی رو می‌بینی؟
- انگری بردس رو هم خیلی دوست دارم.
- اون رو هم یوتون می‌ذاره؟
- آره.
- اسباب بازی این‌ها رو هم داری؟
- (با ناراحتی) نه، ولی به مامانم می‌گم بگیره.
- کدومشون رو دوست داری که مامانت برات بگیره؟
- یعنی چی؟
- بین پرنده‌هاش کدومش رو دوست داری که برات بگیرن؟

- اون گندهه که سیاهه، بمب می شه می ترکه.
- چرا اون رو دوست داری؟
- خیلی تپله باحاله.
- خوب می ترکه، خودش نمی میره؟
- نه بابا، خودش که بمبه چیزیش نمی شه که.
- بقیه چی نمی میرن؟
- نه فقط زخمی می شن.
- به چه کسانی حمله می کنن؟
- به خوکا.
- خوکاها زخمی می شن، ناراحت نمی شی؟
- نه.
- چرا ناراحت نمی شی؟
- آخه کارای بد می کنن باید تنبیه بشن.
- اگر کسی تو رو هم اذیت کنه، این طوری تنبیهش می کنی؟
- نه من خانومم، دعوا نمی کنم که.
- چرا خانومها دعوا نمی کنن؟
- آخه خانوما باید مهربون باشن. باید خوب باشن.
- خوب بازی انگری بردز رو داری؟
- خودم که موبایل ندارم، ولی روی موبایل مامانم هست.



- مامانت می گذاره هر وقت خواستی، بازی کنی؟
- نه، برای گوشیش رمز گذاشته، ولی من رمزشو پیدا کردم، هر وقت می خوام، می رم یواشکی از توی کیفش ور می دارم، بازی می کنم.
- چه جوری رمزش رو یاد گرفتی؟
- یه روز که داشت رمزشو می زد، یواشکی از پشت نگاهش کردم.
- خوب این کار بدی نیست که یواشکی رمز بقیه رو نگاه کنی؟

نه، اشکال نداره، مال مامانمه.

- ممنون دردانه خانم.

۱۱- مصاحبه با کیمیای ۶/۵ ساله

... من می‌خوام مثل باربی انگشتر الماس داشته باشم... من می‌خوام برم ساحل آفتاب بگیرم...
مثلاً من می‌خوام ماشین طلا داشته باشم.

تذکر پژوهشگر:

من کیمیا را در ایام عید و در سینما آزادی ملاقات کردم. مصاحبه با کیمیا در سه بخش انجام شد. قبل از تماشای فیلم که بیش‌تر درباره‌ی انیمیشن‌ها و الگوهای مورد علاقه او صحبت کردیم، حین تماشای فیلم که بیش‌تر درباره‌ی دلایل علاقه به این فیلم و صحنه‌ها و اتفاق‌های جذاب آن با هم صحبت کردیم و بعد از تماشای فیلم که سوالاتم بیش‌تر حول مقایسه‌ی محصول‌های خارجی و تولیدهای داخل انجام شد. کیمیا دختر راحتی بود و به سوالاتم به سادگی جواب داد.

به خاطر ارتباط خوب شماره کیمیا را گرفتم و بعد از مصاحبه‌ی اول، بعضی از سوال‌های تکمیلی را به بهانه‌های مختلف از او پرسیدم.

- کیمیا الان اومدی سینما چه فیلمی رو بینی؟

آهوی پیشونی سفید ۳.



- خودت به مامان گفتی بریم سینما آهوی پیشونی سفید رو بینم یا مامان گفت؟
خودم گفتم.

- هر وقت از مامان می‌خوای تا بیارتن سینما، مامان میاره؟
بله.

- توی خونه هم که کارتون می‌بینی با مامان این‌ها می‌بینی یا تنها؟
نه، تنها می‌بینم.

- با مامان یا بقیه‌ی خانواده نمی‌بینی؟

نه خیلی.

- چرا؟

خب تو خونه کار داره مامانم... الان چون عیده و تعطیله باهام اومده.

- خواهر و برادر هم داری؟

یه برادر بزرگ‌تر دارم.

- برادر بزرگ‌ترت با تو فیلم نگاه نمی‌کنه؟

نه، ولی بعضی وقت‌ها برام فیلم می‌گیره.

- از فیلم‌هایی که خودت می‌خوای؟

آره.

- خوب بعضی وقت‌ها برادرت برات فیلم می‌گیره... بقیه‌ی وقت‌ها چه طور؟

خودم دانلود می‌کنم.

- با چی دانلود می‌کنی؟

با تبلت خودم.

- به مامان این‌ها می‌گی چی دانلود می‌کنی یا اون‌ها ازت می‌پرسن؟

نمی‌پرسن، ولی خودم بهشون می‌گم.

- پیش میاد که بهت بگن، مثلاً این کارتون خوب نیست نبین یا به جاش یه چیز دیگه ببین؟

گاهی... ولی نه خیلی... .

- چه وقت‌هایی این رو بهت می‌گن کیمیا؟

مثلاً وقت‌هایی که فیلم خشن ببینم یا مثلاً فیلمی رو بخوام ببینم که مال بچه‌ها نیست.

- بعد با خودت نمی‌گی بعداً یواشکی ببینم؟

نه.

- دوست‌های تو هم همین طوری هستن، یعنی اون‌ها هم اگه خانواده‌شون بگن چیزی خوب نیست

و نبینن، نمی‌بینن؟

خب تقریباً.

- یعنی گاهی گوش می‌دن و گاهی نه؟

نه، منظورم اینه که تقریباً همه‌ی دوست‌هام این جورن... فقط یه دوست دارم که یواشکی بعضی

فیلم‌ها رو می‌بینه.

- چه فیلم‌هایی؟

فیلم‌های بد... مال بچه‌ها نیست.

- بعد میاد واسه شما هم تعریف می‌کنه؟

- آره... ولی من و دوست‌هام گوش نمی‌دیم... حرف‌های بدی هم می‌زنه.
- به مربیتون یا مامان و بابات این رو نگفتی؟
- به مربیمون گفتیم... اون‌ها هم به خانوادهاش گفتن... ولی اون بازم هر چی ببینه، برای ما تعریف می‌کنه.
- چی‌ها رو تعریف می‌کنه کیمیا؟
- خب... چیزهای بد... مثلاً... مثلاً این که زن و شوهرها چی کار می‌کنن و این‌ها... حرف‌های بد دیگه... من خیلی ازش بدم میاد... .



- فقط تو یا همه‌ی بچه‌ها؟
- نه دوست‌های خودش به حرف‌هاش گوش می‌دن.
- فقط گوش می‌دن به حرف‌هاش یا ادای کارهایی که دیدن رو هم در میارن؟
- (با کمی فکر) اومم... من ندیدم کاری بکنن... فقط بعضی وقت‌ها وسایل آرایش مامان‌هاشونو میارن به هم نشون می‌دن... یه بار هم (با خنده) یه بار هم یکی‌شون لباس زیر مامانش رو پوشیده بود و به بچه‌ها نشون می‌داد... مربیمون فهمید زنگ زدن مامانش اومد... .
- همه‌ی این کارها رو از فیلم‌ها یاد گرفته؟
- فکر کنم.
- تو خودت اصلاً از این کارها نمی‌کنی و این جور فیلم‌ها رو دوست نداری ببینی؟
- نه، اصلاً... مامانم گفته خوب نیست... خودم هم می‌دونم خوب نیست... اگه تو فیلمی ببینم، چشم‌هام رو می‌بندم.
- بزرگ شدی چی؟
- بزرگ شم مثل مامانم عروسی می‌کنم... مامان می‌شم.
- کیمیا دوستت فیلم‌های خوب نمی‌بینه. حالا می‌تونی بهم بگی خودت چه فیلم و کارتون‌هایی رو نگاه می‌کنی؟
- خب خیلی چیزها.
- برای من اسم می‌بری؟

باربی... اووووم... دیگه... یه فیلم دیگه هم بود قبلاً یه بار دیدم... اسمش یادم نیست... ولی از دختره خیلی خوشم می‌اومد.

- همین؟

فعلاً همین‌ها رو یادمه.

- خوب کیمیا... بهم بگو چرا از باربی خوشت میاد؟

چون که... مثلاً تو کارتون هاش هیجان هست... مثلاً... چیز... ماجراجویی داره... .

- ماجراجویی‌های باربی رو دوست داری؟

خیلی.

چرا؟

- خوب خوبه دیگه... با حاله... آدم می‌خنده... خوش می‌گذره.

- دیگه چی؟

آدم چیزهای جدید می‌بینه، جاهای جدید... خوش می‌گذره.

- تو هم دوست داری ماجراجویی‌های باربی رو داشته باشی؟

دوست که دارم... .

- به نظرت می‌تونی این همه ماجراجویی داشته باشی؟

نه.

- چرا؟

خب نمی‌شه... من می‌رم کلاس شنا... کلاس نقاشی... من که مثل اون زندگی نمی‌کنم.

- باربی هم نقاشی می‌کشه یا شنا می‌کنه؟

آره.

- خوشت میاد از این که باربی هم نقاشی می‌کشه و هم شنا می‌ره مثل تو؟

اووووم... خب راستش من چون بعضی از کارهایش رو می‌کنم، ازش خوشم میاد.

- جز نقاشی و شنا، دیگه کدوم یکی از کارهای باربی رو می‌کنی؟

اووووم... فکر کنم همین دوتا... .

- چرا بقیه‌ی کارهایش رو انجام نمی‌دی؟

خب... خب چون نمی‌شه دیگه... .

- مثلاً چه کارهایی رو نمی‌تونی انجام بدی؟

خب... اوم نمی‌تونم برم بندبازی... نمی‌شه فضانورد بشم... اومم... از همین چیزها.

- باربی چه کارهایی می‌کنه که تو بهش می‌گی ماجراجویی، همین فضانوردی و اینها؟

خب آره دیگه... بعدشم اون شهرهای جدید رو می‌بینه، می‌ره مسافرت... می‌ره قطب... می‌ره جنگل... .

با کشتی سفر می‌کنه، با قطار... سوار موتور می‌شه... .

- خوب دیگه چی؟
خب دیگه مثلاً پلیس می‌تونه بشه... دکتر می‌تونه بشه... .
- پس یعنی باربی هر کاری رو که می‌خواد می‌تونه انجام بده، آره؟
آره دیگه... تو هر سری اش یه کاری می‌کنه.
- کیمیا چرا باربی می‌تونه همه‌ی این کارها رو انجام بده، ولی تو نه؟
خب... اوووم... اون تو کارتونه، عروسکه... .
- یعنی می‌گی که خیالیه و واقعی نیست؟
آره.
- خوب چرا کارهاش رو دوست داری، اگه واقعی نیست؟
خب چون می‌بینم، خوشم میاد... .
- بعد همون موقع که داری کارتون می‌بینی و خوشت میاد هم با خودت می‌گی، این چیزها که واقعی نیست؟
(با کمی فکر) اون موقع نه، ولی بعدش که تموم می‌شه می‌گم... .
- اون موقع که می‌بینی چه کار می‌کنی؟
یعنی چی؟
- خودت رو می‌گذاری جاش؟
اوووم... نه خیلی.
- یه کم بیش‌تر توضیح می‌دی برام، یعنی مثلاً بلند می‌شی تا کارهایی که اون می‌کنه رو انجام بدی، مثل اون برقصی، مثل اون آواز بخونی؟
نه، اداش رو در نمیارم هیچ وقت.
- توی فکر چی؟
تو رؤیا؟
- آره... موقع دیدن فیلم توی رؤیا خودت رو جای اون می‌گذاری؟
بله، تو رؤیا خودم رو جاش می‌ذارم.



- پیش میاد تا حالا خواب این چیزها رو هم دیده باشی؟
خواب باربی؟
- آره دیگه... این که مثلاً جای اونی.
(با خنده) خیلی نه، ولی چند بار...
- چی دیدی؟
(با خنده) مثلاً دیدم که جای اون یه سگ دارم... یه بارم دیدم سوار اسبم تو جنگل... خیلی قشنگ بود.
- توی خواب خوشحال بودی که جای اونی؟
بله.
- دوست داری باز هم همچین خوابی ببینی؟
بدم نمیاد...
- اگه نبینی ناراحت می شی؟
نه، ناراحت نمی شم.
چرا؟
- خوب... تو پیش دبستانی و وقتی که خونه هستم هم خیلی بهم خوش می گذره.
- کیمیا با مامان یا بابا یا داداشت تا حالا درباره ی این چیزها حرف زدی؟
رؤیا و اینا؟
- نه، مثلاً درباره ی این که باربی این کارها رو می کنه و چه قدر کارهاش باحال و هیجان انگیزه؟
آره...
- اون ها چی بهت گفتن؟
مامانم گفت این چیزها فقط برای سرگرمیه... آدم نباید این چیزها رو باور کنه.
- دیگه چی گفت؟
همیشه می گه یه دختر واقعی زندگیش این جوری نیست... این مال کارتونهاست.
به نظرت، مامانت راست می گه؟
- بله.
- ولی با همه ی این ها باز هم تو توی رؤیا که بهش فکر می کنی، ازش خوشت میاد، آره؟
(با خنده) بله!
- کیمیا دوست های تو چه طور، اون ها هم باربی رو دوست دارن؟
بله، همشون.
با هم درباره ی این چیزها حرف می زنید؟
(با خنده) بله.

- چی به هم می‌گید؟
مثلاً چند روز پیش که تولد شصت سالگی باربی بود، بچه‌ها همه‌اش درباره‌اش حرف می‌زدن.
- چی می‌گفتن؟
این که مثلاً کدوم کارتونش بهتره... کدوم لباسش بهتره... کدوم رنگ موهاش خوشگل‌تره.
- تو کدوم لباس و رنگ موش رو بیش‌تر دوست داری؟
من... (کمی فکر می‌کند) به نظرم خیلی‌هاش قشنگه... ولی کلاً اونی رو که توش پلیسه، دوست دارم.
- چرا؟
خب پلیسه دیگه... هیجان‌ش زیاده.
- باربی وقتی پلیس بود، چه کارهایی می‌کرد؟
(با خنده) کاری نمی‌کرد... کارها رو بقیه می‌کردن.
- یعنی باربی خیلی زرنگ نیست؟
نه، خوشگل و خوش تیپه.



- به نظرت یه دختر زرنگ و باهوش باشه بهتره یا خوشگل و خوش تیپ باشه؟
اووووم... خب... فکر کنم جفتش خوبه.
- تو دوست داری بیش‌تر کدوم باشی، دختر زرنگ و باهوش که مثلاً درسش خوبه و کلی کار بلده یا یه دختر که مثل باربی فقط خوشگل و خوش تیپه؟
یه... یه دختر باهوش و زرنگ که خوشگل و خوش تیپ هم هست (خنده‌ی بلند).
- خوب حالا که می‌گی خوشگل و خوش تیپه، بهم بگو تو از لباس‌هاش هم خوشت میاد؟
آره.
به نظرت لباس‌های باربی خیلی باز نیست؟
خب چرا...
- به نظرت لباس‌هایی که این قدر بازه، پوشیدنش خوبه؟
خب نه.

- تو دوست نداری همچین لباس‌هایی بپوشی؟

خب خانم... لباس هاش خیلی قشنگه... خیلی‌هاااا... منم خیلی ازشون خوشم میاد... ولی نمی‌شه این جور لباس‌ها رو پوشید... بعد تازه مامانم می‌گه، حتی دخترهای آمریکایی هم تو خیابون و سرکار از این لباس‌ها نمی‌پوشن... یه بلوز شلوار می‌پوشن فقط... ما که مسلمونیم نباید همچین چیزهایی بپوشیم.

- پس به نظرت چرا باربی حتی وقتی می‌ره خرید، همچین لباس‌هایی می‌پوشه؟
خب کارتونه. کارتون باید قشنگ باشه.

- یعنی باربی این لباس‌ها رو می‌پوشه تا هر کی می‌بینه، خوشش بیاد؟
بله.

- به نظرت این درسته که آدم یه جور ی لباس بپوشه که بقیه خوششون بیاد؟
نه.

- پس چه جور درسته؟

آدم باید لباس‌های خوب بپوشه... نه مثل تو کارتونها.

- خودت اصلاً از لباس‌های باربی نداری؟

یه دونه لباس دارم، شبیه لباس هاشه... ولی عروسی خاله‌ام پوشیدمش فقط.

- اگه یه روز از ایران بری چی، مثل باربی لباس می‌پوشی؟
نه.

- چرا؟

خب بازه دیگه... مامانم می‌گه خوب نیست.

- مثل مامانت لباس می‌پوشی؟

اومم... راستش من چادر دوست ندارم خانم... ولی بزرگ شم، روسری سرم می‌کنم.

- دوست‌های تو هم مثل خود تو فکر می‌کنن؟
نه.

- یعنی بعضی‌ها دوست دارن همیشه و همه جا شبیه باربی باشن؟

آره خب... اداش رو هم در میارن... .

- تو خوشت میاد از این کارهاشون؟

با مزه هست... ولی من از این کارها نمی‌کنم.

- کیمیا باربی کلاً چه کارهایی توی زندگیش می‌کنه؟

ماجراجویی... .

- یعنی همه‌اش دنبال یه چیزیه؟

نه تو همه‌اش... بعضی‌هاش هست، عاشقانه هست... من دوست ندارم... مامانم هم گفته نبینم... ولی بعضی‌هاش هست که هیجان داره... مثل باربی و جادوی دلفین... ماجراجویی استارلایت... راپونزل و قلم جادویی، این‌ها خیلی هیجان دارن.

- توی این کارتون‌ها باربی چه کار می‌کنه؟

مثلاً تو راپونزل و قلم جادویی، باربی خونه‌ی یه جادوگر گیر افتاده و باید از اون جا فرار کنه.

- فرار می‌کنه؟

آره... با یه خرگوش.



- باربی مشکلاتی رو که براش پیش میاد، چه جور می‌حل می‌کنه؟

(با خنده) تا حالا بهش فکر نکردم.

- یعنی خودش مشکلاتش رو حل می‌کنه.

(با خنده) نه خانم... بیش‌تر شانس میاره... بعضی وقت‌ها هم اون‌ی که از باربی خوشش میاد، میاد و

کمکش می‌کنه.

- تو هم دوست داری مشکلاتت رو این جور حل کنی؟

نه، من خودم حل می‌کنم...

- به نظرت چرا باربی خودش نمی‌تونه مشکلاتش رو حل کنه؟

اووووم... فکر کنم چون خیلی زرنگ نیست خانم.

- دوست‌های تو در این باره چه طور فکر می‌کنند؟

(غش غش می‌خندد)، نه اون‌ها دوست دارن اندازه‌ی باربی پول داشته باشن تا هیچ کاری نکنن...

فقط همه‌اش بخرن و کیف کنن... بعد اون‌ها مثلاً باربی و راپونزل رو دوست ندارن... مثلاً باربی و خانه‌ی

رؤیایی رو دوست دارن...

- درباره‌ی این چیزها حرف می‌زنن؟

خیلی خانم... خیلی‌ها!!!

- چی می‌گن؟

می‌گن... اوووم... من می‌خوام مثل باربی انگشتر الماس داشته باشم... من می‌خوام برم ساحل آفتاب بگیرم... من می‌خوام... مثلاً من می‌خوام ماشین طلا داشته باشم.

- تو چی بهشون می‌گی؟

من فقط به اونا می‌خندم.

- چرا؟

خب نمی‌شه که این همه آدم پول داشته باشه.

- خوب شاید اون‌ها هم رؤیاش رو دارن.

نه، اون‌ها واقعاً فکر می‌کنن این همه پول دارن یا بعداً می‌تونن داشته باشن.

- وسایل باربی رو هم دارن.

یا وسایل اون یا وسایل آنا و السا.

- تو هم داری؟

یه چیزهایی دارم... ولی همه‌ی وسایل‌هام این جور نیست.

- دوست داری داشته باشی؟

نه زیاد... همین‌ها که دارم بسه.

- این جور هست که مثلاً هر کی همه‌ی این وسایل رو داره پزیش رو به بقیه بده؟

چون هممون یه چیزهایی ازش رو داریم، پزیش رو نمی‌دیم.

- کیمیا باربی کجا زندگی می‌کنه؟

آمریکاییه خانم... ولی بیش‌تر جاهایی که تو کارتونهاش هست الکیه... .

- یعنی جاهای خیالی؟

بله.

- از کجا می‌دونی امریکاییه؟

باربی کلاً یه عروسک امریکاییه.

- این رو همتون می‌دونید، یعنی دوست‌هات هم می‌دونن؟

بله. هممون.

- به نظرت کارهایی که باربی می‌کنه خوبند یا بدند؟

اوووم... می‌دونید چیه خانم... باربی خیلی کاری نمی‌کنه. بیش‌تر خوشگله و پر از رنگه... ماجراجویی

می‌کنه، می‌ره خرید... این ور اون ور.

- اون پسرهایی که باربی با اون‌ها دوسته، چه کسانی هستن؟

تو بعضی کارتونها نامزدشه... تو بعضی کارتونها عاشق باربی می‌شه... تو بعضی کارتونها هم

دوست پسرشه.



- تو هم دوست داری دوست پسر داشته باشی؟
نه.

- چرا؟

من به مامانم گفتم این رو... مامانم گفت، این مال اون هاست... برای ما زشته دختر، دوست پسر داشته باشه.

- یعنی حتی بزرگ شدی هم زشته؟
آره، گناهه... .

- پس به نظرت این کار باربی اشتباهه؟

اون کار تونه. تو آمریکا هم هست... ما نباید به این چیزها توجه کنیم.

- دوست‌های تو هم همین طور فکر می‌کنن؟
اوووم... تقریباً... .

- کسی بینشون هست که دوست پسر داشته باشه یا بخواد بگیره؟

نه، کسی که دوست پسر داشته باشه نیست... ولی یکی از دوست‌هام دوست داره، بعداً با پسر عموش دوست شه... من به مامانم گفتم یه بار که اومد خونمون با مامانم حرف زد، ولی بازم هنوز می‌خواد دوست پسر داشته باشه... ولی بعداً که بزرگ شد.

- خوب کیمیا گفتی یه کارتون دیگه هم هست که شخصیتش رو دوست داری... بهم درباره‌ی اون توضیح می‌دی؟

اون رو قبلاً دیدم... اسمش یادم نیست.

- گفتی دختری که تو این کارتون هست رو دوست داری.
آره... خیلی خوب بود.

چرا دوستش داری؟

خب تو اون داستان یه دختره بود که هیشکی حرفش رو باور نمی‌کرد... یعنی اون می‌گفت وقتی تو خونه تنه‌است یه آدم غریبه میاد تو خونه و اون دختر رو می‌ترسونه. ولی مامان باباش می‌گفتن اون داره

خیال‌پردازی می‌کنه. بعد که یه روز اون‌ها خونه نبودن، اون غریبه اومد و دختره رو برد... بعد مامان باباش برگشتن دیدن دختره نیست... دنبالش گشتن، پیداش کردن و دیدن دختره تونسته تنهایی از دست اون آدم بد فرار کنه. بعد این جور شد که حرف دختره رو باور کردن.

- تو چرا این دختره رو دوست داری؟

چون آخرش معلوم می‌شه دختره راست می‌گفته... یعنی همه می‌فهمن اون راستگو بوده... بعد هم این که زرنگ بود... تنهایی از دست اون آدم غریبه فرار کرد.

- دیگه چی؟

خب خانم... یه چیز دیگه هم بود... این کارتون نشون می‌داد پدر و مادرها باید به حرف بچه‌ها گوش کنن... بچه‌ها بعضی وقت‌ها حرف‌های خوب می‌زنن.

تو هم وقتی حرف‌های خوب می‌زنی، مامان و بابات بهت گوش می‌دن؟

مامان آره... ولی بابام همه‌اش سر کاره.

- کیمیا... شده تا حالا کاری رو که به نظرت بده، توی کارتون‌ها انجام بشه... بعد تو بدونی که اون

کار بده... ولی دوست داشته باشی انجامش بدی؟

اوووم... نه.

- کیمیا تو کارتون‌هایی مثل موانا یا شجاع رو هم دیدی؟

بله.

- نظرت درباره‌ی اون‌ها چیه؟

اون‌ها هم خوبن خاله.



- آخه اون کارتون‌ها با باربی فرق دارن... مثلاً یه دختره به من می‌گفت، موانا رو از همه‌ی کارتون‌ها بیش‌تر دوست داره، چون که شجاعه.

خب راست می‌گه خاله... موانا یا مریدا تو شجاع، خیلی قوی‌ان.

- خوب تو که دوست داری دختره خودش خودشو نجات بده، چرا اون کارتون رو دوست نداری؟

نه خاله... اونم دوست دارم خیلی... .

- ولی باربی رو بیش‌تر دوست داری، آره؟

باربی شادتره... پر رنگه... هیچانش بیش‌تره... وگرنه مریدا خیلی قوی‌تر و شجاع‌تره.

کارهای خوب چه طور، کارهای خوب هم می‌کنه؟

از باری بیش‌تر.

- مثل چی؟

مثلاً... می‌ره اقیانوس تا به آدم‌های دهکده کمک کنه.

(با شروع فیلم سینمایی این بخش مصاحبه به پایان رسید. باقی سوال‌ها زمان تماشای فیلم و درباره‌ی

دلایل علاقه به تماشای این محصول تولید داخل بود).

- کیمیا تو آهوی پیشونی سفید ۱ و ۲ رو هم دیدی؟

بله.

- دوستشون داشتی؟

بله.

- کجاهش رو بیش‌تر دوست داشتی؟

مثلاً اون جاهایی که تو جنگله... گرگ و خره با هم آواز می‌خونن... .

- دیگه کجاهش؟

مثلاً اون جاهاش که آهو داره، از دست اون‌ی که می‌خواد شیرهی وجودش رو بگیره، فرار می‌کنه و

موفق هم می‌شه.

- این فیلم، جادو و این چیزها رو هم داره؟

بله. همونی که می‌خواد شیرهی وجود آهو رو بگیره، جادوگره.

- به نظرت جادو و این چیزها وجود داره؟

مامانم می‌گه نه.

- خودت چی فکر می‌کنی؟

به نظر خودم قبلاًهااا بوده... ولی الان دیگه نیست... اگر هم باشه تو جاهای دوره... .

- مثل کجاها؟

مثل همین جنگل و این‌ها... توی روستاها... .

- تو توی این کارتون کی رو بیش‌تر از همه دوست داری؟

خود آهو رو... ولی یه چیز بگم؟

- بگو.

اون جادوگره رو هم دوست دارم... همون که بهش می‌گن عجزوزه... دلم براش می‌سوزه.

- چرا، مگه جادوگر نیست؟

خب می‌خواد زنده بمونه. گناه داره... دست خودش که نیست.

- چی دست خودش نیست؟

- این که شیرهی وجود آهو زنده نگهش می‌داره.
- این جادوگر چه کارهای خوب یا بدی انجام می‌ده؟
- کار بد نمی‌کنه زیاد... فقط می‌خواد آهو رو بکشه تا با شیرهی وجودش زنده بمونه.
- کیمیا آهو چه خوبی‌هایی داره؟
- مثلاً... با باباش خوبه.
- ظاهرش چی، خوشگله؟
- خب اون خوشگل هم هست واقعاً... ولی یه چیزی هست خانم.
- چی؟
- خب... می‌دونی... باری رو خوشگل‌تر درست کردن.
- یعنی لباس‌ها و صورتش قشنگ‌تره؟
- نه، منظورم اینه که... چیز... نقاشیش بهتره.
- اگه روی یه کیف عکس آهو باشه و روی یه کیف دیگه عکس باری، کدوم رو انتخاب می‌کنی؟
- آهو.
- چرا؟
- خب قشنگه.
- به این فکر نمی‌کنی که ایرانیه یا از این خوست نمیداد؟
- چرا... از اینم خوشم میاد... .
- توی کارتون آهو چیزی هست که توی باری نباشه و تو خوست بیاد؟
- آره، یه پیر مرده هست که آدم خوبییه... به آهو کمک می‌کنه. از اینم خوشم میاد
- چرا چنین چیزی توی کارتون باری نیست؟
- چون... فکر کنم، چون اون‌ها خارجی‌ان.
- یعنی خارجی‌ها خیلی از پیرمردها و پیرزن‌ها که چیزهای زیادی می‌دونن، کمک نمی‌گیرن؟
- اووووم... نه، من ندیدم.
- کیمیا آهو مشکل خودشو تو این فیلم چه جور حل می‌کنه، منظورم اینه که چه جور از دست عجوزه نجات پیدا می‌کنه؟
- اون پیر مرده کمکش می‌کنه. یه میمونه هست، اون کمکش می‌کنه. بعد آهو مامانش رو پیدا می‌کنه. مامانش رو عجوزه جادو کرده... بعد مامانش رو هم نجات می‌ده... تازه اون خر و گرگه هم برای میمونه کار می‌کنن، اون‌ها هم کمکش می‌کنن.
- بعدش چی؟
- این‌ها با هم می‌تونن آهو رو نجات بدن.



- به نظرت وقتی یه گروه مثل اینجا با هم کار کنن خوبه یا اگه مثل موانا تنهایی برن قبیله خودشون رو نجات بدن؟

خب وقتی گروهن، خیلی بهتره... .

(به خاطر پخش فیلم و شرایط سالن، امکان گفت‌وگوی بیش‌تر با کیمیا نبود.

مشاهدات من در طول فیلم حکایت از آن داشت که بچه‌ها به صحنه‌های رقص و آواز گروهی بیش‌تر توجه نشان می‌دهند تا به صحنه‌های احساسی. آن‌ها با کارهای قهرمانانه‌ی شخصیت‌ها به وجد می‌آیند و با بخش‌هایی که صرفاً چند کاراکتر مشغول صحبت‌هایی بدون رگه‌ی طنز هستند، ارتباط چندانی برقرار نمی‌کنند. صحنه‌هایی که دارای گریم و تصویربرداری و طراحی صحنه و لباس خوب بود را با دل و جان می‌دیدند و از کنار صحنه‌های بی‌کیفیت که کم هم نبود، ساده عبور می‌کردند. پس از پایان فیلم و قبل از آغاز بخش آخر مصاحبه با کیمیا، از تعدادی از بچه‌ها درباره‌ی کیفیت فیلم و رضایتشان از آن پرسیدم و اکثریت گفتند: اگه این کارتون رو خارجی می‌ساختن، بهتر بود).

(پس از پایان فیلم، ادامه‌ی گفت‌وگو با کیمیا را درباره‌ی تفاوت پویانمایی‌های داخلی و خارجی ادامه دادم).

- خوب کیمیا... فیلم رو دوست داشتی؟

دو و یکش بهتر بود.

- چرا؟

همه چیزش بهتر بود... این قسمتش جنگل و این‌ها رو خوب نساخته بودن.

- کیمیا به نظرت خارجی‌ها کارتون و فیلم‌های بهتری می‌سازن یا ایرانی‌ها؟

اون‌ها... .

- چرا می‌گی اون‌ها بهتر می‌سازن؟

خب واقعاً همه چیز رو قشنگ‌تر درست می‌کنن... حتی رقص و آوازها هم خوب می‌شه... ولی مامانم

می‌گه ما هم باید بسازیم تا یاد بگیریم، مثل اون‌ها فیلم بسازیم.

- دوست‌های تو هم فیلم و کارتون ایرانی می‌بینن؟

بعضی هاشون.

- اون‌هایی که نمی‌بینن، به چه دلیلی کارتون ایرانی نگاه نمی‌کنن؟
اوووم... خب مثلاً می‌گن که خوب نیستش... قشنگ نیست... کیف نمی‌ده.
- می‌دونی منظور شون از این که کیف نمی‌ده، چی هست؟
خب... فکر کنم یعنی... فکر کنم یعنی، همون که هیجان نداره مثلاً...
- تو هم این طوری فکر می‌کنی؟
خب من می‌بینم ایرانی.
- نه، می‌خوام بدونم تو هم قبول داری که هیجان اون کارتونها بیش‌تره یا نه؟
خب واقعاً هست... بیش‌تره.
- چرا ایرانی‌ها کارتونها پر هیجان نمی‌سازن؟
اوووم... خب فکر کنم که چون... (با خنده) راستش نمی‌دونم... ولی خب بسازن، خیلی خوب‌تره که.
- می‌تونن بگی چرا خوب‌تره؟
خب... می‌دونی... واسه کشور خود آدمه... خب آدم... چیز می‌شه دیگه... کیف می‌کنه خیلی.
- اگه تو می‌خواستی یه کارتون ایرانی بسازی، چی می‌ساختی؟
(با خنده) راستکی بگم؟
- آره بگو.
خب... من... داستان... داستان یه دختری رو می‌ساختم که... چیزه اون تو زمان‌های قبل زندگی می‌کنه. بعدش این دختره... چیزه... موهاش سیاهه... چشماش قهوه‌ایه... بعد این دختره... چیزه... می‌تونه با حیوون‌ها حرف بزنه. بعدش... چیز می‌شه... مثلاً یه پادشاهی هست تو شهرشون که پادشاهه مریض می‌شه... بعد این پادشاهه خیلی آدم خوبیه... بعد دکترش می‌گه که این پادشاهه با یه گلی خوب می‌شه که بالای کوه دماونده... بعدش این دختره می‌ره با یه پرنده‌ای که اسمش پروازه، حرف می‌زنه تا پرنده‌هه اونو ببره دماوند... ولی باباش نمی‌ذاره... می‌گه دختر از این کارها نمی‌کنه. این کار پسره‌است... بعد پرنده‌هه اون پسرها رو نمی‌بره... فقط دختره رو می‌بره... دختره می‌ره... بعد کلی ماجرا پیش میاد... کلی سختی می‌کشه... با یه سری حیوون دیگه مبارزه می‌کنه. بعد پرنده‌هه زخمی می‌شه... بعد دختره کلی تلاش می‌کنه می‌رسه به کوه... گل رو پیدا می‌کنه. هم پرنده رو خوب می‌کنه که اسمش پروازه، هم گل رو می‌بره برای پادشاه... بعد پادشاه خوب می‌شه... همه می‌فهمن اون چه قدر دختر خوبی بوده... بعد پادشاه بهش کلی پول می‌ده... اون هم با پول‌ها از اون همه حیوونش مراقبت می‌کنه.
- کیمیا این قصه رو الان گفتی یا از پیش تو فکر خودت بود؟
(با خنده) نه، از قبل تو فکرم بودش.
آهان... یعنی قبلاً فکر کرده بودی به این که یه روز خودت یه کارتون بسازی؟
خب من چون نقاشیم خوبه... مامانم گفته می‌تونم بعداً درس این چیزها رو بخونم.
- پس تو خوشتم میاد که بعداً کارتون بسازی، آره؟

آره... ولی من چیز خوب می‌سازم.

- پس این دختره با حیوون‌ها خوبه... آره؟
آره؟

- باری هم با حیوون‌ها خوبه؟

اووووم... نمی‌دونم... تا حالا ندیدم.

- آهو هم که خودش حیوونه، آره؟
بله. اون آهو اِ.

- اون دختری که گفتی با حیوون‌ها حرف می‌زنه، لباسش چه شکلیه؟

اووووم... اون یه پیرهن بلند داره با یه دامن چین‌چینی... بعد از این شلوار کوتاه خوشگل‌ها هم می‌پوشه... بعد موهاشم بلنده که اون بافته.

- حجاب نداره؟

کوچیکه خانم.

- شبیه باری نیست؟

نه.

- به نظرت اگه دوست‌های تو بخوان یه کارتون بسازن، چی می‌سازن؟

(غش غش می‌خندد) یه دختر که همه‌اش تو بازاره و همه‌اش می‌ره مسافرت.



- از فیلم‌های ایرانی، دیگه چی دیدی؟

فیلشاه رو دیدم و شاهزاده‌ی روم... شکرستان رو هم تو تلویزیون می‌بینم.

- بین این‌ها و آهوی پیشونی سفید، کدوم رو بیش‌تر دوست داری؟
آهو.

- چرا؟

قصه‌ی اون‌ها رو دوست نداشتم.

- چرا؟

- خوب نبود... مخصوصاً شاهزاده‌ی روم.
- از چی قصه‌اش بیش‌تر بدت اومد؟
اوووم... ببین... اینجا مثلاً آهو هست که خوبه... بعد عجوزه هست... تو شکرستان اون پیر زنه هست که با مزه هست... ولی شاهزاده‌ی روم هیچی نداشت.
- آدم خوبی بود؟
آدم خوبی بود، ولی با مزه نبود، اصلاً... هیچی نداشت... بعد کیف...
منظورت کیفیته؟
- آره کیفیت اونم خوب نبود... حتی مامانم هم گفت.
چی گفت؟
- گفت کارتون خوبی نیست... وسطش از سینما اومدیم بیرون...
فیلشاه چی؟
اون با نمک بود... ولی شبیه نقاشی بود.
- یعنی کیفیت اون هم خوب نبود؟
نه.
- ممنون که به سوال‌هام جواب دادی.

۱۲- مصاحبه با سارای ۶ ساله

من دوست دارم همیشه مثل السا آنا لباس بپوشم، اما مامانم همیشه می‌گه، دست و پاهات رو نباید کسی ببینه، حتی بابات و داداشت.

- سلام دختر قشنگ، خوبی؟
سلام مرسی.
- اسمت چیه خانومی؟
سارا.
- سارا خانم چند سالته؟
شیش سال.
- مهد خوش می‌گذره؟
آره مرسی.
- توی مهد کارتون هم می‌بینید؟
آره خیلی.
- خوب تو چه کارتون‌هایی رو نگاه می‌کنی؟

خب خیلی کارتون دیدم.

- اسم اون‌هایی که خیلی دوست داری رو بهم می‌گی؟
باب اسفنجی، السا آنا، سیندرلا.



- کدوم کارتون رو خیلی نگاه کردی؟

السا آنا، آخه خیلی خوشگله.

- چه چیزشون خوشگله؟

لباساشون، خودشون.

- مگه لباس‌هاشون چه جوریه؟

لباساشون بلنده، خوشگله، منم دوست دارم از اونا بپوشم، اما مامانم می‌گه اصلاً واسه بیرون خوب نیست.

- پس برای کجا خوبه؟

برای مهمونی، تولد، عروسی. آخه من دوست دارم دامن کوتاه بپوشم، اما مامانم می‌گه زشته.

- می‌دونی چرا زشته؟

می‌گه پاهات معلوم می‌شه، برای همین خدا خوشش نمیاد.

- خوب آگه خدا خوشش نیاد چی می‌شه؟

خب می‌بره جهنم ما رو، اون وقت تو آتیش ما رو می‌سوزونه، هیچکی هم نیست کمکمون کنه.

- چه کسی این حرف‌ها رو بهت زده؟

داداشم.

- داداشت از تو بزرگ‌تره؟

آره، می‌ره مدرسه.

- خدا پس السا و آنا رو می‌بره جهنم؟

نه، آخه اونا که بد نیستن که برن جهنم، اونا اینجا زندگی نمی کنن که.
- یعنی هر کی اینجا زندگی کنه می ره جهنم؟
نه، آخه اونا خارجن، تو خارج هم همه دامن کوتاه و تاپ می پوشن و موهاشونم بازه.
- از کجا می دونی خارج این جوریه؟
تو برنامه کودکشون همه این جورین.



- خوب حالا تو دوست داری بری خارج یا اینجا بمونی؟
دوست دارم برم خارج، دامن کوتاه بپوشم، پیراهن رنگی رنگی بپوشم، موهام رنگ موهای السا کنم.
- موهای السا چه رنگیه؟
یه رنگ با حالیه، اینجا اصلاً ندیدم، حتی اون دوستم که دامن کوتاه داره، می گه منم دوست دارم موهامو اون رنگی کنم.
- مامان اون بهش نمی گه که دامن کوتاه نپوشه؟
نه، تازه با مامانش می رن لباس می خرن، والی مامانش موهای رنگ موهای سیندرلا، کفش پاشنه بلند می پوشه.
- رنگ موهای سیندرلا قشنگ تره یا السا؟
السا رنگ موهای خیلی باحالی داره. سیندرلا رنگ موهای زرده، مامانا اون رنگی می کنن.
- مامان تو هم موهای اون رنگیه؟
نه، مامان من موهای مشکیه، بعد چادر سرش می کنه. من دوست ندارم، دوست دارم مثل مامان مریم باشه.
- چرا چادر خوب نیست؟
خوبه، اما آدم باهاش خوشگل نمی شه، من دوست دارم خوشگل باشم.
- ببین من هم چادریم، یعنی منم زشتم؟
(می خندد) نه خوشگلی، اما من دوست دارم لاک بزدم، خوشگل بشم، رژ بزدم، ولی مامانم می گه نباید بیرون رفتنی رژ بزنی.
- خوب تو آرایش می کنی؟

من که هنوز بزرگ نشدم، اما یه بار واسه تولدم موهام وقتی بلند بود، مامانم برد آرایشگاه، اون قدر خوشگل شدم اون جا، خانومه واسم یه کم رژ زد، خیلییی خوشگل شدم، تازه کیکم هم السا آنایی بود.

- خوب چرا موهات رو کوتاه کردی؟

(با ناراحتی) آخه مامانم گفت هوا گرمه، موهات اذیتت می‌کنه.

- اشکال نداره، دوباره موهات بلند می‌شه. کیکت چه شکلی بود؟

کیکم السا آنا بود. اون قدر باحال بود، بهم تکیه داده بودن، موهاشونم بلند بود، یه کاکائوی خوشمزه بود.

- لباست چه شکلی بود؟

رنگ لباسم آبی بود، اون قدر ناز شده بودم، شبیه السا شده بودم.

- کی گفت خوشگل شدی؟

داداشم، مامانم، بابام، همه می‌گفتن. من دوست دارم همیشه مثل السا آنا لباس بپوشم، اما مامانم همیشه می‌گه، دست و پاهات رو نباید کسی ببینه، حتی بابات و داداشت.

- خوب تو به حرفش گوش می‌دی؟

آره، من همیشه تو اتاق لباس عوض می‌کنم.

- راستی تو بازی هم می‌کنی؟

آره خاله، یه بازی دارم باریبه، کمدشو باز می‌کنم، کلی دامن و لباس خوشگل خوشگل داره، همش دوست دارم منم مثل اون، کمدم پر از لباسای خوشگل خوشگل و رنگی باشه، بعد کلی لوازم آرایش داره، هر لباسی که براش می‌پوشم، رژ اون رنگی براش سِت می‌کنم.

- سِت یعنی چی؟

یعنی لباساشونو با کفشاش با کیفش با رژش، یکی می‌کنم رنگاشونو.

- باریبی دیگه چه کار می‌کنه؟

باربی می‌ره آشپزخونه کیک درست می‌کنه، منم خیلی دوست دارم کیک درست کنم، بزرگ که بشم، شیرینی فروشی بزرگی داشته باشم، کیک توش درست کنم (می‌خندد).

- کیک درست کنی، بعد چه کارش کنی؟

خب بفروشم، پولدار بشم.

- اون وقت تو با پول‌هات چه کار می‌کنی؟

اون وقت همه‌اش خارج می‌رم، لباسای خوشگل می‌خرم، کلی لوازم آرایش می‌خرم، تازه منم مامان مریم از این چیزا (لنز) هم می‌ذارم تو چشمم که رنگش عوض بشه.



- منظورت لنزه؟

آرررره، اسمش یادم می‌ره هی (بلند می‌خندد).

- مگه اینجا نمی‌تونی لباس بخری که بری خارج؟

چرا، ولی اون جا لباساش خیلی خیلی خوشگل تره، مثل لباسای السا آنا، سیندرلا، باربی. تازه رژ لباش خیلی رنگی رنگیه. خالهییههههه سبز و مشکی هم داره تازه. خیلی خوشگلن.

- بازی دیگه‌ای هم داری؟

آره، یه باربی هم هست که بچه نگه می‌داره، بهش شیر می‌ده، باهاش بازی می‌کنه، نمی‌ذاره گریه کنه، کاش منم یه خواهر داشته باشم، ازش مواظبت کنم.

- خواهر دوست داری؟

(با ناراحتی) آره، همش به مامانم می‌گم، اما مامانم هیچی نمی‌گه.

- خوب اگه خواهر داشته باشی، چه کار می‌کنی؟

ازش مراقبت می‌کنم، براش شیر درست می‌کنم، مثل باربی. بعد با هم می‌خندیم مثل السا آنا می‌رقصیم.

- السا و آنا می‌رقصن؟

آره. وای خاله اون قد قشنگ می‌رقصن. من می‌رم ژیمناستیک، اون جا خانوما میان می‌رقصن. منم می‌خواستم برم، آخه همشون رو نگاه می‌کنم، اما بابام گفت به درد نمی‌خوره.

- تو فکر می‌کنی به درد می‌خوره؟

خب نمی‌دونم، من دوست دارم دامن کوتاه بپوشم، مثل السا آنا برقصم، اونا همش توی قصر می‌رقصن. - قصر دارن؟

آررره خاله، یه قصر یخی دارن که السا ساخته، آخه السا می‌تونه با دستاش یخم بسازه. بعد از اون کفش‌های خوشگل دارن می‌پوشن، هی روی یخ می‌رقصن، منم دوست دارم برم اون جا، روی یخها برقصم.

- مگه اینجا نمی‌تونی؟

اینجا که از اون قصر نداره، اما خارج السا آنا قصر یخی دارن.

- خارج کجا است؟

نمی‌دونم، ولی از اینجا خیلی دوره، باید با هواپیما بری، اونا خیابوناشون و پارکاشون فرق داره. آخه توی کارتونها من دیدم همه‌اش سرسبزه، پر از جنگل و میوه، اما اینجا اون جور نیست که، تازه قصر یخی دارن، لباسای قشنگ هم دارن.

- این‌ها رو توی کدوم کارتون دیدی؟

هم تو کارتون سیندرلا... هم تو کارتون السا آنا، قصر دیدم، خیلی قشنگه، کاش اینجا هم همش قصر بود.

- السا و آنا توی قصر چه کار می‌کردن؟

اونا اول با هم خوب بودن، بعد السا بدجنس شد، همه آدما رو اذیت می‌کرد، همه آدما رو یخ می‌کرد، یه دونه آدم برفی داشتن اسمش اولوف بود، خیلی بامزه بود، منم آدم برفی درست کردن رو دوست دارم، یه دونه کاردستی درست کردم، خانوممون زد به دیوار کلاسمون.

- خوب بعدش چی شد؟

بعدش آنا خیلی مهربونه، به همه می‌خنده، یه پسر درشکه چی هم بود، خیلی آنا رو دوست داشت، بهش کمک کرد تا با هم السا رو خوب کنن. یه پسر هم بود، الکی به السا می‌گفت دوشش داره تا قصرشو ازش بگیره.

- خوب تو از کجا فهمیدی؟

چی رو؟

- که پسره دروغ گفت.

آخه السا وقتی دوباره مهربون شد، اون رو انداخت تو کشتی، از شهرشون بیرونش کرد. آنا هم فک کنم با اون پسره ازدواج کنه، آخه پسره خیلی دوشش داره (می‌خندد).



- یعنی هر کی کسی رو دوست داشته باشه، با اون ازدواج می‌کنه؟

آره خب، به هم گل می‌دن، با هم مهربونن، هر دوشونم خوشگلن.

- یعنی باید هر دوتاشون خوشگل باشن؟

نمی‌دونم، باید از هم خوششون بیاد دیگه.

- تو از کسی خوشت میاد؟

خب آره (می‌خندد).

- خوب بهم می‌گی چه شکلیه؟

خوشگله، موهاش رو خیلی دوست دارم. همش این جوریه (حالت موی سر به سمت چپ را نشان

می‌دهد) و ژل می‌زنه.

- اونم دوستت داره؟

آره، همش مداد رنگی هاشو می‌ذاره منم استفاده کنم. اما مامانش گفته به کسی نده.

- خوب می‌خواهین ازدواج کنید؟

(می‌خندد) نمی‌دونم، هنوز کوچیکیم آخه. این یه رازه.

- تو هم از مداد رنگی‌های خودت به اون می‌دی؟

من به همه مداد رنگی می‌دم، آخه مامان بزرگم می‌گه به همه کمک کنم. خدا مهربونا رو دوست داره، تازه خانوممون هم می‌گه، خدا بچه مهربونا و اونایی که به حرف مامان باباشون گوش می‌دن رو دوست داره.

- خوب یعنی خدا این کار رو دوست داره؟

خب من که مثل السا بدجنس نیستم، اون بد اخلاق بود، تازه یه بار می‌خواست آنا رو بکشه، اما من به همه مثل آنا کمک می‌کنم، به حرف مامان بابامم گوش می‌دم. حرفای بدم نمی‌زنم، خدا دوسم داره.

- خوب تو رازت رو به مامانت نمی‌گی؟

کدوم راز؟

- همون که دوستش داری؟

چرا گفتم هم میزی هستیم، خیلی پسر خوبیه، ولی نگفتم دوشش دارم، شاید مامانم دعوام کنه.

- تو که هنوز بهش نگفتی، از کجا می‌دونی؟

نمی‌دونم، شاید بگم بهش.

- خوب دیگه، با دوستت کجا می‌ری؟

هیچ جا، فقط مدرسه با هم هستیم، خوراکی می‌خوریم، می‌خندیم، بازی می‌کنیم.

- چه بازی‌هایی؟

تاب بازی، سرسره بازی، یه بارم برام گوجه سبز آورده بود، خیلی مهربونه، مثل داداشم که برام کیک می‌خره.

- دیگه چه کارهایی می‌کنید؟

با هم شعر می‌خونیم، بخونم خاله؟

- آره.

کی به ما چشم داده، گوش داده خدا داده، خدا داده

کی به ما مامان داده، بابا داده خدا داده، خدا داده

کی به ما گل داده، جنگل داده خدا داده، خدا داده

کی به ما هوا داده، آب داده خدا داده، خدا داده

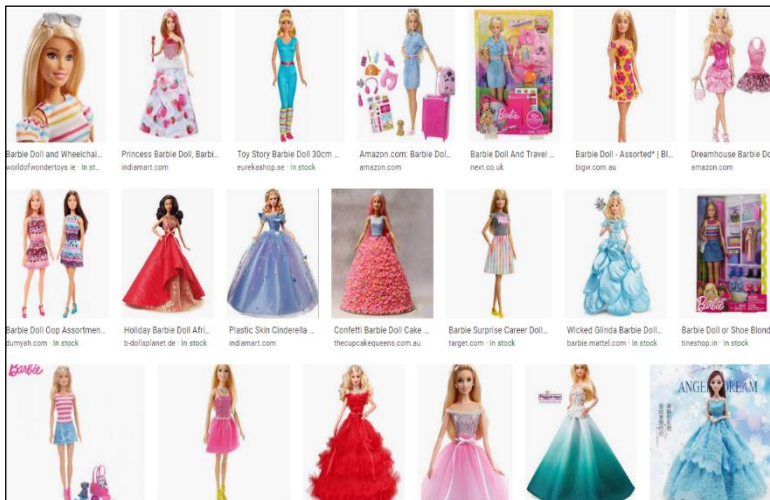
شکر خدای مهربون.

- چیز دیگه‌ای نمونده که برام تعریف کنی؟

- نه خاله، دیگه تموم شد.
- باشه ممنون که اومدی، مراقب خودت باش.
- باشه.
- خداحافظ عزیزم.
- خداحافظ.

۱۳- مصاحبه با هستی ۶ ساله

- حالا اگر خدا بهت بگه مثل السا آرایش نکن، باز هم آرایش می‌کنی؟
- اگه بزرگ باشیم، آره... ولی بعدش نماز می‌خونم که خدا ببخشه.
- هستی جان، تو اسم کارتون‌هایی رو که می‌بینی، می‌شه به من بگی؟
 - یکیش اژدهاسواران، کارآگاه نجار و جنگلی، ممل.
 - کدوم‌شون رو بیش‌تر دوست داری؟
 - زیاد دوستشون ندارم.
 - چرا؟
 - آخه کارتونیایی که دوست داشتیم، توی ماهواره بودن که مامانم اونو رو پاک کرده.
 - چه کارتون‌هایی بودند؟
 - سیندرلا، راپونزل، باربی، السا.



- چرا مامانت اون‌ها رو پاکشون کرد؟

چون بد بودن.

- چرا بد بودن؟

نه این که بد باشن، واسه این که من خیلی نگاه می‌کردم، درس کلاس زبانم رو نمی‌خوندم، به خاطر همین پاکشون کرده.

- تو هم دوست داری شبیه السا بشی؟

آرره!

- چرا شبیه اون بشی؟

چون خوشگله دیگه.

- مگه الان تو خوشگل نیستی؟

چرا خوشگلم، ولی خب من اونو بیش‌تر دوست دارم دیگه.

- بقیه‌ی آدم‌ها رو هم به اندازه‌ی السا دوست داری؟

آره.

- خوب چرا دوستشون داری؟

خب چون منم مثل السا مهربونم.

- تو دوست داری توی همه چیز، موهات، لباس‌ها و... شبیه السا باشی؟

آره، دوست دارم، ولی فقط لباسام نه، دوست دارم دستم مثل السا یخی باشه.

- خوب، مگه اون یخه چه طوریه؟

خب ببین، مثلاً اون می‌تونه با یخ دستش یه قصر بزرگ بسازه.

- خوب؟

من چون فیلمش دیدم، اون با دستاش یه قصر بزرگ درست می‌کرد.



- خوب به نظرت کسی واقعاً توی دنیا هست که بتونه قصر یخی بسازه؟
آره، آنا و السا واقعین، دوست من عکس‌شون رو تو اینترنت دیده.
- هستی خانم به نظر تو السا آرایش می‌کنه؟
آره.
- تو هم دوست داری مثل اون آرایش کنی؟
آره.
- الان آرایش می‌کنی؟
نه.
- چرا؟
چون که مامانم اجازه نمی‌ده، می‌گه وقتی بزرگ شدی، اون موقع.
- یعنی چی وقتی بزرگ شدی؟
مثلاً وقتی هم قد تو شدم.
- خوب وقتی بزرگ شدی، آرایش می‌کنی که چی بشه؟
که قشنگ‌تر بشم.
- یعنی هرکسی که آرایش می‌کنه، قشنگ‌تر می‌شه؟
نه، بدون آرایشم قشنگه، ولی خب باید آرایش کنی که قشنگ‌تر بشی.
- حالا اگر خدا بهت بگه مثل السا آرایش نکن، باز هم آرایش می‌کنی؟
اگه بزرگ باشم، آره.
- حتی اگه خدا بگه آرایش نکن؟
آره، آرایش می‌کنم، ولی بعدش نماز می‌خونم که خدا ببخشه.
- افسانه جان به نظرت السا نماز هم می‌خونه؟
نه.
- چرا نه، از کجا می‌دونی؟
چون که خارجیه.
- یعنی خارجی‌ها نماز نمی‌خونن؟
نه، نمی‌خونن.
- خوب تو دوست داری نماز بخونی؟
سخته همیشه آدم نماز بخونه.
- به نظرت خدا السا رو که نماز نمی‌خونه، می‌بخشه؟
آره، ولی اگرم نبخشه، السا چون قدرت یخی داره، تو جهنم می‌تونه هی قصر یخی بسازه که نسوزه.

- پس زور خدا بیش تره یا السا؟
- زور خدا تو بعضی چیزا زیاده، زور السا هم تو بعضی چیزایی که با یخ می سازن.
- یعنی خدا اگه بخواد، نمی تونه قصر یخی بسازه؟
- نمی دونم، آخه خدا مثلاً آدمآ رو آفریده، ولی قصر یخی که نیافریده.



- هستی جان به نظر تو خدا خوشگله یا زشته؟
- خب خوشگله دیگه.
- خوب خدا برای چی خوشگله؟
- چون تمام چیزهای روی زمین رو خدا به ما داده.
- خوب حالا السا خوشگل تره یا خدا؟
- فکر کنم السا خوشگل تره چون دختره.
- یعنی هر کس دختره، خوشگله؟
- نه، ولی دخترا خوشگل ترن.
- چرا دخترها خوشگل تر هستن؟
- چون دامن می پوشن، موهاشون بلنده، ولی مردا نمی تونن دامن بیوشن.
- هستی جان، دوست های تو هم کارتون می بینن؟
- آره، می بینن.
- خوب اون ها چه کارتون هایی رو می بینن؟
- اونا رو نمی دونم، اونا بیش تر فیلم خارجی می بینن، چون ماماناشون خارج رو پاک نکرده.
- از کجا می دونی فیلم خارجی می بینن؟
- چون میان تعریف می کنن، مثلاً دیشب تو ماهواره چی شده.
- وقتی تعریف می کنن، تو دلت نمی خواد دوباره ماهواره ببینی؟
- چرا، خیلی دلم می خواد، به مامانم می گم، ولی می گه دیگه پاکش کردم، نمی شه.
- به نظر تو داستان السا و آنا واقعیه؟
- داستانش که، دوستانم می گن عمه اشون رفته خارج و السا رو دیده، ولی یخی که توی دستش هست رو نداره، عکسشم دوستانم دیدن.

- گفتی تو دوست داری عروس هم بشی؟
آره، خیلی.
- چرا دوست داری؟
خب چون خیلی خوبه، بین عروس‌ها خیلی خوشگلن.
- فقط به خاطر این که خوشگلن، دوست داری عروس بشی؟
نه، وقتی عروس باشی، همه جا می‌ری، بعد می‌ری خرید، کلی وسایل برای عروسیت می‌خری.
- تو هم دوست داری بری خارج السا رو ببینی؟
آره.
- خوب چرا ببینیش، تو که فیلم و کارتونش رو دیدی؟
خب آخه خیلی قشنگه، من دوست دارم برم و واقعیش رو ببینم.
- خوب وقتی ببینیش، بهش چی می‌گی؟
می‌گم خیلی خوشگله و من دوستش دارم و دلم می‌خواد جای اون باشم.
- خوب اگه السا بهت بگه بیا با من زندگی کن، حاضری بری با اون زندگی کنی؟
آره، می‌رم.
- حتی بدون مامانت؟
آره، حاضرم حتی بدون مامان با السا زندگی کنم!

۱۴- مصاحبه با مهدیس ۶ ساله

من باب اسفنجی ایرانی رو می‌بینم!

- سلام خانومی!
سلام.
- اسمت چیه خانمم؟
مهدیس.
- مهدیس خانم، تو مهد کودک می‌ری؟
نه، می‌رم مهد قرآن.
- فرق مهد کودک با مهد قرآن چیه؟
زیاد فرقی ندارن، ولی ما قرآن رو یه کم بیش‌تر یاد می‌گیریم.
- چه چیزهایی یاد گرفتی؟
از الف تا میم رو یاد گرفتم.

- آفرین پس خیلی باسواد شدی. مهدیس از مهد قرآن میای چه کار می کنی؟
برنامه کودک نگاه می کنم، کاردستی درست می کنم، نقاشی می کشم، می رم بالا خونه ی عزیزم، البته
اگه خونه باشه.

- خوب دیگه؟

می رم پیش بابام.

- با گوشی بابات هم بازی می کنی؟

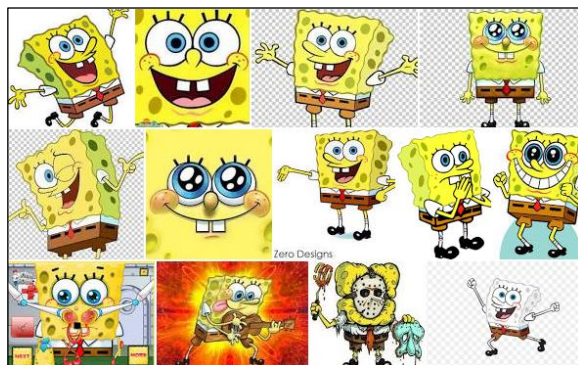
بعضی وقتا با گوشی بابام بازی می کنم.

- با گوشی بابات چه بازی هایی می کنی؟

هر بازی ای که داشته باشه.

- خودت بیش تر چه بازی هایی دوست داری؟

باب اسفنجی بازی، دایناسور بازی.



- دوست داری بازی ها بیش تر بزن بزن باشه یا لباس فروشی و آرایش گری باشه؟

نه، بزن بزن بازی رو دوست ندارم، آرایش بازی خوبه.

- چرا بزن بزن رو دوست نداری؟

آخه خشنن! آدم دلش می سوزه براشون، همو می زنن.

- به نظرت خودشون دلشون واسه هم نمی سوزه؟

نه، آخه پسرن، پسرا دلشون نمی سوزه.

- چرا پسرا دلشون نمی سوزه؟

نمی دونم.

- چند ساعت بازی می کنی؟

یک ساعت، بعضی وقتا هم دو ساعت بازی می کنم.

- بعد بابا و مامان بهت نمی گن بازی نکن؟

چرا، بعضی وقتا بهم می گن.

- چی بهت می‌گند؟
- بهم می‌گن، عزیزم بازی نکن این قدر، یه خورده هم برنامه کودک ببین.
- تو تا پدر و مادرت می‌گن، پاشو قبول می‌کنی؟
- آره.
- چرا به نظرت می‌گن بازی نکن؟
- چون که زیادیم می‌شه و چشمم ضعیف می‌شه.
- بعد می‌ری برنامه کودک می‌بینی؟
- آره، ولی از دور می‌بینم.
- مثلاً از کجا می‌بینی؟
- مثلاً از همین جایی که تو نشستی.
- چه چیزهایی رو توی برنامه کودک می‌بینی؟
- هر برنامه کودکی که باشه می‌بینم، ولی برنامه کودک مورد علاقم پاندای کونگ‌فوکاره.
- چرا پاندای کونگ‌فوکار رو دوست داری؟
- چرااا! واسه این که چاقالونه.
- خوب چرا از چاقالو بودنش خوشت میاد؟
- آخه بانمکه دیگه. خرابکاری می‌کنه، ولی ته دلش مهربونه.



- تو هم دوست داری چاقالو باشی؟
- نه، زشت می‌شم.
- یعنی هرکس چاقه، زشته؟
- نه، پاندا اگه چاق باشه، بامزه‌اس، ولی آدم‌ها نباید چاق بشن.
- چرا آدم‌ها نباید چاق بشن؟
- چون مریض می‌شن، بعدشم دیگه لباسای خوشگل، اندازه‌شون نمی‌شه.
- خوب ما باید چه کار کنیم که چاق نشیم؟

ورزش کنیم.

- رژیم هم می‌تونیم بگیریم؟

نه، من چون کوچیکم، بدنم به غذا نیاز داره، مامانم گفته رژیم مال بزرگاس.

- چرا مامانت این رو بهت گفته، مگه تو می‌خواستی رژیم بگیری؟
آره.

- چرا می‌خواستی رژیم بگیری؟

که تو عروسی دختر داییم، خوشگل باشم.

- یعنی اگر لاغر نشی، خوشگل نیستی؟
نه دیگه.

- از کجا می‌دونی کسانی که لاغر نیستن، خوشگل نیستن؟

چون همه‌شون رژیم می‌گیرن، معلومه چاقی بده.

- دیگه چه برنامه کودک‌هایی رو دوست داری؟

توت فرنگی کوچولو و باب اسفنجی.

- چرا باب اسفنجی رو دوست داری؟

چون باب و پاتریک با هم کلی می‌خندن و همو خیلی دوست دارن.

- تو هم دوستی داری که مثل پاتریک، دوستش داشته باشی؟

آره، ولی اونا همه جا با هم می‌رن، من فقط بعضی وقتا می‌رم پیش دوستم.



- دوست داری تو هم بری پیش دوستت بمونی؟

نه، آخه مامانم تنها می‌شه.

- به نظرت مامان باب اسفنجی تنها نیست؟

نه، اگه تنها بود، باب اسفنجی می‌موند پیشش.

- شاید باب اسفنجی مامانش رو دوست نداره!

چرا، مهربونه، مامانش رو دوست داره.

- بیش‌تر شبکه پویا رو می‌بینی یا سی‌دی می‌خری و می‌بینی؟

گاهی وقتا می‌رم بالا و سی‌دی می‌بینم، ولی بیش‌تر وقتا تا شب پای شبکه پویام.

- کارتون‌های جم جونپور رو هم می‌بینی؟
گاهی وقتا اگه تلویزیونمون خراب باشه، من مجبور می‌شم که ببینم.
- بعد مامانت می‌گه که ماهواره رو نبین؟
نه، می‌گه ببین.
- یعنی کاری نداره چی ببینی؟
چرا، حواسش هست، اگه بزخم جاهای دیگه، دعوام می‌کنه.
- چه جور دعوات می‌کنه؟
می‌گه تو قول دادی فقط برنامه کودک ببینی.
- تو دوست داری چیزهای دیگه هم ببینی؟
نه، من کارتون دوست دارم. برنامه‌های دیگه مال بزرگاس.
- خوب چرا مامانت خودش شبکه‌های دیگه رو می‌بینه، ولی می‌گه تو نبینی؟
فقط اخبار می‌بینه تو ماهواره.
- خوب جز باب اسفنجی چی رو دوست داری؟
شکرستان.
- برنامه کودک باب اسفنجی رو بیش‌تر دوست داری یا شکرستان؟
شکرستان رو خیلی دوست دارم.
- چرا شکرستان رو خیلی دوست داری؟
چون آدمای بیش‌تری توش داره، بعد قصه‌های جالب‌تری داره.
- مثلاً کدوم قصه‌هاش جالب‌تره؟
توش ماجراهای مختلف هست، ولی تو باب اسفنجی فقط دو نفرن، ولی باب اسفنجی هم قشنگه‌ها.
- دوست داری برنامه کودک‌ها بیش‌تر ایرانی باشه یا خارجی؟
ایرانی!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!انی!
- چرا ایرانی؟
چون ساخت کشور ایرانه.
- اووووه، بله، پس دوست داری برنامه‌هایی رو ببینی که ساخت کشور خودت باشه، مثلاً باب اسفنجی
رو که آمریکایی‌ها ساختن رو دوست نداری ببینی؟
نه، دوست ندارم ببینم.
- اما تو که باب اسفنجی رو می‌بینی؟
من؟ نه بابا، نمی‌بینم هیچ وقت.
- اما همین الان گفتی؟

نخیر، من گفتم کارتونی که ایرانی باشه رو می بینم.
- آهان، یعنی باب اسفنجی رو می بینی که ایرانی باشه؟
آره.

- ولی باب اسفنجی ایرانی نداره که؟
چرا داره، ایرانی حرف می زنه باب اسفنجی.
- اگه بتونی بری توی یه برنامه کودک، دوست داری توی کدومشون بری؟
دوست دارم برم تو پاندای کونگ فوکار.
چرا؟

چون حرف زدن پاندای کونگ فوکار رو خیلی دوست دارم.
- اگه پاندای کونگ فوکار توی یه کشور دیگه باشه، می ری پیشش؟
آره.

- می ری می مونی؟
- اگه مامانم بذاره آره.
- دلت برای دوست هات و مامانت تنگ نمی شه؟
هر وقت دلم تنگ بشه، زنگ می زنم بهشون.
- خوب، بیش تر دوست داری بری پیش سیندرلا یا پاندای کونگ فوکار؟
سیندرلا!

- پس چرا به من نگفتی سیندرلا رو دیدی؟
اولش یادم رفت. بعدش که یادم اومد، یه کم خجالت می کشیدم.
- از چی خجالت می کشیدی؟
از این که مثلاً سیندرلا عروسی می کنه و اینا.
- مگه عروسی خجالت داره؟
نه، ولی این حرفا رو پیش دوستای خودم می تونم بگم.
- باشه خوب نگو، فقط همین رو بگو که دوست داری شبیه سیندرلا بشی یا نه؟
خجالت می کشم.



- خوب باشه. خوب مهدیس جان! مثلاً وقت‌هایی که خیلی کارتون می‌بینی، بابات نمی‌گه بزنی من چیز دیگه‌ای ببینم؟
- والله آره خیلی می‌گه.
- خوب تو چه کار می‌کنی؟
- می‌گم بابا ولم کن، بذار ببینم.
- ولی اگه خیلی دلت بخواد کارتون رو ببینی، چه کار می‌کنی؟
- از بابام خواهش می‌کنم، که بذاره ببینم، اگه نذاره، به مامانم می‌گم که ازش خواهش کنه.
- اگه بابات قبول نکنه چه کار می‌کنی؟
- دیگه مجبورم بهش کنترل رو بدم وگرنه یه کتک درست و حسابی می‌خورم.
- یعنی کتکت می‌زنه؟
- نه.
- تو حاضری به خاطر برنامه کودک کتک بخوری؟
- نه بابا!
- یعنی زیاد برنامه کودک دوست نداری؟
- من بیش‌تر کاردستی و نقاشی دوست دارم، من توی نقاشی یه هنرمندم بابا!
- خوب آخه خودت گفتی تا شب کارتون می‌بینم.
- وسایل نقاشی مو میارم جلوی تلویزیون، ولی اگه شبکه رو عوض کنن هم نقاشی مو می‌کشم.
- به، به، آفرین، خوب نقاشی بیش‌تر چی می‌کشی؟
- خوب یه چند لحظه صبر کن تا نمونه‌هاشو بیارم خدمتتون تا ببینی.
- باشه، بیارشون ببینم.
- بفرما ببینشون (مادر مهدیس می‌گوید که او علاقه‌ی زیادی به کشیدن نقاشی سه بعدی دارد).
- به به، تو واقعاً یه هنرمندی مهدیس!
- ممنون.
- مهدیس این پرچم ایران رو تو کشیدی؟
- آره.
- چرا اون رو کشیدی؟
- چون ایران رو خیلی دوست دارم.
- چرا ایران رو دوست داری؟
- واسه این که ایران ریشه‌ی منه.
- یعنی چی ریشه منه؟

یعنی جایی که توش به دنیا اومدم دیگه.

- کی این رو بهت گفته؟

خوادم به خودم گفتم (با خنده).

- خوب مهدیس تو گفتی که دوست داری نقاشی‌های سه بعدی بکشی، دوست داری کارتون‌های

سه بعدی هم ببینی؟

آره، خیلی دوست دارم ببینم، ولی باید ایرانی باشه.

- خوب مهدیس تو کارتون باربی رو هم دیدی؟

باربی؟ نه بابا، ولی اسباب بازیشو دارم.

- خوب پس اسباب بازیشو رو دوست داری؟

نه بابا، خیلی لنگ درازه، هیکلشو دوست ندارم.

- دوست داری مثل باربی باشی؟

نه، نه، خوشم نمیداد ازش (و کمی جیغ می‌زند).

- خوب، پس دوست داری شبیه چه آدمی باشی؟

دوست دارم شبیه کارتون ایرانیا باشم.

- مثلاً نمی‌شه که شبیه توت فرنگی کوچولو باشی؟

آره، آره، می‌خوام شبیه همون بشم. خیلی هم می‌شه.

- چرا، اون مگه چه طوریه؟

چون خوشگل‌تره!

- تو خوشگل‌تری یا توت فرنگی کوچولو؟

من از همشون خیلی خوشگل‌ترم.

- اگه قرار باشه تو یه کارتون بسازی، چه کارتونی می‌سازی؟

اسمشو می‌ذارم خرسای وحشی.

- یعنی چی، یه خورده از داستانش رو بهم می‌گی؟

صبر کن یه خورده فکر کنم!

- باشه فکر کن.

آهان، حالا فهمیدم!

- خوب بگو.

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدای مهربون هیچ‌کس نبود. یه روزی یه خرسی رسید به جنگل، بعداً

سر راهش یه دونه کرگدن بود، کرگدن به خرس گفت بیا با هم بجنگیم.

- یعنی الکی بجنگن؟

نه بابا!

- پس سر چی بجنگن؟

سر کندوی عسل بجنگن.

- خوب؟

بعد هیچی دیگه کرگدن به پای خرس افتاد.

- خوب تو اگه جای خرس بودی، برای کندوی عسل می‌جنگیدی؟

اگه خیلی دلم می‌خواست، آره می‌جنگیدم.

- مثلاً اگر توی کلاس قرآن شما، کسی مداد تو رو برداره، تو باهاش می‌جنگی؟
نه!

- پس چی؟

هیچی بهش می‌گم بردار عزیزم!

- برنامه کودک‌های قرآنی رو نگاه می‌کنی؟

آره.

- چرا؟

خب یه کمی دوست دارم.

- چرا؟

خب واسه این که ایرانی هستن و چیزای خوب و قرآنی یاد می‌دن.

- خوب تو گفتمی چیزهایی رو دوست داری که تو رو بخندونن، ولی برنامه‌های قرآنی که نمی‌خندونن؟
خب اشک منو که در میارن.

- خوب دوست داری بیش‌تر برنامه کودک خنده‌دار ببینی یا قرآنی یا هیجانی؟

برنامه‌ی هیجانی دیگه چیه؟

- یعنی خیلی جذابن، مثلاً توش بخندی.

آره، دوست دارم!

- دوست داری آدم جنگجویی باشی؟

نه.

- چرا دوست نداری؟

خب جنگیدن مال موقع جنگ کشورهاست، اونم مردا می‌جنگن.

- فقط مردها؟

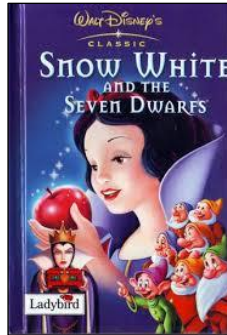
نه. اگه زن‌ها هم بخوان، می‌رن می‌جنگن، ولی بیش‌ترشون نمی‌خوان.

- چرا بیش‌ترشون نمی‌خوان؟

که از بچه‌هاشون مراقبت کنن، نمی‌شه که ولشون کنن.

- خوب باشه. توی کارتون سیندرلا، اگه فرشته‌ی مهربون می‌اومد، ازش چی می‌خواستی؟
بهش می‌گفتم منو از دست این مامان نجات بده!
- مگه مامانت چه کار می‌کنه؟
هی داد می‌زنه سرم، هی می‌زنه منو.
- خوب بهت چی می‌گه؟
هی بهم می‌گه بیا، بیا، بیا لباس بیوش برو.
- خوب چون سردت می‌شه، واسه همین بهت می‌گه. دوست داری اون چوب جادویی فرشته‌ی مهربون رو داشته باشی؟
آره، خیلی.
- اگر اون چوب رو داشته باشی، با اون چه کار می‌کنی؟
هی کیک درست می‌کنم و می‌رم می‌خورم.
- خوب؟
یه تلویزیونم برای خودم می‌گیرم و می‌ذارم اونجا و هی نگاهش می‌کنم.
- خوب دیگه؟
یه لباس خیلی خوشگلم می‌خرم.
- مثلاً چه جوری و چه رنگی باشه؟
قریون قرمز برم.
- چرا؟
آخه رنگ قرمز رو خیلی دوست دارم، یه تور قرمزم دارم.
- یعنی چه تیبی رو می‌زنی؟
تیپ عهد بوق رو می‌زنم (و بعد می‌زند زیر خنده).
- یعنی چی؟
من دوست دارم بیش‌تر تیپ سفید برفی رو بزوم.
- کارتون سفید برفی رو دیدی؟
آره، دیدم.
- خوب چی هست؟
دلیم برای سفید برفی می‌سوزه!
- چرا دلت برای اون می‌سوزه؟
چون اون جادوگره اذیتش می‌کنه، دمارشو درآورد.
- یعنی چی، مگه چه کارش کرد؟
به شکارچیش می‌گفت، برو بکشش، خب اذیتش می‌کرد.

- چرا از تیپ سفید برفی خوشت میاد؟
- چون خیلی قشنگه.
- از کجا فهمیدی قشنگه؟
- خب جادوگره بهش حسودی می‌کرد، چون خوشگل بود دیگه.



- یعنی هرکس بهش حسودی کنن، خوشگله؟
- آره، همه به آدم خوشگل حسودی می‌کنن.
- یعنی تو الان به من حسودی می‌کنی؟
- نه تازه دلمم برات می‌سوزه که زشتی (می‌خندد).
- تو برنامه کودکانه عاشقانه رو هم دوست داری؟
- آره خوبه، ولی زیادیش خوب نیست!
- چرا عشق که خیلی خوبه؟
- دیگه خسته شدم، می‌شه سؤال نکنی؟
- آره مهدیس جان، ممنون از این که با من صحبت کردی!

۱۵- مصاحبه با رونیکای ۵ ساله

(و مادرش باب اسفنجی تو شهر بیکنی باتم زندگی می‌کنه.)

- سلام.
- سلام.
- اسم شما چیه خانم کوچولو؟
- رونیکا... .

- من دارم کارتون‌های مورد علاقه بچه‌ها رو بررسی می‌کنم، می‌خواهم چند تا سوال در مورد کارتون‌هایی که می‌بینی از تو بپرسم، موافقی؟
بله.

- رونیکا تو بیش‌تر چه کارتون‌هایی رو نگاه می‌کنی؟
ماشا و میشا با باب اسفنجی.

- کدومش قشنگ‌تره؟
باب اسفنجی.

- چرا؟

خیلی خنده‌داره.

- بیش‌تر کجا باب اسفنجی می‌بینی؟
تو روبیکا نگاه می‌کنم.

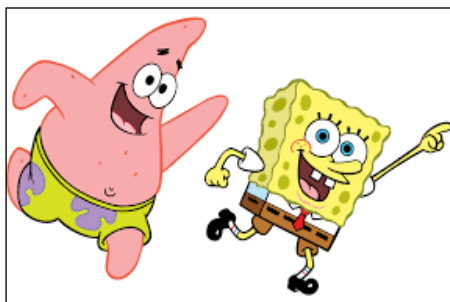
- باب اسفنجی رو خودت دوست داری یا بابا و مامان گفتند کارتون قشنگیه؟
خودم دوست دارم.

- خودت بلدی با روبیکا کار کنی؟
بله.

- از کجا یاد گرفتی؟

از خندوانه.

- از باب اسفنجی اسباب بازی، لباس، کیف یا چیزهای دیگه‌ای داری؟
یه عروسک پاتریک دارم.



- با عروسک خودت چه قدر بازی می‌کنی؟
اصلاً باهاش بازی نمی‌کنم.

- چرا، دوستش نداری؟

دوستش دارم، ولی وقت نمی‌کنم باهاش بازی کنم.

- وای چه دختر پر مشغله‌ای، چه کارهایی انجام می‌دی که وقت نمی‌کنی با پاتریک بازی کنی؟

- با بابام کشتی می‌گیرم، فروشنده بازی هم می‌کنم.
- کدوم اسباب بازی رو بیشتر از بقیه اسباب‌بازی‌ها دوست داری؟
خونه بازی.
- یا لگو؟
- نه، با مبل، رستوران درست می‌کنم، غذا درست می‌کنم، به بابا و مامانم می‌فروشم.
- چند می‌فروشی؟
- الکی مثلاً بهشون می‌دم، الکی از اون‌ها پول می‌گیرم.
- با چه کسی کارتون نگاه می‌کنی؟
تنهایی، گاهی هم با بابام.
- با مامانت چه طور؟
مامانم اهل کارتون نی.
- کجای باب اسفنجی رو بیشتر دوست داری؟
به خرچنگ می‌گه چنگ‌خر، پاتریک می‌گه از آسمون لوازم التحریر می‌باره، پاتریک می‌ره تو یه فروشگاه، قسمت فروشگاه میوه کاج حراج کرده، بعدشم اون کاغذهایی در مورد حلزون به شیشه چسبونده، بعد باب اسفنجی از دست پاتریک عصبانی می‌شه، بعد دنبال بازی می‌کنند.
- وقتی تو عصبانی می‌شی چه کار می‌کنی؟
گریه می‌کنم.
- رونیکا تو چند تا دوست داری؟
من با کل کلاسمون دوستم، ولی دوستای صمیمیم دو، سه‌تان.
- اون‌ها چه کارتون‌هایی می‌بینند؟
روژینا و ویونا باب اسفنجی می‌بینند.
- با دوست‌های خودت مثل باب اسفنجی، بازی می‌کنید؟
بعضی وقت‌ها می‌خواهیم بریم، یه دوستم می‌دوئه، ما هم با هم صحبت می‌کنیم.
- وقتی افرادی که توی باب اسفنجی هستند، عصبانی می‌شند، چه کار می‌کنند؟
باب اسفنجی گریه می‌کنه، اختاپوس در رو می‌شکونه، از عصبانیتش در رو می‌شکونه.
- بین اختاپوس، باب اسفنجی و اختاپوس کدومشون رو بیشتر دوست داری؟
باب اسفنجی.
- باب اسفنجی چه کارهای بدی می‌کنه؟
جعبه پاتریک رو می‌دزده.
- دیگه چه کار بدی می‌کنه؟

خودش رو از بالا می‌اندازه تو آتیش.

- چه کار خوبی می‌کنه؟

یه پیرزنه کیف پولش افتاده، به پیرزنه کمک می‌کنه پولش رو جمع کنه.

- دیگه چی؟

ماشینا دور یه حباب جمع شدن رفتند بالا، بعدش باب اسفنجی حباب درست کرده تا نیفتند زمین،

بیفتند روی حباب‌ها.

- از باب اسفنجی چی یاد گرفتی؟

به حرف کسی که یه ویدیو ضبط کرده گوش ندم، شاید اون یه حقه باشه.

- از کجا می‌فهمی که حقه هست یا نیست؟

من به آقای پستیچی که اون بسته رو برام فرستاده می‌پرسم، از اون آقای که بسته رو برام فرستاده

بپرسه حقه هست یا نه.

- باب اسفنجی کجا زندگی می‌کنه؟

تو شهر بیکینی باتم^۱.

- بیکینی باتم چه جور شهریه؟

پر از آدم‌های مختلفه.

- دیگه چی؟

زمینش شنه، خونه‌هاش آناناسیه، بعضی خونه‌هاش سنگیه، بعضی خونه‌هاش شکل آدمه، بعضی آدم‌ها

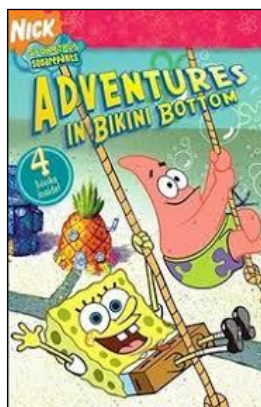
هم پشت سنگ‌ها زندگی می‌کنند، چون خونه پیدا نکردند.

۱. یکی از نکاتی که در پویانمایی باب اسفنجی به چشم می‌خورد، ترویج مسایل جنسی برای بچه‌های سنین پیش دبستانی است. باب اسفنجی علاوه بر انجام بسیاری از شوخی‌هایی که مضمون جنسی دارند، در شهری زیر دریا زندگی می‌کند که Bikini bottom نام دارد. لغت Bikini در زبان انگلیسی به معنای مایو (لباس شنا) زنانه است و در اصطلاح به نوعی رابطه سکسی گفته می‌شود که در آن پوشش زن در حد مایو باشد. در تمامی سایت‌های هرزه‌نگار قسمتی به نام Bikini وجود دارد. وقتی این لغت در سن کودکی برای یادآور یک خاطره و کارتون جذاب و لذت‌بخش باشد، فرد مورد نظر در بزرگسالی خویش با دیدن آن، بلافاصله متوجه آن می‌گردد. لغت Bottom نیز به معنای پایین است که ترکیب دو کلمه اخیر، معنای پایین مایو را می‌دهد که این مسأله نشان از دقت سازنده و تفکر حرفه‌ای جنسی وی برای جهت دادن به تفکر، عواطف و علایق کودکان را دارد.

نام شهر باب اسفنجی علاوه بر این که به صورت گفتاری در بسیاری از قسمت‌های پویانمایی باب اسفنجی شنیده می‌شود، در قسمت‌های مختلف آن برای کودک به صورت نوشتاری نیز نشان داده می‌شود.



- می‌دونی باب اسفنجی توی کدوم کشور زندگی می‌کنه؟
تو اروپا.
- اروپا کجاست؟
- یه شهریه زیر دریا، خارج از ایران.
- باب اسفنجی دعا هم می‌کنه؟
- می‌گه خدایا خدایا، بعضی موقع‌ها هم نماز می‌خونه.
- باب اسفنجی نماز می‌خونه؟
- بله.
- تو هم دعا می‌کنی؟
- نماز می‌خونم.
- باب اسفنجی شبیه کیه؟
- شبیه خودم.
- پاتریک چه طور؟
- شبیه دوستم ایراناست.
- آقای خرچنگ چه طور؟
- اونم شبیه ایرانا هس.
- ایرانا رو دوست داری؟
- نه، ازش بدم میاد.
- اختاپوس شبیه کیه؟
- شبیه مامانمه.
- بابات شبیه کیه؟
- بابام هم شبیه سندی.



- رونیکا ممنون که با من صحبت کردی، خیلی خوب صحبت می‌کنی و من از صحبت کردن با شما خوشحال شدم، حالا یک کم هم با مامان صحبت کنم.
منم ممنونم که با شما صحبت می‌کنم چشم خداحافظ.
- خداحافظ.

مصاحبه با مادر رونیکا

- سلام مجدد.
سلام.
- خوب برای این که وقت شما گرفته نشه، با اجازه تون چند سوال رو مطرح می‌کنم تا بتونم بهتر موقعیت رونیکا رو ارزیابی کنم.
بله. بفرمایید.
- رونیکا چه قدر در مورد کارتون باب اسفنجی با شما صحبت می‌کنه یا در مورد اتفاق‌های اون از شما سوال می‌کنه؟
رونیکا زیاد از ما سوال نمی‌کنه، اما داستان باب اسفنجی رو برای ما تعریف می‌کنه که چی شد، چی نشد.
- رونیکا بیش‌تر چه کارتون‌هایی می‌بینه؟
رونیکا کارتون‌های دخترونه نمی‌بینه، بیش‌تر کارتون‌های علمی و خنده‌دار دوست داره.
- شما نشانه‌های تغییر خلق رو هنگام دیدن کارتون توی رونیکا دیدید، مثلاً مضطرب بشه، بترسه یا گریه کنه؟
رونیکا اصلاً سمت کارتون‌های پر هیجان نمی‌ره، اگه خشن باشه یا ترسناک، زود قطع می‌کنه، می‌گه دوست ندارم ببینم.
- به نظر شما باب اسفنجی در خلاق رفتار کردن رونیکا نقش داره؟

رونیکا خودش دختر خلاقیه، نمی‌دونم تحت تأثیر باب اسفنجی هست یا نه، ولی شوخی‌هایی که باب اسفنجی می‌کنه رو وقتی که ما ناراحت هستیم می‌کنه تا فضا رو عوض کنه، من می‌فهمم که شوخی‌هاش از باب اسفنجی نشأت گرفته.

- شما چه قدر شخصیت باب اسفنجی رو تأیید می‌کنید؟

چون کارتون رو دقیق ندیدم، نمی‌تونم نظر بدم.

- شما در تربیت دخترتون چه قدر از کارتون کمک گرفتید؟

هیچی، اصلاً کمک نگرفتم.

- اگه باب اسفنجی رو حذف کنید، فکر می‌کنید رونیکا چه کارتونی رو جایگزین اون کنه؟

فکر کنم مهندسین، سگ‌های نگهبان، آموزش زبان انگلیسی ماهواره رو هم به خاطر شکل و آهنگ- هاش خیلی دوست داره، بعد ماشا و میشا رو هم دوست داره.

- رونیکا چه قدر ادای باب اسفنجی رو در میاره؟

رونیکا زیاد خودش رو شبیه باب اسفنجی نمی‌کنه.

- فکر می‌کنید رونیکا چه تأثیری از باب اسفنجی گرفته؟

اون همه چیز رو به شوخی می‌گیره و از تکه کلام‌هاش استفاده می‌کنه، فکر کنم اثرش این باشه.

- رونیکا روزی چند ساعت و چه طوری کارتون نگاه می‌کنه؟

روزی نیم تا یک ساعت، اون هم تو گوشی و تو اتاق خودش کارتون می‌بینه.

- رونیکا وقت تماشای کارتون از هندزفری استفاده می‌کنه؟

نه.

- فاصله‌اش رو با صفحه نمایش حفظ می‌کنه؟

تا زمانی که ما حواسمون باشه و گوشزد می‌کنیم، بله، ولی با گوشی نه نمی‌تونه.

- کارتون باعث می‌شه که فعالیت بدنی رونیکا کم و زیاد بشه؟

نه خونه‌ها کوچیکه، کارتون هم نباشه، کاری نمی‌تونه بکنه.

- شخصیت خرچنگ به‌عنوان نماد قدرت و منفعت طلبی در رونیکا اثرگذار بوده؟

نه، رونیکا اصلاً بچه زورگویی نیست، با دوستاش هم که بازی می‌کنه، زورگو نیست.

- کارتون باب اسفنجی چه تأثیری در روابط اجتماعی رونیکا داشته؟

دم پیش دبستان همه‌اش می‌گه چرا مادرها لباس رنگی رنگی نمی‌پوشند یا نمی‌خندند، فکر کنم این مسأله تحت تأثیر رنگ‌های کارتون باب اسفنجی باشه.

- باب اسفنجی چه سبک زندگی به رونیکا داده؟

سبک زندگی شاد رو از باب اسفنجی یاد گرفته.

- چه وقت‌هایی رونیکا رو برای دیدن کارتون تشویق می‌کنید؟

من زمان‌هایی که کار دارم یا می‌خواهم تمرکز فکری داشته باشم، ترجیح می‌دم که رونیکا کارتون ببینم و تو دست و پام نباشم.

- با توجه به این که زنگ بچه‌ها خورده، چیزی هست که در مورد تأثیر کارتونها روی رونیکا بخواهید اضافه کنید؟

نه، شما از مصاحبه با رونیکا چی برداشت کردید؟

- به نظر من رونیکا تحت تأثیر جذابیت رنگ‌ها و شوخی‌های کارتونها باب اسفنجی و شخصیت خود باب اسفنجی، جذب الگوی باب اسفنجی شده است. او سبک حل مسئله را از باب اسفنجی آموخته (گریه کردن) و از طرفی شوخی و بذله‌گویی را راهی برای شاد زیستن انتخاب کرده تا جایی که سعی می‌کند این الگو را حتی در مورد پدر و مادر خودش هم عملی کند و یا انتظار دارد دیگران هم شاد باشند و یا لباس‌های رنگارنگ بپوشند. از سوی دیگر رونیکا مشغول الگوبرداری اقتصادی از محل کار باب اسفنجی است و این موضوع می‌تواند در نگرش اقتصادی او تأثیر بگذارد. رونیکا کارتونها را به زندگی واقعی خودش گره زده و در واقع شخصیت‌های زندگی واقعی را نمادسازی کرده است. از روی روابط شخصیت‌های کارتونها باب اسفنجی و تشبیهی که با افراد پیرامون خود می‌کند، می‌توان احتمال داد که رابطه کودک با پدر یک رابطه محبت‌آمیز است و او پدر خود را فردی مهربان و دانا (مانند سندی در کارتونها باب اسفنجی) تصور می‌کند و رابطه با مادر را یک رابطه دوستانه با کمی فاصله (اختاپوس) می‌داند. مضاف بر این رونیکا مادر خود را کم حوصله و بدخلق می‌داند. این موضوع می‌تواند به دلیل سبک فرزندپروری یا مسوولیت تربیتی مادر باشد. همچنین رونیکا شخصیت‌های مزاحم و آزار دهنده و نادان را به افرادی چون ایرانا دوست نامطلوب خود نسبت می‌دهد.

از زحمت شما متشکرم. خداحافظ.

- خداحافظ. ۱

